

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين

واللعنة على أعدائهم أجمعين

صحت املايی و انشايی نسخه حاضر

و بعد ، این حقیر فقیر در زمان اشتغال به تحصیل در حوزه مقدسه علمیه (قم) برخورد به رساله‌ای خطی نمودم که در
عنوانش نوشته بود: «تحفة الملوك فى السیرو السلوك . منسوب إلى مولانا السید مهدی بحر العلوم». این نسخه متعلق به
مرحوم حجّه الاسلام حاج شیخ عباس طهرانی بود . و چون برای من بسیار جالب بود از مشاراً إلیه برای استنساخ به عنوان
امانت گرفتم و در سنه ۱۳۶۶ هجریه قمیه برای خود از روی آن نسخه نوشتم . این نسخه بسیار مغلوط بود بطوری که در
بعضی از مواضع اصلاً مفهیم معنی نبود ، لذا در صدد بودم که نسخه صحیحی بدست آورده و تصحیح کنم ، تا چون برای
تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم یک نسخه از آن را نزد حضرت حجّه الاسلام آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی
دامت برکاته یافتم و از ایشان به عنوان امانت گرفتم لکن آن نسخه نیز بسیار مغلوط بود و جز تصحیح بعضی از موارد قلیل ،
مفید فایده نبود .

در هنگام مراجعت از نجف اشرف در سال ۱۳۷۶ هجریه قمیه در یک بار که به خدمت استاد مکرم حضرت علامه طباطبائی
مدّ ظلّه العالی مشرف شدم ایشان فرمودند: در نزد من یک نسخه بسیار صحیح موجود است که به خط خود استنساخ نموده‌ام
. و اضافه کردند وقتی که من در تبریز مشغول تحصیل بودم به یک نسخه برخورد نمودم و استنساخ کردم ، این نسخه بسیار

مغلوط بود و چون به نجف اشرف مشرف شدم نظیر این نسخه را نزد آیه الله استادمان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی
رضوان الله علیه یافتم آن نسخه هم مانند نسخه من مغلوط بود و سپس معلوم شد که نسخه ایشان و نسخه‌ای که من از
روی آن برای خود استنساخ نموده‌ام هر دو از روی یک نسخه بوده است . نسخه مرحوم قاضی با خطی غیر مرغوب مانند
خط طفل تازه به مدرسه رفته نوشته شده و لذا در آن اغلاط بسیاری مشاهده می‌شد ؛ لیکن اخیراً یک نسخه بسیار صحیحی
با خطی بسیار زیبا و کاغذی عالی و جدول کشی شده نزد استاد خود در علوم ریاضیات و هیئت: مرحوم آقا سید ابوالقاسم

خونساری یافتیم و از ایشان برای استنساخ گرفتیم و در سنه ۱۳۵۴ هجریه قمریه از روی آن نسخه‌ای برداشتم . و تاریخ کتابت آن نسخه منسوخ منها ، نود سال قبل از زمان استنساخ من بود ... تمام شد کلام استاد علامه طباطبائی مَدَّ ظِلُّهُ . حقیر برای استنساخ ، نسخه ایشان را به عنوان امانت گرفتم و ایشان با کمال بزرگواری که همیشه شیمه ایشان بوده است مرحمت کردند . و با کمال دقت این نسخه حاضر را که ملاحظه می‌شود از روی نسخه ایشان استنساخ نمودم . بنابراین ، این نسخه بسیار صحیح و قابل اعتماد است . این راجع به تاریخچه صحت املائی و انشائی نسخه .

صحت انتساب رساله به مرحوم بحرالعلوم

اما راجع به صحت انتسابش به مرحوم سید مهدی بحرالعلوم رضوان الله علیه ، عرض می‌شود که حقیر خود شفاهاً از مرحوم آیه الله آقامیرزا سید عبدالهادی شیرازی رضوان الله علیه شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من به ظن قوی این رساله - جز قسمتهای آخر آن - متعلق و به انشاء بحرالعلوم است.

و نیز شفاهاً از مرحوم علامه خبیر آیه الله آقای شیخ آقا بزرگ طهرانی - که از مشایخ اجازه حقیر هستند - شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من نیز این رساله - غیر از قسمتهای اخیر آن - به قلم مرحوم بحرالعلوم است .

اما در کتاب «الذریعه» ج ۱۲ ، ص ۲۸۵ چنین مرقوم داشته‌اند:

«رساله فی السیر و السلوک تنسب إلى سیدنا بحرالعلوم السید مهدی بن مرتضی الطباطبائی البروجردی النجفی ، المتوفی ۱۲۱۲ ، فارسیه فی ألفی بیت ، لکنها مشکوکه فیها ، و النسخه موجوده فی النجف فی بیت بحرالعلوم ... تا آنکه می‌فرماید: و رأیت نسخه أخرى فیها زیادات و بسط ألفاظ و عبارات سمّاه فی أولها «تحفه الملوک فی السیر و السلوک» و إنه لبحرالعلوم ... و مرت رساله السیر و السلوک المعرب لهذه الرساله ص ۲۸۲» (انتهی) .

و در ص ۲۸۲ نوشته‌اند:

« رساله فی السیر و السلوک هو تعریب السیر و السلوک الفارسی المنسوب إلى سیدنا بحرالعلوم . عربّه الشیخ ابوالمجد محمد الرضا الاصفهانی بالتماس السید حسین بن معزالدین محمد المهدی القزوینی الحلّی فی داره بالنجف فی «البرانی» فی عدّه لیل بعد الساعه الخامسة من اللیل . و ذکر ابوالمجد انه ألفه بحرالعلوم بکرمانشاه» . سپس می‌فرماید: «أقول: نسبة نصفه الاخیر إليه رحمه الله مشکوکه ، لانه علی مذاق الصوفیه . فلو ثبت أنها له فإنما هو النصف الاول فقط كما یأتی فی ص ۲۸۴» انتهی . تا اینجا نظر علامه طهرانی بیان شد .

و مرحوم علامه سید محسن امین جبل عاملی در «أعیان الشیعه» جزء ۴۸ ص ۱۷۰ گوید: «بحرالعلوم رساله‌ای به لغت فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است . لکن صاحب کتاب تتمه «أمل الآمل» گوید: این رساله محققاً از او نیست» .

سپس مرحوم امین گوید: «و ظاهراً این رساله فارسیه همان رساله سیر و سلوک است که مشتمل بر اموری است که مناسب با مذاق تصوف است و با مذاق شرع موافقت ندارد و بدین لحاظ در تتمه «أمل الآمل» بطور جزم صحت انتساب آنرا به بحرالعلوم رد نموده است» .

و پس از آن گوید: «و از جمله مطالبی که در آن رساله آمده است یکی لزوم استحضار صورت مرشد در موقع گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین» ؛ و دیگر استعانت به روحانیت ستاره عطارد و استشهادی که به یک رباعی که در این باره سروده شده نموده است» . تا اینجا تمام شد گفتار مرحوم صاحب «أعیان الشیعه» .

لیکن ایشان در این مسأله دچار اشتباه شده‌اند ، زیرا اولاً در هیچ جای این رساله استحضار صورت مرشد در وقت قرائت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نیامده است .

و ثانیاً استعانت به روحانیت عطارد - چنانکه بعداً خواهد آمد - از رساله بحرالعلوم نیست بلکه گفتار ناسخ است که بعد از تمامیت کتابت رساله در ضمن شرح احوال خود بیان می‌کند و ابدأً ربطی به رساله ندارد . و اما نظریه استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه چنین است:

«بعضی گفته‌اند که این رساله متعلق به سید مهدی بحرالعلوم خراسانی است . لیکن این معنی بسیار بعید است . شیخ اسماعیل محلاتی که از اهل دعوت بوده است تمام این رساله را از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم نجفی می‌دانسته جز فقرات بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم که درباره نفی خاطر و ورد و فکر بحث شده است . و نسخه‌ای که در نزد شیخ اسماعیل محلاتی بوده است اصلاً این سه فقره را نیاورده است . و نسخه او یک نسخه کامل است که این سه فقره به کلی از آن جدا شده است» . و علامه طباطبائی اضافه کردند که «بعضی این رساله را ترجمه از رساله مرحوم سید ابن طاووس می‌دانند و معتقدند که در اصل عربی آن - که فعلاً در دست نیست - و نیز در عنوان نسخه‌ای که من از مرحوم آقا سید ابوالقاسم خونساری گرفتم نوشته بود: رساله فی السیر و السلوک لابن طاووس . لکن استاد بزرگ ما آیه الحقّ مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه تمام این رساله را بطور قطع و یقین از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم می‌دانسته‌اند» .

انتهی کلام استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی .

این حقیر روزی در خدمت استاد علامه طباطبائی مُدَّ ظُلَّهُ عرض کردم: حقیر با وجودی که کتب اخلاق و سیر و سلوک و عرفان را بسیار مطالعه نموده‌ام هیچ کتابی مانند این رساله جامع و شامل و متین و اصولی و مفید و روان و در عین حال مختصر و موجز بطوری که می‌توان در جیب گذارد و در سفر و حضر از آن بهره‌مند شد نیافتم. ایشان از این سخن تعجب کردند و فرمودند: این نظیر عبارتی است که من از مرحوم قاضی رضوان الله علیه شنیدم. چه، ایشان فرمودند: «کتابی بدین پاکیزگی و پر مطلبی در عرفان نوشته نشده است» انتهمی. و حضرت آیه الله آقای حاج شیخ عباس قوچانی که وصی مرحوم قاضی هستند می‌گویند: مرحوم قاضی به این رساله عنایت بسیار داشته ولی کراراً می‌فرموده است که من اجازه بجا آوردن اوراق و اذکاری را که در این رساله آورده است به کسی نمی‌دهم. به هر حال، از قرائتی که ذکر می‌نمائیم بدست می‌آید که تمام این رساله به انشاء بحرالعلوم بوده باشد؛ زیرا:

اولاً عالم نقاد خبیر فقیه و متکلم و اصولی مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی - صاحب کتاب «وقایه الأذهان» و «نقد فلسفه داروین» رحمه الله علیه همانطور که در کلام صاحب «الذریعة» گذشت، او را از بحرالعلوم می‌داند و موضع تألیف آنرا در کرمانشاه معین کرده است.

ثانیاً: مرحوم قاضی رضوان الله علیه که خریّت فنّ و جامع بین ظاهر و باطن و استاد اخلاق و معارف بوده‌اند آنرا از مرحوم بحرالعلوم دانسته‌اند؛ و شهادت چنین اسطوانه و وزنه علمی در عالم معارف طوری نیست که بتوان از آن به آسانی عبور کرد ثالثاً: افرادی که قسمت اخیر آن را از بحرالعلوم نفی نموده‌اند جز عنوان استبعاد دلیل دیگری ندارند و معلوم است که با صرف استبعاد نمی‌توان جزوی را از کتاب خارج نمود. و حال آنکه ممکن است در نظر سید به طریق صحیحی همان فقرات مورد نظر و عمل باشد.

رابعاً: هر کسی در این رساله نظر کند تمام آن را به یک انشاء و یا یک سیاق خاص ملاحظه می‌کند که با یک اسلوبی بسیار جالب و سبکی لطیف و انشائی سلیس نگاشته‌اند. و در این سبک و اسلوب ابداً میان قسمت اخیر حتی سه فقره بیست و دوم تا بیست و چهارم با سایر فقرات تفاوتی نیست و کانه قلم واحدی از اول رساله تا آخر آن را در یک رشته خاص مسلسلاً منظمّاً به رشته تحریر در آورده است، و این معنی منافات ندارد با آنچه در بعضی از تعالیق این کتاب ذکر خواهیم نمود که بعضی از مطالب مندرجه در آن بعینه در عبارات بعضی از بزرگان سابق بر آن دیده شده است، چه اخذ و اقتباس مطالب مورد ذوق و نظر از کتب سالفه در کتب اصحاب تألیف و تصنیف امریست رائج و دارج بین اعلام و استادان فنون.

و اما نسبت رساله به مرحوم سید ابن طاووس - رضوان الله علیه - بسیار از واقع دور است چون اولاً ابن طاووس از علمای قرن هفتم و مقیم حله و اصلاً از سادات عربی اللحن و اللسان بوده و طبعاً انشاء فارسی آنهم بدین سبک کتابت که راجع به قرون اخیر است از او نمی‌تواند بوده باشد . و از سبک و روش این رساله نیز معلوم است که ترجمه نیست ، قلم ، قلم انشاء است . و علاوه بر اینها هر کس که بر کتب ابن طاووس خبیر باشد می‌داند که سلوک عملی ابن طاووس بر مراقبه و محاسبه و صیام و دعا بوده است . و این کیفیت سیر و سلوک که در این رساله بیان شده است با مذاق و روش ابن طاووس تطبیق نمی‌کند .

و خامساً: نسخه اصل این رساله فقط در کتابخانه بحرالعلوم نجفی بعد از رحلت ایشان یافت شده است ، و این نسخه اصل فعلاً در خاندان و بیت بحرالعلوم محفوظ و موجود است و در هیچ کتابی از تراجم علماء قبل از بحرالعلوم ، نامی از این رساله نیست . و معلوم است که بعد از زمان بحرالعلوم نیز تألیف نشده است ، و بنابراین تألیف در زمان آن مرحوم مسجل می‌شود در اینحال می‌گوئیم: کدام یک از فقهای آن عصر دارای مذاق عرفان و سیر و سلوک بوده‌اند تا چنین رساله آبداری را بنویسند ؟ و یا کدام یک از عرفاء و اهل سلوک آن زمان ، فقیه زبر دست و متبحری بوده‌اند تا اینطور به اخبار اهل بیت علیهم السلام و آیات قرآنیّه وارد باشند ؟!

زیرا پرواضح است که تدوین این رساله به دست فقیهی توانا و مطلع از آیات و اخبار تحقق پذیرفته است ، و بنابراین طبعاً انحصار به بحرالعلوم پیدا می‌کند ، خصوصاً آنکه نسخه اصل این رساله در کتابخانه بحرالعلوم بوده است . و اگر کسی بگوید: ممکن است این رساله از تألیفات و تصنیفات بعضی از فقهای عارف منش دیگر آن عصر مثلاً همچون مرحوم آیه الله مولی محمد مهدی نراقی - تغمده الله برحمته - بوده و برای بحرالعلوم فرستاده‌اند!

گوئیم: شماره و نام مصنفات آن فقهاء و مخصوصاً مرحوم نراقی همه مضبوط است ، و فرزند ارجمندش: آیه الله حاج مولی احمد نراقی - رضوان الله علیه - نیز چنین رساله‌ای را از پدرش نقل نکرده است .

از طرف دیگر همانطور که در کلمات صاحب «أعیان الشیعه» دیدیم ، آن عالم محقق معترف است که بحرالعلوم رساله‌ای فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است ؛ در این صورت می‌گوئیم: آن رساله کدام است ؟ آیا غیر از این رساله می‌تواند بوده باشد ؟!

از مجموع آنچه که ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که نسبت این رساله به بحرالعلوم اقرب و اقوی است (والله أعلم) خصوصاً با ملاحظه حالات آن مرحوم که دارای مقام صفاء و باطن و نورانیت ضمیر بوده و از اسرار و مغیبات بهره وافی داشته است .

در «أعيان الشيعة» جزء ۴۸ ص ۱۶۶ گوید: «و يعتقد السواد الاعظم الى الآن أنه من ذوى الاسرار الالهية الخاصة و من أولى الكرامات و العنايات و المكاشفات . و مما لا ريب فيه أنه كان ذا نزعة من نزعات العرفاء و الصوفية ، يظهر ذلك من زهده و ميله إلى العبادة و السياحة» . انتهى .

«يعنى عامه مردم از زمان حیات بحرالعلوم تا این زمان همگی بر آن معتقدند که آن مرحوم از بهره‌مند شدگان اسرار خاصه الهیه بوده و از صاحبان کرامات و عنایات و مکاشفات است .

و از آنچه به هیچ وجه شکى در آن نمی‌توان نمود آنست که آن مرحوم دارای طریقی از طرق باطن و تهذیب نفس به اسرار الهیه و عرفان بوده است و این معنی از زهد و گرایش او به عبادت و سیاحت ظاهر است» .

باری پس از آنکه حقیر تمام رساله را از روی رساله آیه الله استاد علامه طباطبائی مَدْ ظُلُّهُ العالی برای خود بازنویس کردم ، مدت‌ها می‌گذشت تا کراراً آن را مطالعه نموده و بهره‌مند می‌شدم ، تا در صدد برآمدم که شرح مختصری که مبین بعضی از معضلات آن باشد بر آن بنویسم ، و مصادر احادیث و اشعار وارده در آن را استخراج نمایم . لله الحمد و له المنه خداوند تبارک و تعالی مرا بر این توفیق منت نهاد تا از عهده این مشکل به قدر وسع برآیم . از بزرگان صاحب نظر و بصیرت تقاضا دارد چنانچه به خطائی واقف شوند با بزرگواری و کرم خویش درگذرند و در حیات و ممات از ادعیه صالحه خود دریغ نفرمایند .

ترجمه و شرح حال بحرالعلوم

و اما ترجمه و شرح حال بحرالعلوم و بیان اقصی مدارج و معارج سیر کمالی آن فرید عصر و نادره دهر ، از حیطة پرواز فکر حقیر و از امکان رشحات خامه فقیر خارج است .

من چه گویم درباره کسی که شیخ اکبر ، شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ جعفر کاشف الغطاء غبار نعلین او را با حنک عمامه خود پاک می‌کرد ؛ و محقق خبیر و فقیه بصیر مجمع کمالات صوری و معنوی میرزا ابوالقاسم جیلانی قمی در هنگام تشرّف به عتبات عالیات ، روزی در مجلس پر فیضش در حضور جمعی از او پرسید: «پدر و مادرم فدای تو ، چه عملی انجام داده‌ای تا بدین مرتبه و منزلت رسیده‌ای ؟ چه گویم درباره کسی که تشرّف او کراراً و مراً به محضر مقدّس حضرت امام زمان حجّه ابن الحسن العسکری - ارواحنا له الفداء - جای شبهه و تردید نیست و این مسأله نزد علمای اعلام بلکه همه قاطنین و

ساکنین نجف اشرف در حکم مسلّمات است ، بلکه از بعضی از کلمات بزرگان استفاده می‌شود که باب امکان تشرّف به خدمت آن ولیّ والای عالم امکان پیوسته برای او باز بوده است ، بلکه چه گویم درباره کسی که او را آن صاحب مقام ولایت

کبری امام زمان در آغوش گرفت !

لیکن از جهت تیمن و تبرک به ذکر شمّه‌ای از ترجمه عین عبارت علامه سیّد محمد باقر خونساری صاحب کتاب «روضات الجنّات» ج ۲، ص ۱۳۸ از کتاب «منتهی المقال» که معروف به «رجال بوعلی» است و بوعلی معاصر او بوده است می‌پردازیم:

«سیّد سنّد و رکن معتمد مولای ما سیّد مهدی فرزند سیّد مرتضی فرزند سیّد محمد حسنی حسینی طباطبائی نجفی - که خداوند طولانی کند عمر او را و پیوسته گرداند علو منزلت و برکت و نعمت‌های مترشّحه از وجود او را - پیشوا و امامی است که روزگار نتوانسته است مانند او را به جهان بسپارد . سلطان عظیم الهمّة و بلند پروازی است که مادر دهر سالیان دراز از زائیدن همانند او عقیم بوده است . بزرگ علمای اعلام و مولای فضلالی اسلام علامه دهر و زمان خود و یگانه عصر و اوان خود بوده است .

اگر در بحث معقول زبان بگشاید تو گوئی این شیخ الرئیس است ، این سقراط و ارسطو و افلاطون است . و اگر در منقول بحث کند تو گوئی این علامه محقق در فروع و اصول است . و در فنّ کلام با کسی مناظره نکرده است مگر اینکه تو گوئی سوگند به خدا این علم الهدی است . و اگر گوش فرادهی به آنچه در هنگام تفسیر قرآن کریم به زبان آرد فراموش می‌کنی آنچه در ذهن داری و چنین می‌پنداری مثل اینست که این همان کسی است که خداوند قرآن را بر او فرستاده است . زادگاه شریفش در کربلای معلی در شب جمعه ماه شوّال المکرّم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج قمری است ، و بر حسب شمارش حروف ابجد تاریخ ولادت مبارک او این مصرع است: «لنصرة الحقّ قد ولد المهدي» .

مدّت کوتاهی در نزد پدر بزرگوار خود که عالمی متقی و پرهیزگار و صالح و نیکوکار بود به فراگرفتن علوم پرداخت و نیز در نزد گروهی از مشایخ که از جمله آنها شیخ یوسف بحرانی است تعلّم نمود و از آن پس به درس استاد علامه آقا محمد باقر وحید بهبانی - آدام الله آیامه و آیامه - منتقل شد و پس از آن به نجف مشرفّ و در آنجا اقامت گزید . خانه میمون و مبارک او در این زمان فعلاً محلّ فرود آمدن و بارانداز علمای اعلام و ملجأ و مفزع استادان فنون از فضلالی عظام است .

بحرالعلوم بعد از استاد علامه وحید - دام علاهما - پیشوا و سالار پیشوایان عراق و بزرگ و سرپرست فضلاء بطور اطلاق است . علماء عراق همگی به سوی او روی آورده و او را ملجأ خود قرار داده‌اند و عظمای از علماء اعلام از او اخذ علوم می‌کنند . بحرالعلوم همانند کعبه‌ای برای عراق است که برای استفاده از صحبتش طی مراحل و قطع منازل می‌نمایند .

اقیانوس مواجی است که کرانه‌ای برای آن یافت نمی‌شود . به علاوه کرامات باهره و آثار و آیات ظاهرهای که از او به ظهور پیوسته است بر کسی پوشیده نیست . چون جماعت انبوه و جمع کثیری از یهود ، براهین و معجزات او را نگریستند همگی به

دین اسلام و مذهب تشییع گرویدند؛ و این داستان در وضوح و روشنی به مرحله بداهت رسیده و شیوع آن به حدی است که آوازه آن به هر گوش رسیده و به هر ناحیه‌ای از جهان سرایت نموده است .

و برای پی بردن به عظمت و جلالت این راد مرد بزرگ که چنین آیاتی از او پدیدار گشته است همین بس که در شب تولد با سعادتش پدر او که در حجاز بود در عالم رؤیا دید که مؤلانا حضرت رضا - علیه و علی آبائه و آبائاه افضل الصلاة و السلام - شمعی را به توسط محمد بن اسمعیل بن بزیع فرستادند که آن را بر فراز بام خانه آنها روشن کند؛ روشنی و نور این شمع چنان به آسمان بالا می رفت که نهایت سیرش دیده نمی شد .

در وقت ملاقات و زیارتش چون نظر بر او افتد در عالمی از تحیر فرو می‌رود و با زبان حال خود می‌گوید: این مرد از جنس بشر نیست . [۱]

مطالبی را که ذکر کردیم حقائق است که در «منتهی المقال» ذکر کرده است درباره این نشانه و آیت با فضیلت و این دانشمند با واقعیت و شخصیت که خداوند او را به انواع فنون کمال تأیید فرموده بلکه او را دارای سحر حلال و سکر و مدهوشی خالص از ضلالت در حل مشکلات و رفع معضلات و در هم شکستن تفکرات باطله و فرو ریختن افکار و اندیشه‌های نیرومندان علمی روزگار در هنگام مناظره و جدال ، قرار داده است .

و برای شرف و فضیلت او در تمام اقطار جهان و اقصی نقاط عالم همین بس که تا به حال کسی همتای او به لقب بحرالعلوم که به معنی دریای دانش‌هاست ملقب نشده است .

این بود مختصری از آنچه را که در «روضات الجنات» در شرح احوال این اسطوانه علم و معرفت آورده است . رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ .

والحمد لله أولاً و آخراً ، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين . کتبه بیمنانه الدائرة العبد الراجی السید محمد الحسین الحسينی الطهرانی فی لیلة العشرین من شهر ربیع المولود سنه ألف و ثلاثمائة و ثلاث و تسعين بعد الهجرة النبویة .

سید محمد حسین حسینی طهرانی

بخش اول: طرح کلی از حقیقت سلوک الی الله و مقصد آن و شرح منازل عالم خلوص و عوالم قبل و بعد از آن

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ وَ الشَّائِءُ لِعَيْنِ الْوُجُودِ . وَالصَّلَاةُ عَلَی وَاقِفِ مَوَاقِفِ الشُّهُودِ [۲] ، وَ عَلَی آلِهِ اَمْنًا الْمَعْبُودِ . [۳]

ای همسفران مُلک سعادت و صفا ، و این رفیقان راه خلوص و وفا ، اُمُكُونُوا إِنِّي أَنَسْتُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبْسٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ . [۴]

فصل اول: خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات

به طرق عدیده از سید رُسل و هادی سُبُل مرویست که:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ . [۵]

عبارات حدیث مختلف وارد شده و معانی متحد است .

خود به عیان دیده‌ایم ، و به بیان دانسته‌ایم که این مرحله شریفه از مراحل عدد را خاصیتی است خاص ، و تأثیری است

مخصوص ، در ظهور استعدادات ، و تتمیم مَلَکات ؛ در طی منازل و قطع مراحل . [۶]

و منازل راه ، اگر چه بسیار باشد ، لکن در هر منزلی مقصدی است . و مراحل اگر چه بشمار باشد ؛ چون به این مرحله

داخل شدی اتمام عالمی است .

تخمیر طینت آدم ابوالبشر به ید قدرت الهیه در چهل صباح اتمام یافت ؛ وَ خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا [۷] . و در

این عدد عالمی از عوالم استعداد را طی کرد . و به روایتی چهل سال جسد او میان مکه و مدینه افتاده بود و باران رحمت

الهیّه بر او می‌بارید ، تا در این عدد قابل تعلق روح قدسی شد .

و میقات موسی علیه السلام در اربعین لیلۀ تمام شد . و قوم او را بعد از اربعین سنۀ از تیه خلاص کردند [۸] .

و خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم را بعد از چهل سال که به خدمت قیام نمود خلعت نبوت پوشانیدند .

خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات

و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد ، و نهایت تکمیل در این عالم ، در چهل سال است . چنانچه وارد است که عقل انسان در چهل سالگی به قدر استعداد هر کسی کمال می‌پذیرد [۹] . و از بدو دخول او در این عالم در نمو است تا سی سالگی

، و ده سال بدن او در این عالم واقف است ، و چون چهل سال تمام شد [۱۰] ، سفر عالم طبیعت تمام است [۱۱] ؛ و ابتدای

مسافرت به عالم آخرت است . و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر بندد ، و از این عالم رحلت کند ، قوت او سال به

سال در کاهیدن است ، و نور سمع و بصر در نقصان ، و قوای مادیّه در انحطاط ، و بدن در ذُبول ، چه مدت سفر و اقامت او

در این عالم در چهل سال تمام شد .

و از این است که وارد شده است که:

مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَأْخُذِ الْعَصَا فَقَدْ عَصَى .

چه ، عصا علامت سفر است و مسافر را برداشتن عصا مندوب است . و چون چهل سال تمام شد هنگام سفر است . و تأویل عصا مهیا شدن سفر آخرت است . و جمع کردن خود از برای رحلت (و هر که عصا بر نداشت از فکر سفر غافل است) . و همچنانکه مدت تکمیل جسمیت در این سن است ، همچنین مرتبه سعادت یا شقاوت . و از این جهت در حدیث وارد است که: روی هر که در چهل سالگی سفید نشد شیطان مسح وجه او می کند و می گوید: بَأَبَى وَ أُمَى وَجْهُ لَا يُفْلِحُ أَبَدًا [۱۲] و می گوید: نام تو در صحیفه جُند من ثبت شد .

و آنچه در اخبار وارد شده که هر که کوری را چهل قدم بکشد و راه نماید بهشت او را واجب شود ؛ مراد از ظاهر آن کورِ بَصْرٌ است و تأویل آن کورِ بصیرت . چون کورِ بصیرت پیش از تمام چهل قدم از مرتبه استعداد به فعلیت داخل نشده اگر چه قریب شده باشد . پس اگر او را رها کنی باز به حالت اوّل عود می کند . و تمام إحسان و حصول هدایت به اتمام چهل است . پس به این حیثیت موجب و جوب بهشت می شود .

نسبت انسان با قوای چهارگانه عقلیه، وهمیه، غضبیه و شهویه

و همچنین در حدیثی که رسیده است که از چهار جهت خانه هر کس تا چهل خانه همسایه‌اند [۱۳]. چون این عدد تمام شد گویا از عالم هم جدا گشتند . و تأویل آن در مناسبت و جوار ، از جهات قوای اربعه است [۱۴]، که عقلیه و وهمیه و شهویه و غضبیه است . و هر که چهل مرحله از مراحل این قوی از دیگری دور نشود از عالم آن خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند . پس اگر جوار و مناسبت در قوه عقلیه مَلَکِیَه است به زبان حال با یکدیگر به این مقال در وصف حالند:

أَجَارَتْنَا إِنَّا غَرِيبُونَ هِيئُنَا وَ كُلُّ غَرِيبٍ لِلْغَرِيبِ نَسِيبٌ

و اگر مجاورت و همسایگی در قوه شهویه شیطانیّه و سُبُعیّه و بهیمیّه باشد یکدیگر را به این ترانه یاد نمایند:

أَجَارَتْنَا إِنَّ الْخُطُوبَ تَنُوبُ وَ إِنِّي مُقِيمٌ مَا أَقَامَ عَشِيبٌ [۱۵]

شواهد گوناگون بر خاصیت عدد چهل در به فعلیت رساندن قوا و حصول ملکات

و بالجمله خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد و قوه ، و حصول ملکه ، امریست مصرّح به در آیات و اخبار ، و مجرّب اهل باطن و اسرار ، و این است که در حدیث شریف حصول آثار خلوص را که منبع عین معرفت و حکمت باشد در این مرحله خبر داده . و شک نیست که هر نیکبختی که به قدم همت این منازل چهل گانه را طی کند ، بعد از آنکه استعدادات خلوصی را به فعلیت آورد سرچشمه معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند .

و این منازل چهل گانه در عالم خلوص و اخلاص واقعد و مقصود و منتهای این منازل عالمی است فوق عالم مُخْلِصین و آن عالم آیتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي [۱۶] است ، چه طعام و شراب ربّانی معارف و علوم حقیقیّه غیر متناهیّه است . و از اینست که در حدیث معراج ضیافت خاتم انبیاء به شیر و برنج تعبیر شده [۱۷]، چه شیر در این عالم به منزله علوم حقه است در عالم مجردات ، و به این جهت شیر در خواب تعبیر به علم می شود .

روایت ظهور حکمت از قلب به زبان

و مسافر این منازل در وقتی به مقصد می رسد که سیر او در عالم خلوص شود . نه آنکه در این منازل تحصیل اخلاص کند . چه فرموده که: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً پس باید در این چهل منزل خلوص حاصل باشد . پس ابتدای این منازل عالم خلوص است ، نه اینکه هر چله نشین را در معرفت گشوده شود ؛ یا در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند . پس مسافرِ عالم این حدیث را ناچار است از چند چیز: [۱۸]

اول: معرفت اجمالیّه مقصد که عالم ظهور ینابیع حکمت است . چه تا کسی اجمالاً مقصد را تصوّر نکند ، دامن طلب آنرا به میان نمی زند .

دوم: دخول به عالم خلوص و معرفت آن .

سوم: سیر در منازل چهل گانه این عالم .

پاورقی

[۱] - «منتهی المقال» طبع سنگی ، ص ۳۱۴ .

[۲] - وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى... فَتَدَلَّى فَكَانَ فَا بَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى... وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا...

[۳] - در زیارت جامعه: ... فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَنَكُمُ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرْعَاكُمُ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ ...

[۴] - این عبارت بدین کیفیت از قرآن مجید نیست . چون در قرآن مجید در سه جا مشابه هم آمده است . اول در (سوره طه آیه ۱۰):

وَ هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى .

دوم در (سوره نمل آیه ۷)

«إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ .

سوم در (سوره قصص آیه ۲۹):

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ .

و همانطور که ملاحظه می‌شود: این متن در هیچ یک از سه آیه فوق‌الذکر نیامده است ، گر چه معنی صحیحی دارد . و شاید مصنف (أعلى الله مقامه) این عبارت را به عنوان حکایت از قرآن نیاورده بلکه به عنوان انشاء از خود به سبک لطیفی که متخذ از مجموع سه آیه و اضافاتی است ذکر کرده است .

[۵] - روایات ظهور حکمت از قلب بر زبان در کتب شیعه

روایات ظهور حکمت از قلب بر زبان در کتب اصول شیعه در سه کتاب وارد شده است: اول در «عیون اخبار الرضا» علیه السلام در صفحه ۲۵۸ ، دوم در «عُدَّةُ الدَّاعِي» صفحه ۱۷۰ ، سوم در «اصول کافی» ج ۲ صفحه ۱۶ وارد شده است . و در «بحار الانوار» از عیون در ج ۱۵ جزو دوم ص ۸۵ ، و از عده در ص ۸۷ ، و از کافی نیز در صفحه ۸۵ ، نقل کرده است . اما روایت عیون با اسناد خود از دارم بن قَبِيصَةَ بن نَهْشَلِ بن مَجْمَعِ النَّهْشَلِي الصَّنَعَانِي بِسْرٌ مَنْ رَأَى رَوَايَتِي مِي كُنْد .

قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرضا عن أبيه عن جدّه عن محمد بن عليّ عن أبيه عن جابر بن عبد الله عن عليّ قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .
در بحار و همچنین در «سفينه البحار» به لفظ: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ذَكَرَ كَرْدَه‌آند .

و اما روایت عُدَّةُ الدَّاعِي مُرْسَلًا از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده است که: قَالَ: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .

و اما روایت کافی با اسناد خود از ابن عُبَيْنَةَ عن السُّنْدِيِّ عن أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام آورده است که قال:

مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ... أَوْ قَالَ: مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللَّهَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَبَصَّرَهُ: دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَ أَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ...

و همانطور که ملاحظه می‌شود الفاظ - گرچه مختلف است - لکن معانی واحد است . و اما در کتب عامه در «احیاء العلوم» ج

۴ ، صفحه ۳۲۲ گوید: قال رسول الله: ما من عبدٍ يُخْلِصُ لِلَّهِ الْعَمَلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .
و در تعلیقه صفحه ۱۹۱ گوید:

مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَأَخْلَصَ فِيهَا الْعِبَادَةَ أَجْرَى اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .

و در «عوارف المعارف» در هامش صفحه ۲۵۶ از جلد دوم «احیاء العلوم» گوید:

قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .

[۶]- معنای منازل و مراحل

منازل جمع منزل است . و آن محلی است که مسافر راه در آنجا برای استراحت نزول می کند . و چون غالباً این استراحت را در سر چهار فرسخی قرار داده اند لذا مسافت چهار فرسخ (که همان مسافت برید است) را یک منزل گویند . و مراحل جمع مرحله است . و آن مسافت یک روز راه است که مسافر طی می کند و آن عبارت است از دو منزل یعنی دو برید . و مرحوم منصف رَحِمَهُ اللهُ عَالَمٌ را به مراحل تشبیه نموده که طی یک مرحله و دخول در مرحله دیگر ، اتمام عالمی و دخول در عالم دیگر است . و مراتب عوالم را به منازل تشبیه فرموده که پیمودن منزلی و دخول در منزل دیگر دخول در مقصدی است .

[۷]- روایت تخمیر طینت آدم علیه السلام در چهل روز

در «احیاء العلوم» ج ۴ ، ص ۲۳۸ آورده است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ خَمَّرَ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا .

و در «مرصاد العباد» ص ۳۸ و در رساله «عشق و عقل» ص ۸۳ روایت کرده که: خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا . و در «عوارف المعارف» در هامش ص ۲۶۰ از جلد دوم «احیاء العلوم» گوید:

فَمِنْ التُّرَابِ كَوَّنَهُ وَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا خَمَّرَ طِينَتَهُ لِيُبْعَدَ بِالتَّخْمِيرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِأَرْبَعِينَ حِجَابًا مِنَ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ ، كُلُّ حِجَابٍ هُوَ مَعْنَى مُودَعٍ فِيهِ ، يَصْلُحُ بِهِ لِعِمَارَةِ الدُّنْيَا وَ يَتَعَوَّقُ بِهِ عَنِ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَ مَوَاطِنِ الْقُرْبِ إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ .

[۸] - سوره بقره آیه ۵۱: وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً . و سوره اعراف آیه ۱۴۲: فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ... و اما راجع به خلاص قوم او (سوره مائده آیه ۲۶) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ .

[۹] - عقل انسان در چهل سالگی در نهایت قدرت است

كما قال الله تعالى في (سورة الأحقاف آیه ۱۵): حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي

أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِنَابِرَيْنِ نَهَيْتَ قَدْرَتِ عَقْلٍ فِي چهل سال است . و آنچه شایع است که عقل انسان در چهل سالگی رو به نمو

است اشتباه است . و این اشتباه ناشی از آنست که چون انسان بعد از این مدّت تجربیات بیشتری به دست می آورد و لذا حکم عقل بر اساس این تجربیات زیاد ، بیشتر به واقع اصابت می کند پس این اصابت ناشی از یک سلسله تجربیات فراوان است نه

از قدرت فعلیه عقلیه . به طوری که اگر فرضاً این تجربیات را قبل از چهل سال به دست می‌آورد همان حکم عقلیه قطعیه را در آن زمان یعنی در زمان چهل سال می‌نمود .

[۱۰] - روایات داله بر اینکه چهل سالگی آخرین زمان برای خروج از عالم طبیعت است

در جزء دوم از «اصول کافی» ص ۴۵۵ بدون اسناد متصل مرفوعاً روایت می‌کند از حضرت ابوجعفر علیه السلام: إِذَا أَتَتْ عَلَى الرَّجُلِ أَرْبَعُونَ سَنَةً قِيلَ لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعْدُورٍ ...

[۱۱] - و نیز در «خصال صدوق» ص ۵۴۵ وارد است که قال الصادق علیه السلام:

إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ مَلَكِيهِ أَنِّي قَدْ عَمَرْتُ عَبْدِي عُمراً فَعَلَطاً وَشَدَّداً وَتَحَفُّظاً وَاکْتَبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ .

و در «خصال» در ص ۵۴۵ وارد است: و عن الصادق علیه السلام:

إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ أَشُدَّهُ . وَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ مُنْتَهَاهُ . فَإِذَا ظَنَّ فِي إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ فَهُوَ فِي النُّقْصَانِ وَ يَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْخَمْسِينَ أَنْ يَكُونَ كَمَنْ كَانَ فِي النَّزَعِ .

و در «جامع الاخبار» فصل ۷۶ ص ۱۴۰ وارد است: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم:

أبناء الأربعين زرع قد دنا حصاده . و در «سفينه البحار» ج ۱ ، ص ۵۰۴ وارد است که روى: إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَتَّبِ مَسْحَ إِبْلِيسُ وَجْهَهُ وَ قَالَ: بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ .

ذکر پاره‌ای از اخبار که در آنها لفظ اربعین آمده است

باری اخبار دیگر که در آن لفظ اربعین وارد شده است بسیار است مثل آنچه که از روایت وارده در ج ۱۴ «بحار» ص ۵۱۲

استفاده می‌شود که: إِنَّ مَنْ قَرَأَ الْحَمْدَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً فِي الْمَاءِ ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى الْمَحْمُومِ يَشْفِيهِ اللَّهُ . و در «کافی» ج ۶ ، ص

۴۰۲ وارد است از حضرت باقر علیه السلام: مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ تُحْتَسَبْ لَهُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً . و در «جامع الاخبار» فصل

۱۰۹ ص ۱۷۱ از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرده است که: مَنْ اغْتَابَ مُسْلِماً أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى

صَلَاتَهُ وَ لَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ .

و در جلد ۱۳ «بحار» ص ۲۴۵ توقيح شریف: إِنَّ الْأَرْضَ تَصِجُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً .

و نیز در «خصال» ص ۵۳۸ با اسناد متصل خود روایت می‌کند از عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام قال:

إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جَنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا؟ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ شَهَادَتَكُمْ وَ غَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ .

و نیز در «عُدَّة الدَّاعِي» ص ۱۲۸ در باب دعاءٍ لِلْإِخْوَانِ وَ التَّمَسُّهُ مِنْهُمْ آورده است که: رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ .

و در «بحار الانوار» ج ۱۸ در کتاب «جنائز» بابی منعقد فرموده به نام: «باب شهادة أربعين للميت» در ص ۲۰۴ و در آنجا روایتی نقل کرده از «عُدَّة الدَّاعِي» از حضرت صادق علیه السلام قال:

كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَابِدٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ مُرَاءٍ . قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ فَلَمْ يَشْهَدْ جَنَازَتَهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قَالَ: فَقَامَ أَرْبَعُونَ مِّنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا فَاعْفِرْ لَهُ . قَالَ: فَلَمَّا غُسِّلَ أَتَى أَرْبَعُونَ غَيْرَ الْأَرْبَعِينَ وَ قَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا فَاعْفِرْ لَهُ .

فَلَمَّا وَضِعَ فِي قَبْرِهِ قَامَ أَرْبَعُونَ غَيْرُهُمْ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا فَاعْفِرْ لَهُ . فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟! قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلَّذِي أَخْبَرْتَنِي . قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ قَوْمٌ فَأَجَزْتُ شَهَادَتَهُمْ وَ غَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ .

و نیز در «عُدَّة الدَّاعِي» ص ۲۰۱ برای رفع مرض و علت گوید:

الثَّالِثُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ . يَدْعُو بِهَذَا أَرْبَعِينَ مَرَّةً عَقِيبَ صَلَاةِ الصُّبْحِ ، وَ يَمْسَحُ بِهِ عَلَى الْعِلَّةِ كَأَنَّهَا مَا كَانَتْ خُصُوصًا الْفَطْرُ يُبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ . وَ قَدْ صُنِعَ ذَلِكَ فَاشْفَعْ بِهِ .

و نیز در «عُدَّة الدَّاعِي» ص ۹۴ وارد است که: وَ مَنْ دَعَا لِأَرْبَعِينَ مِّنَ إِخْوَانِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ . وَ مَنْ فِي يَدِهِ خَاتَمٌ فَيُرْوِجُ أَوْ عَقِيقٌ ...

و نیز در «بحار الانوار» ج ۱۴ ص ۵۵۱ از شهید نقل می کند که:

رَوَى مُدَاوَاهُ الْحُمَى بِصَبِّ الْمَاءِ . فَإِنْ شَقَّ عَلَيْهِ فَلْيَدْخُلْ يَدَهُ فِي مَاءٍ بَارِدٍ . وَ مَنْ اشْتَدَّ وَجَعُهُ فَارَأَى عَلَى قَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ أَرْبَعِينَ مَرَّةً الْحَمْدُ ثُمَّ يَضَعُهُ عَلَيْهِ وَ لِيَجْعَلَ الْمَرِيضُ عِنْدَهُ مِكَتَلًا بَرًّا وَ يَنَالُ السَّائِلِ مِنْهُ بِيَدِهِ وَ يَأْمُرُهُ أَنْ يَدْعُو لَهُ فَيُعَافَى .

و نیز در «اقبال» ص ۵۸۹ فرماید: رَوَيْنَا بِإِسْنَادِهَا إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ فِيمَا رَوَاهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مَوْلَانَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَوَاتُ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ ، وَ زِيَادَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ التَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ وَ

تَغْفِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . و در «خصال» ص ۵۴۱ از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا .

و در «بحار الانوار» ج ۵ ص ۴۳ از تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام إلى أن قال:
فَبَقِيَ آدَمُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاجِدًا يَبْكِي عَلَى الْجَنَّةِ .

و در ص ۱۳ از «اکمال الدین» از حضرت ابی جعفر علیه السلام آورده است: إلى أن قال: فَبَكَى آدَمُ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً
و در ص ۸۶ از «تفسیر علی بن ابراهیم» از حضرت صادق علیه السلام آورده است . إلى أن قال (راجع به طوفان): فَبَقِيَ
الْمَاءُ يَنْصَبُ مِنَ السَّمَاءِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ مِنَ الْأَرْضِ الْعُيُونُ ...

و نیز در ص ۲۲۹ از بیضاوی در تفسیر قوله تعالی: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آورده است که: إِنَّ مَبْلَغَهُ الَّذِي لَا يَزِيدُ عَلَيْهِ نُشُوؤُهُ، وَ
ذَلِكَ مِنْ ثَلَاثِينَ إِلَى أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِنَّ الْعَقْلَ يَكْمُلُ حِينَئِذٍ . وَ رُوِيَ أَنَّهُ لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ إِلَّا عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ وَاسْتَوَى قَدَّهُ أَوْ عَقْلُهُ
و در «خصال» ص ۵۳۹ با اسناد خود از حضرت باقر علیه السلام قال:

أَمَلَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِفِرْعَوْنَ مَا بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ ... أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ أَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى . وَ كَانَ بَيْنَ أَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ
وَجَلَّ لِمُوسَى وَ هَارُونَ: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا - وَ بَيْنَ أَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ الْإِجَابَةَ أَرْبَعِينَ سَنَةً: ثُمَّ قَالَ: قَالَ جِبْرِيلُ: نَزَلْتُ رَبِّي فِي
فِرْعَوْنَ مُنَازَلَةً شَدِيدَةً فَقُلْتُ: يَا رَبِّ تَدَعُهُ وَ قَدْ قَالَ: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى . فَقَالَ: إِنَّمَا يَقُولُ مِثْلَ هَذَا عَبْدٌ مِثْلَكَ . (إِنَّمَا يَقُولُ بِقَوْلِ:
هذا عبد مثلك) .

سپس در بیان این خبر مجلسی رحمه الله فرموده است: لعل المراد بالكلمتين قوله تعالى: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا ، وَ أَمْرُهُ
بِأَغْرَاقِ فِرْعَوْنَ . أَوْ قَوْلُ فِرْعَوْنَ: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ، وَ قَوْلُهُ: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى ... البیان .

و نیز در «بحار الانوار» ج ۵ ص ۴۳۳ از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می کند تا آنجا که می فرماید: جماعتی از یهود نزد
أبوطالب آمدند فقالوا:

يَا أَبَا طَالِبٍ إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ يَزْعَمُ أَنَّ خَبَرَ السَّمَاءِ يَأْتِيهِ وَ نَحْنُ نَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَابَنَا عَنْهَا عَلِمْنَا أَنَّهُ صَادِقٌ ، وَ إِنْ لَمْ
يُخْبِرْنَا عَلِمْنَا أَنَّهُ كَاذِبٌ . فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: سَلُوهُ عَمَّا بَدَأَ لَكُمْ . فَسَأَلُوهُ عَنِ الثَّلَاثِ الْمَسَائِلِ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ غَدًا أَخْبِرْكُمْ «وَ لَمْ يَسْتَنْ» فَاحْتَبَسَ الْوَحْيُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا حَتَّى اغْتَمَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ شَكََّ أَصْحَابُهُ
الَّذِينَ كَانُوا ءَامَنُوا بِهِ ...

و نیز در «بحار الانوار» ج ۶ ص ۱۱۷ نقل می‌کند از کتاب «عُدَد» تألیف شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلّی

«برادر علامه حلّی» روایتی را در باب ولادت حضرت فاطمه علیها السّلام تا آنجا که می‌فرماید:

إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ فِي صُورَتِهِ الْعُظْمَى قَدْ نَشَرَ أَجْنِحَتَهُ حَتَّى أَخَذَتْ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فَنَادَاهُ: يَا مُحَمَّدُ! الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَهُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ عَنْ خَدِيجَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ لَهَا مُحِبًّا وَبِهَا وَامِقًا. فَأَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ ... الْحَدِيثُ . انْتَهَى مَا نَقَلَ مِنَ الرِّوَايَاتِ الَّتِي ذُكِرَ فِيهَا لَفْظُ «الرَّابِعِينَ» .

[۱۲]- این حدیث در ج ۱ «سفینه البحار» ص ۵۰۴ است . و در «احیاء العلوم» ج ۳ ص ۲۵ وارد است که: إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَتُبْ مَسْحَ الشَّيْطَانِ وَجْهَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ: بِأَبِي وَجْهٌ مَنْ لَا يُفْلِحُ .

[۱۳] - روایات در باره حد همسایگی

در باره این حدیث در ج ۲ «وسائل الشیعه» کتاب الحج ، احکام العِشره ، باب ۹۰ چهار روایت نقل کرده است:

أَوَّلُ از کلینی با اسناد خود از حضرت باقر علیه السّلام قال: حَدَّثُ الْجَوَارِ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ .

دوم نیز از کلینی با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ .

سوم از شیخ صدوق در «معانی الاخبار» با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که معاویه بن عمّار به آن حضرت گفت: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا حَدَّثَ الْجَارِ؟ قال: أَرْبَعِينَ (أَرْبَعُونَ - صح) دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ .

چهارم از عقبه بن خالد از حضرت صادق علیه السّلام عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قال: قال أمير المؤمنين: حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا وَ الْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا .

[۱۴] - در قوای چهارگانه انسان و نسبت میان آنها

مراد مصنف آنست که انسان از چهار طرف گرفتار قوای اربعه عقلیه و وهمیه و غضبیه و شهویه است ، و تا از هر کدام از آنها

تا چهل منزل دور نشود ، به مقام فناء فی الله نخواهد رسید . چون مجرد خروج از یک مرحله از شهوت مثلاً انسان را از آن

مرحله به تمام معنی الكلمه خارج نمی‌کند ، چون حقیقت آن مرحله از شهوت هنوز در وجود انسان مخفی است و تا چهل

مرحله از مرحله اول دور نشود آثار به کلی از بین نمی‌رود . بنابراین اگر عالم شهوت را مثلاً دارای مراحل عدیده‌ای فرض

کنیم هنگامی انسان از یک مرحله از آن به کلی خارج می‌شود که از چهل مرحله بعد از آن خارج شده باشد و الا مجرد خروج فی الجمله انسان را از آن مرحله خارج نمی‌کند و ممکنست به عروض عوارضی انسان به مرحله اول برگردد . همچنین است عالم عقل و غضب و وهم . بنابراین کسی حقا از مرحله اول غضب خارج می‌شود که از مرحله چهلیم خارج شود . و کسی حقا از مرحله پنجم عقل خارج می‌شود که از مرحله چهلیم خارج شود . و هكذا ... باید از هر مرحله‌ای که فرض کنیم چهل مرحله دور شود تا از آن مرحله به کلی خلاص شود .

ولیکن فرق است بین قوه ملکوتیه عقلیه و سه قوه دیگر ، چون عقل دلیل و راهنما است و وجود آن با سه قوه دیگر معارض . و آن سه قوه نیز همیشه با عقل در جنگ و نزاعند . و لذا هر دو منزل از منازل چهل گانه عقل که فاصله بین آنها از چهل کمتر باشد چون با هم همسایه و هم جوارند با یکدیگر درد دل نموده و به این ترانه یاد کنند که ما دو منزل در این عالم طبیعت چون گرفتار قوای شهویّه و غضبیّه و وهمیّه هستیم غریب هستیم و هر غریب با غریب دیگر فقط آشنائی دارد و بس . ولی هر یک از دو منزل فیما بین منازل چهل گانه سایر قوی چون خود را مورد هجوم عساکر عقل می‌بینند تا سر حد امکان مقاومت نموده و راضی نمی‌شوند که مغلوب شده و از آن منزل ارتحال و کوچ نمایند و لذا با یکدیگر بدین زمزمه در گفتگو هستند که تا هنگامی که کوه «عسیب» برجاست ما در مقابل پی‌درپی آمدن مشکلات بردباری و تحمل خواهیم کرد .

[۱۵] - در «جامع الشواهد» گوید که این اشعار سروده امرء القیس بن حجر کندی است که به آنها با زن مرده‌ای مخاطبه می‌کند:

و ذلک إنه لما احتضر بالنقره نظر إلى قبر فسأل عنه فقيل له: هو قبر امرأة غریبه فقال:

أجارتنا إنَّ الخُطوبَ تنوبُ و إنَّی مُقیمٌ ما أقامَ عسیبُ

أجارتنا إنَّا غریبان هیهنا و کُلُّ غریبٍ للغریبِ نسیبُ

فإنَّ تصلینا فالقرباهُ بیننا و إنَّ تهجُرینا فالغریبُ غریبُ

سپس گوید: خطوب جمع خطب به معنای امر عظیم است . و تنوب به معنای تنزل است . و «مقیم» ای ثابت فی تحملها . و العسیب بالعین و السین و الباء الموحده کحیب اسم جبل ... انتهی . بنابراین صحیح همان عسیب است همانطور که در بعضی از نسخ وارد است و اما عشیب بالشین المعجمه ظاهراً صحیح نیست چون عشیب زمین پر گیاه را گویند و تطبیق بر مورد ما محتاج به تکلف است .

[۱۶] - روایات "ابیت عند ربی"

در ج ۲ از «من لایحضره الفقیه» باب صیام ص ۱۱۱ از معاویة بن عمّار روایت کرده است که:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صِيَامِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ قَالَ: إِنَّمَا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ صِيَامِهَا بِمَنَى فَأَمَّا بغيرِهَا فَلَا بَأْسَ . وَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوِصَالِ فِي الصِّيَامِ وَ كَانَ يُوَصِّلُ . فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ إِنِّي أَظِلُّ عِنْدَ رَبِّي فَيُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي .

و نیز در «المحجّة البيضاء» ج ۲ ص ۱۴۲ این روایت را از «فقیه» نقل کرده است .

و در شرح صحیفه مرحوم سیّد علیخان بنا به نقل «تلخیص الرياض» ج ۱ صفحه ۳۷ به لفظ «أبيت» آورده است و می گوید
قال عليه السلام: أبيت عند ربّي يُطعمُنِي وَ يَسْقِينِي .

این از نقطه نظر روایات شیعه است . و لیکن در روایات اهل سنت لفظ «عند ربّي» وارد نشده است . ولی در بعضی آنها به لفظ «أبيت» و در بعضی دیگر به لفظ «أظلُّ» آمده است .

اما قسم اول در «صحیح بخاری» کتاب التمنی ج ۴ ص ۲۵۱ با اسناد خود از ابو هریره روایت می کند قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوِصَالِ . قَالُوا: فَإِنَّكَ تَوَاصِلٌ . قَالَ: أَيُّكُمْ مِثْلِي ؟ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَ يَسْقِينِي . وَ در «صحیح مسلم» کتاب الصیام ج ۳ ص ۱۳۳ دو روایت با اسناد خود یکی از ابوسلمة بن عبدالرحمان از ابو هریره ، و دیگری از ابی زُرعه از ابوهریره از رسول خدا به عین عبارت فوق که از بخاری نقل کردیم آورده است .
و در «موطأ» مالک کتاب صیام ص ۲۸۰ با اسناد خود از اعرج از ابوهریره نقل کرده است که:
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْوِصَالَ ، إِيَّاكُمْ وَ الْوِصَالَ . قَالُوا: فَإِنَّكَ تَوَاصِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ! قَالَ: إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَ يَسْقِينِي .

دوم: در «صحیح بخاری» کتاب التمنی ج ۴ ص ۲۵۱ با اسناد خود از انس روایت کرده است که:

وَأَصَلَ النَّبِيُّ آخِرَ الشَّهْرِ وَ وَاصَلَ أَنَسُ مِنَ النَّاسِ . فَبَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: لَوْ مُدَّبِيَ الشَّهْرُ لَوَاصَلْتُ وَصَالاً يَدْعُ الْمُتَعَمِّقُونَ تَعَمُّقَهُمْ . إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ ، إِنِّي أَظِلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَ يَسْقِينِي .

و دیگر در کتاب «صوم» ج ۱ ص ۳۲۹ با اسناد خود از عبدالله بن عمر روایت کرده است که:

إِنَّ النَّبِيَّ وَاصَلَ فَوَاصَلَ النَّاسُ فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَنَهَاهُمْ . قَالُوا: إِنَّكَ تَوَاصِلٌ ! قَالَ: لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَظِلُّ أَطْعَمُ وَ أَسْقَى .

و در «صحیح مسلم» کتاب الصیام ص ۱۳۴ به لفظ إِنِّي أَظِلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَ يَسْقِينِي آورده است .

و نیز در همین صفحه از این کتاب و همچنین در «مُوطاً» کتاب الصَّوم ص ۲۸۰ وارد است که رسول خدا فرمود: *إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَطْعَمُ وَ أَسْقَى.*

[۱۷] - در اخبار لفظ شیر وارد شده است ولی لفظ شیر و برنج را من در خبری ندیده‌ام و چون از حضرت استاد علامه

طباطبائی سؤال کردم فرمودند: من نیز به چنین خبری برخورد نکرده‌ام با آنکه در صدد بودم و جستجو کرده‌ام .

[۱۸] - طیّ عوالم قبل از خلوص، عالم خلوص، سیر در منازل چهل گانه عالم خلوص، عالم ظهور ینابیع حکمت .

کتاب رسالهء سیر و سلوک بحر العلوم / قسمت دوم: خلوص

مقصد سالک و مراتب آن

اما معرفت مقصد که اشاره به آن شده به قوله *ظَهَرَتْ ینابیع الحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ*، می‌گوئیم که: مقصد عالم حیات ابدیه است که

به لسانی آنرا «بقاء به معبود» خوانند. و ظهور عیون حکمت که علوم حقیقیه هستند اشاره به آن است. چه علوم حقیقیه و

معارف حقّه روزی نفوس قدسیه است که از جانب ربّ ایشان به ایشان می‌رسد، و رزق الهی از برای احیاء ابدی است .

بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. و وصول به این عالم جامع مراتب کمالیه غیر محصوره است که از آن جمله حصول تجرّد کامل

به قدر استعداد امکانی بوده باشد [۱۹]. چه مادّیت با حیات ابدی مجتمع نمی‌گردد؛ و مادّه و جسمیت از عالم کون است و هر

کونی را فسادی تابع، *كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ*، وجه هر چیزی آن جهتی است که با آن مواجه دیگران می‌شود. و با آن به

ایشان ظهور و تجلّی می‌کند، پس وجه هر کسی مظهر اوست .

مقام مظهریت انوار الهیه

پس هر چیزی - بجز مظاهر صفات یا اسماء الهیه - هلاک و بوار از جمله لوازم او است. و بسی از نفوس کُمل را اگر چه

وصول به شمه‌ای از علوم و معارف میسر و لکن رشحه‌ای و قطره‌ای از عین الحکمه بر ایشان مترشح نگشته. و ینبوع حکمت

اشاره به مبدأ جمیع فیوضات و منبع کمالات است .

پس، از جمله مراتب علیه این عالم، مظهریت انوار الهیه است که هلاک و بوار را به نصّ قرآن در آن راه نیست [۲۰].

احاطه کلیه به عوالم الهیه

و از جمله مراتب آن احاطه کلیه است به قدر استعدادات امکانیه به عوالم الهیه. چه حکمت، علم حقیقی میرا از شوائب و شکّ

است و حصول آن بدون احاطه کلیه صورت نمی‌بندد. و نتیجه این احاطه اطلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرف در موادّ

کائنات. چه محیط را غایت تسلط بر محاط علیّه حاصل است. با همه کس مصاحب و در همه جا حاضر، مگر آنچه را که اشتغال به تدبیر بدن مانع گردد .

و حصول تمامیت این مراتب بعد از ترک تدبیر بدن می‌شود. و سایر درجات و فیوضات این عالم بی حدّ و نهایت است و شرح آن غیر میسر. و اما عالم خلوص و اخلاص [۲۱].

فصل سوّم: دخول به عالم خلوص و معرفت آن

اقسام خلوص و اخلاص

پس بدانکه خلوص و اخلاص بر دو قسم است:

اوّل: خلوص دین و طاعت از برای خدای تعالی

دوّم: خلوص خود از برای او

و اشاره به اوّل است کریمه لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، و این قسم در مبادی درجات ایمان است، و بر هر کس تحصیل آن از لوازم، و عبادت بدون آن فاسد، و یکی از مقدمات وصول به قسم دویم است.

و به دوم اشاره شده که: إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، چه خلوص را از برای خود بنده ثابت فرموده. و در اوّل از برای دین اثبات کرده، و بنده را خالص کننده آن قرار داده .

و همچنین اشاره به قسم دوّم است حدیث: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ يَعْنِي خَالِصٌ شُود. و اوّل به صیغه فاعل ادا می‌شود و ثانی به صیغه مفعول ادا می‌شود.

و این قسم از خلوص مرتبه‌ایست و رای مرتبه اسلام و ایمان، و نمی‌رسد به آن مگر منظور نظر عنایه الله، و موخّد حقیقی نیست مگر صاحب این مرتبه، و مادامی که سالک به این عالم داخل نشده دامن او از خار شرک مستخلص نشود، و مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (سوره یوسف آیه ۱۰۶)

خصوصیات و مقامات واصلان به مرتبه خلوص ذاتی (مخلصین)

به نصّ کتاب الله سه منصب با هم از برای صاحب این مرتبه ثابت است [۲۲].

اوّل: آنکه از محاسبه محشر آفاقی [۲۳] و حضور در آن عرصه معاف و فارغ است: فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

(سوره صافات آیه ۱۲۸) چه این طائفه به توسط عبور بر قیامت عظمای آنفسیّه، حساب خود را پس داده‌اند، پس حاجت به محاسبه دیگر ندارند .

دوم: آنچه از سعادت و ثواب به هر کس عطا کرده می‌شود در مقابل عمل و کردار اوست، مگر این صنف از بندگان که کرامت و الطاف برایشان ورای طور عقل، و فوق پاداش کردار اوست، و مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (سوره صافات آیه ۴۰).

سوم: این مرتبه‌ایست عظیم و مقامی است کریم و در آن اشاره به مقامات رفیعه و مناصب منیعه است و آن آنست که ایشان را می‌رسد، و شاید ستایش و ثنای الهی، با آنچه سزاوار آن ذات مقدس است سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (سوره صافات آیه ۱۶۰) یعنی ایشان می‌توانند ثنای الهی به آنچه سزاوار بارگاه اوست به جا آورند و صفای کبریائی را بشناسند؛ و این غایت مرتبه مخلوق است و نهایت منصب ممکن [۲۴]. و تا ینابیع حکمت به امر خداوند بی ضنّت از زمین دل ظاهر نشود، بنده این جرعه را نتواند کشید و تا طیّ مراتب عالم ممکنات را نکند و دیده در مملکت وجوب و لاهوت نگشاید به این مرتبه نتواند رسید.

آری تا کشور امکان را در نبرد، پا در بساطِ عِنْدَ رَبِّهِمْ نتواند گذاشت و لباس حیات ابدیه نتواند پوشید و حال آنکه بندگان مخلصین را عطای حیات ابدیه ثابت و در نزد پروردگار خود حاضرند و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۶۹) و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در حقّ مخلصین فرموده: أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ [۲۵] (سوره صافات آیه ۴۱) و قتل فی سبیل الله اشاره به همین مرتبه از خلوص است و این دو رزق متحد است [۲۶] و قرین کون عند الربّ است که عبارت دیگر قُرب است که حقیقتِ ولایت است که مصدر و اصل شجره نبوت است، أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ [۲۷] و نبوت متفرّع بر آن است و متولد از آن. بلکه آن نور است و این شعاع، و آن صورت است و این عکس، و آن عین است و این اثر، چه ولیّ مخاطب به خطاب اقبل است و نبیّ به خطاب اذبر بعد اقبل. پس نبوت بی ولایت صورت نبندد و ولایت بدون نبوت می‌شود [۲۸].

و در حقّ مخلصین است که: لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِداءُ الْكِبْرِيَاءِ [۲۹].

و کلام خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم است:

رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ حِجَابٌ إِلَّا حِجَابٌ مِنْ يَاقوتِهِ بِيضاءٍ فِي رَوْضَةٍ خَضراءَ.

هر دو از یک حجاب بیش نیست اگر چه در حجاب هم تفاوت باشد.

و در این بشارتی عظیم است مخلصین را که به شرف جوار سید المرسلین مشرفند و این عالمی است فوق عالم ملائکه مقربین چه، حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل پرسید: هَلْ رَأَيْتَ الرَّبَّ؟ قَالَ: بَيْنِي وَبَيْنَهُ سَبْعُونَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ، لَوْ ذَنُوتُ وَاحِدًا لَاحْتَرَقْتُ [۳۰].

زیاده بر این در حق مخلصین نتوان بیان کرد چه، عبارات از آن قاصر و افهام خلق غیر متحمل است [۳۱].

قَالَ رَبُّ الْعِزَّةِ: أَوْلِيَائِي تَحْتَ قُبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي [۳۲].

یعنی لایعرف عوالمهم ودرجاتهم غیری.

و چنانچه دانستی وصول به این عالم به قتل فی سبیل الله موقوف است [۳۳].

پس مادامی که بنده در راه کشته نشود داخل عالم خلوص لله نگردد، و کشته شدن عبارت است از قطع علاقه روح از بدن [۳۴] پس روح روح از روح. همچنانکه موت عبارت است از انقطاع آن .

دو گونه قتل فی سبیل الله

و قطع علاقه بر دو گونه است: یکی به تیغ ظاهر و دیگری به سیف باطن. و مقتول در هر دو یکی است. و لکن در اول قاتل لشکر کفر و شیطان و در ثانی جُند رحمت و ایمان است. و مورد سیف در هر دو قتل واحد است که آن ارکان عالم طبیعت است و لکن یکی به اجرای سیف به آن ملوم و مستحق عقاب است و دیگری به آن واسطه مرحوم و مُثاب است: اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ [۳۵].

و چون قتل فی سبیل الله به سیف ظاهر، مثالی است منتزَل از قتل به سیف باطن همچنانکه آن نیز مثالی است منتزَل از قتل به سیف باطن باطن - چنانکه ذکر آن می شود - پس ظاهر مراد از قتل فی سبیل الله هر جا که در قرآن مجید ذکر می شود قتل به سیف ظاهر است و باطن آن قتل به سیف باطن و باطن باطنش قتل به سیف باطن باطن که آن مرحله دیگر است که به آن اشاره می شود اِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا اِلَى سَبْعَةِ اَبْطُنٍ [۳۶].

احکام و مراحل جهاد

و از این است که مبدأ هر دو قتل را در کتاب کریم به جهاد و مجاهده تعبیر فرموده اند: اَنْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ (توبه ۴۱) و می فرماید: وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فَاِنَّا لَنَنْهَدِيْنَهُمْ سُبُلًا (سوره عنکبوت آیه ۶۹) و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْغَرِ اِلَى الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ [۳۷]. اصغر مثال و نمونه اکبر است، و هر حکمی که در جهاد مذکور است مختص به یکی از آنها نیست، بلکه از برای هر دو ثابت است .

و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر مرتب است و آن بر هجرت الی الرسول، ثمّ معه، و هجرت بر ایمان و ایمان بر اسلام، و تحقق آن بدون این ترتیب ممکن نیست، همچنین قتل به سیف باطن مرتب بر جهاد اکبر است و آن بر هجرت الی الرسول، ثمّ معه، و آن بر ایمان و ایمان بر اسلام .

پس فوز به درجات منیع و وصول به مراتب رفیع به دون طیّ این مراحل عظیمه غیر متصور، چنانکه می فرماید در نامه الهی:
الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (سوره توبه آیه ۲۰ الی ۲۲)
مراحل جهاد اصغر:

اسلام که اول مرتبه است و عبارت است از تلقی شهادتین به زبان فاصل میان کافر و مسلم است. و ایمان که مرحله دوم [۳۸] است و عبارت است از علم به مؤدای شهادتین فاصل میان مؤمن و منافق، چه منافق آنست که تفاوت باشد میان سریرت و علانیه او .

معیار شناخت منافق از مومن

پس هر گاه دل به مشاهده معنی آنچه به زبان می گوید روشن نباشد، یعنی ایمان نباشد منافق خواهد بود، و شناختن دیگران آن را به آثار و علامات داله بر بی اعتقادی بما یتَلَفُظُونَ به می شود، چه مقتضای شهادتین علم به وحدانیت معبود و صدق به کلّ ما جاء به الرسول است و اثر آن در ظاهر، ترک عبادت غیر واحد و اطاعت کلّ ما جاء به الرسول است. پس هر که دیگری را بندگی کند منافق خواهد بود، و آن، گاه هوی و هوس خود باشد: أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (سوره جاثیه آیه ۲۳) و گاه ابلیس: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ (سوره یس، آیه ۶۰) ظاهر است که این انکار، بر کسی نیست که شیطان را خالق خود داند، چه چنین مذهبی در میان بنی آدم نشینده ایم؛ بلکه بر پیروان اوست. پس هر گاه متابعت شیطان کند او را معبود گرفته .

و گاه انسان دیگر، به طمع مال و جاه از آن، و گاه درهم و دینار و غیر اینها [۳۹].

و هر که در غیر رضای خدا اینها را متابعت کند آنها را معبود خود قرار داده .

و همچنین هر گاه - نه از راه عذر و خطا یا نسیان - ترک ما جاء به الرسول را نماید داخل زمره منافقین خواهد بود. چنانکه

در حدیث مرفوعه محمد بن خالد از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که: فَأَعْتَبَرُوا إِنْكَارَ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمْ

الْخَبِيثَةِ. [۴۰]

و چنین کسی اگر چه هجرت و جهاد می‌کند و لکن نه هجرت او الی الرسول و نه جهاد او فی سبیل الله است چنانکه می‌فرماید: مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى امْرَأَةٍ مُصِيبِهَا أَوْ غَنِيمَةٍ يَأْخُذُهَا فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَيْهَا. [۴۱]

و چون دانستی که جهاد اصغر مثال جهاد اکبر است، می‌دانی که همین فصل و انفصال در جهاد اکبر نیز هست و در این مراحل نیز منافقین هستند .

و چون هر دو جهاد در دو مرحله اول که اسلام و ایمان باشد شریکند، مگر در بعضی مراتب و درجات که به آن اشاره رفته خواهد شد، پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهدین نیز ایمان است، و شناختن ایشان نیز به آثار و علامات بر عدم اذعان است .

و چون - چنانکه دانسته خواهد شد - ایمان که در مراحل جهاد اکبر واقع شده است اشدّ از ایمان واقع در جهاد اصغر است، پس ملازمت مقتضای شهادتین در مجاهدین این راه نیز بیشتر ضرور و در کار است، و به اندک تخلف از مقتضای اَحَدِهُمَا شخص داخل در مسلک منافقین است .

و از این جهت است که سالکین راه خدا کسی را که به قدر رأسِ اِبْرَه از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمی‌دانند بلکه کاذب و منافق می‌خوانند .

و اشاره بر این است آنچه را ثقه الاسلام به سند متصل از مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ از اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام روایت نموده که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَى خُشُوعِ الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ. [۴۲] [۴۳]

و همچنانکه منافق در مجاهدین اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول یا از خوف سیاست او، یا از طمع غنائم یا ظفر به محبوب باشد نه لِلهِ فی الله و نه قلع و قمع دشمنان دین خداست، و ظاهر ایشان در میدان جهاد، و باطن ایشان در تحصیل مُشتهیات یا دفع سیاسات از خود است ؛

همچنین منافقین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان نه از برای تسلیط قوه عاقله بر قوای طبیعیّه و کسر سؤرت آنها و تخلیص خود از برای خدا در راه خدا باشد.

و همچنانکه منافقین صنف اول به ظاهر مُتَلَمّی شهادتین و به بدن در مسافرت با رسول صلی الله علیه و آله و مقاتله با کفّار بوده‌اند و نفاق ایشان به آثار و علامات و اتیان اعمال منافیه از برای حقیقت ایمان شناخته می‌شد و به اظهار کلمه کفر داخل در سلک کفّار می‌شدند ؛

همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر به لباس سالکین راه خدا متلبس، و به اطراق رأس و تنفس صُعداء متشبثاند؛ گاهی خشن می‌پوشند و زمانی صوف در بر می‌کنند، و اربعینها می‌گیرند، و ترک حیوانیها می‌کنند، و ریاضتها می‌کشند، و اوراد و اذکار جلیه و خفیه و وظیفه خود می‌کنند، و به کلمات سالکین متکلم می‌شوند، و سخنان فریبنده بر هم می‌بافند و إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ (سوره منافقون آیه ۴) و لکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است. و علامت ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین صنف اول در کار است.

پس هر که را بینی که دعوی سلوک کند و ملازمت تقوی و ورع و متابعت جمیع احکام ایمان در او نباشد و به قدر سر موئی از صراط مستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را منافق می‌دان؛ مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند. همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت به جهاد اول، و همچنین منافق این صنف منافق اکبرند. و آنچه از برای منافقین در صحیفه الهیه وارد شده حقیقت آن از برای ایشان به وجه اشد ثابت است.

هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۶۷) فَأَحْذَرَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (سوره منافقون آیه ۴) إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (سوره نساء آیه ۱۴۵).

و از منافقین این صنف فرقه‌ای هستند که نام مجاهد بر خود نهند و احکام شریعت را به نظر حقارت می‌نگرند، و التزام به آنها را شأن عوام می‌دانند، بلکه علماء شریعت را از خود ادنی می‌خوانند، و از پیش خود اموری چند اختراع می‌کنند و آنرا راه به خدا می‌پسندند، و چنان گمان می‌کنند که راه به خدا راهی است و رای راه شریعت. و در حق ایشان است: وَ يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا. (سوره نساء آیه ۱۵۰).

نیز در حق ایشان است که:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (سوره نساء آیه ۶۱). و نیز در حق ایشان است: وَ قَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا (سوره تغابن آیه ۶). نماز و روزه به جا آورند اما نه از سر شوق و رغبت، عبادت کنند و لکن نه به خلوص نیت. ذکر خدا کنند و لکن نه بر دوام و استمرار. چنانچه خدای تعالی از ایشان خبر می‌دهد: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَىٰ يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. مُدْبِذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ. (سوره نساء آیه ۱۴۲)

پس متنبّه باش مبادا به عبادت و ذکرِ قاصر مغرور و فریفته گردی .

پاورقی

[۱۹] - تجرد من جميع الجهات حتى تجرد از استعداد امکانی تنها پس از مرگ حاصل می‌شود

این تعلیل (چه مادّیت الخ) راجع به جمله قبل یعنی به قدر استعداد امکانی نیست، بلکه راجع است به مطلب سابق و آن اینکه رزق الهی برای نفوس قدسیّه و احیاء ابدی است. و حاصل مطلب آنکه بدن فاسد می‌شود ولی وجه او که مظهر اوست باقی می‌ماند. بنابراین اگر نفس انسان در سیر خود به مظاهر اسماء و صفات الهی برسد، و مظهر انوار الهی گردد، از جمله «أحیاء عند ربهم» خواهد شد. و روزی آن همان علوم معارف حقیقیّه است و به او خواهد رسید. و باید دانست که حصول تجرّد به قدر استعداد امکانی است. یعنی اگر سالک در عالم لاهوت وارد شود، و اگر فناء در جميع اسماء الهی حتی فناء در اسم «أحد» حاصل کند و اگر بقاء بعد الفناء که همان بقاء به معبود است پیدا کند، معهذاً تجرّد کامل من جميع الجهات، حتی تجرّد از استعداد امکانی برای او حاصل نخواهد بود. گرچه در این حال علم او علم الهی است و با هر موجودی معیت دارد و از ماضی و مستقبل مطلع است، ولی همان علاقه اجمالی به تدبیر بدن مانع از حصول تجرّد تامّ در مافوق افق امکان خواهد شد. و لذا دیده می‌شود که نسبت علقه روح او به بدن خود و سایر موجودات تفاوت دارد. و بعد از مرگ که به کلی بدن را رها کند و از اشتغال به تدبیر آن به تمام معنی الکلّمه فارغ شود تجرّد تامّ لاهوتی پیدا خواهد نمود .

شیخ ولی الله دهلوی در «همّعات» گوید: این فقیر را آگاهانیده‌اند که قطع علاقه روح از بدن پس از پانصد سال از مرگ حاصل خواهد شد .

و محیی الدین عربی در موارد عدیده گوید که: بعد از بقاء به معبود نیز عین ثابت برای سالک باقی خواهد بود . و این مطلب منافات با اسم اعظم الهی بودن انسان ندارد زیرا در بین موجودات حتی الملائکه، انسان اسم اعظم است. غایه الامر تمام مراتب را با بدن کسب می‌کند، و فقط یک مرحله از حصول تجرّد تامّ و تمام حتی تجرّد از عین ثابت و شوائب امکان پس از مرگ برای او حاصل می‌شود .

[۲۰] - همه موجودات فانی می‌شوند مگر وجه خدا که همان تجلی اسماء الهیه در موجودات است

در آیه شریفه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، چه ضمیر در وجهه را راجع به خدا بگیریم و چه راجع به شیء بگیریم در هر حال معنی یکی است و آن اینکه همه موجودات فانی می‌شوند مگر وجه خدا که همان اسماء الهیه است که با آن در موجودات تجلی و ظهور نموده است، یا وجه اشیاء که آن نیز همان جنبه مظهریت خداست در آنها که باقی خواهد ماند.

و نیز در آیه کریمه: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ ملاحظه می‌شود که صفت ذوالجلال و الاءکرام چون مرفوع است صفت وجه است، نه صفت برای رَبِّكَ. بنابراین برای وجه خدا که همان اَسْمَاء و صفات اوست، و ذوالجلال و الاءکرام است، بوار و هلاکی نیست. وَ اَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ .

[۲۱] - تفاوت میان اخلاص عبد و خلوص خداوند بنده را

بدانکه عالم خلوص یعنی عالم پاکی و طهارت و آن عالم مخلصین است (بافتح) که بالاتر و والاتر از عالم مخلصین است (بالکسر) چه اول بنده باید اخلاص بنماید و سپس خالص بشود. بنابراین عالم خلوص و عالم اخلاص بنده دو عالم است. اما چون مصنف (ره) خلوص و اخلاص را یک عالم شمرده و این دو کلمه را مشابه عطف تفسیر گرفته است مرادش از اخلاص، اخلاص ربّ است نه اخلاص عبد که فعل بنده باشد بلکه اخلاص ربّ فعل خداست، و نتیجه و حاصل او خلوص عبد است. بنابراین پس از آنکه عبد اخلاص نمود، در مرحله بعد خدا او را اخلاص می‌کند و این اخلاص همان خلوص است به عنوان فعل خدا و نتیجه آن؛ و ملازم و مقارن یکدیگرند لذا مصنف فرمود عالم خلوص و اخلاص.

[۲۲]- بدانکه علاوه بر این سه منصب در قرآن مجید منصب دیگری هم برای آنان ذکر شده است، و آن اینست که آنها از دستبرد شیطان خارجند و دیگر شیطان را در آنها طمعی نیست چنانچه در سوره حجر آیه ۴۰ فرماید: وَ لَا غُوِيْنَهُمْ اَجْمَعِيْنَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ .

و در سوره ص آیه ۸۳ فرماید: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غُوِيْنَهُمْ اَجْمَعِيْنَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ .

لکن چون لازمه منصب اولی را که مصنف بیان فرمود که معافیت از محاسبه محشر است عدم امکان تسلط شیطان است لذا این را منصب علیحده نشمرده اند.

[۲۳] - و نیز از محاسبه محشر انفسی معاف و فارغ است چنانچه بعداً فرموده است، چه این طائفه به توسط عبور بر قیامت عظمای انفسیه حساب خود را پس داده‌اند.

[۲۴]- بدانکه مصنف (ره) مقصود را عالم ظهور ینابیع الحکمه که همان بقاء بالله است قرار داده، و سیر اربعین را برای وصول به این مقصود در عالم خلوص معین فرموده است. پس سالک باید در عالم خلوص که مقام مخلصین است وارد شود و سه

منصب والا را که معین فرموده به دست آورده، پس مدت یک اربعین در این عالم سیر کند تا به مقام ظهور ینابیع و بقاء بالله برسد. و لذا چون دخول در عالم خلوص همان دخول در عالم وجوب و لاهوت است بنابراین ورود در این عالم را غایت مرتبه مخلوق و نهایت منصب ممکن تعبیر فرمود، گر چه از این منصب تا مرتبه کمال که عالم بقاء و ظهور باشد یک اربعین مسافت است، و لذا ورود در عالم خلوص را عالم ظهور ینابیع حکمت بر لسان تعبیر نفرموده، بلکه در عالم خلوص، ظهور ینابیع در زمین دل است فقط، و بعد از طی اربعین و به فعلیت آوردن همه مراتب استعدادات خلوص از دل بر زبان جاری می‌شود.

[۲۵] - صفت معلوم که در اینجا برای رزق آورده شده است به معنی مشخص و مقدر نیست در مقابل غیر مقدر و خارج از حد و حصر، بلکه برای اهمیت این رزق و بیان عظمت آن آورده شده است در مقابل غیر معلوم به معنای ناچیز و غیر مهم.

[۲۶] - یعنی رزق معلوم و رزق احياء عند الرب .

[۲۷] - این روایت را در «بحار الانوار» ج ۹، ص ۳۳۴ از «کشف الغمّه» از «مناقب خوارزمی» آورده است و نیز در ص ۳۳۸ از «أمالی» طوسی آورده که:

يا عَلِيُّ خَلَقَ اللهُ النَّاسَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خَلَقَنِي وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتَ فَرْعُهَا. فَطُوبَى لِعَبْدٍ تَمَسَّكَ بِأَصْلِهَا وَ أَكَلَ مِنْ فَرْعِهَا

و در «ینابیع الموده» ص ۲۳۵ و ص ۲۵۶ روایاتی در این باره آورده است .

[۲۸] - هر نبوتی متفرع است بر ولایت فی الجمله

چون نبوت مستلزم وحی است و وحی عالی‌ترین درجات تکلم خداست که بدون حجاب و واسطه با بنده می‌شود، همان طور که فرمود:

وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا.

و این نوع از تکلم که وحی است فقط در حال فناء بنده در هنگام تجلیات خداست که او را ولایت گویند. پس هر نبوتی متفرع بر ولایت است. بلی لازم نیست که نبی دارای ولایت عامه مطلقه باشد بلکه ولایت فی الجمله در حصول مقام نبوت کافی است .

[۲۹] - مراد از رداء کبرياء، یاقوت بیضاء، روضه خضراء در روایات

مراد از «رداء کبریا» همان مقام بزرگی و عظمت و تجرّد ذات است که ما فوق هر اسم و رسم است. زیرا نهایت سیر انسان فناء در اسم «أحد» است، و معلوم است که «أحد» اسم است. و این همان نهایت تجرّد امکانی است که سابقاً اشاره شد. و مقام عالی‌تر از این همان تجرّد محض و مطلق است، حتّی خارج از افق امکان، و حتّی خارج از تقیّد و تعلّق آن به عین ثابت و بالاتر از اسم «أحد» که آن بعد از موت حاصل خواهد شد. و مراد از یاقوت بیضاء همان مقام احدیّت است که از هر ظهور و تجلّی عالی‌تر، و از هر اسمی نورانی‌تر، و به اطلاق نزدیکتر است. و مراد از «روضه خضراء» مقام ذات احد است که به ملاحظه شئون وحدت در گلستان کثرت و سبزه‌زار عالم واحدیّت است. و مراد از «یاقوت بیضاء» در روضه خضراء همان نقطه وحدتست میان دو قوس احدیّت و واحدیّت که عالی‌ترین مقام است که عین فناء در احدیّت حائز مقام واحدیّت است، همان‌طور که محیی‌الدین عربی در صلوات بر رسول خدا فرموده است: نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْاِحْدِيَّةِ وَالْوَحْدِيَّةِ.

[۳۰] - کلام جبرئیل را به صورت لَوْ ذَنُوتُ اَنْمَلُهُ لِاَحْتَرَقْتُ در «مرصاد العباد» ص ۶۵ و ص ۹۶ و ص ۱۸۹ و ص ۱۹۱، و در رساله «عشق و عقل» در ص ۶۴ و ص ۸۴ و ص ۹۳ آورده است.

و نیز در «عوارف المعارف» در هامش ص ۲۲۸ از جلد چهارم «احیاء العلوم» آورده است.

[۳۱] - محتمل، نسخه بدل.

[۳۲] - این حدیث را در «مرصاد العباد» در باب «۳» فصل «۹» ص ۱۱۶ و در باب «۳» فصل «۱۰» ص ۱۲۳ و در باب «۴» فصل «۳» ص ۱۹۰ و در باب «۵» فصل «۸» ص ۲۶۸، و در «احیاء العلوم» ج ۴، ص ۲۵۶، و در «کشف المحجوب» هجویری ص ۷۰، از طبع لنینگراد آورده است.

[۳۳] - آنچه را که مصنّف (ره) از اینجا به بعد تا ص ۶۴ ذکر می‌کند تا قوله «اما منازل چهل گانه عالم خلوص» راجع به عالم خلوص نیست بلکه راجع به خصوصیات عوالم متقدّم بر خلوص است که بعداً مفصّلاً به ذکر آن می‌پردازد. و لیکن در اینجا چون اجمالاً بیان فرمود که وصول به عالم خلوص متوقّف بر قتل فی سبیل الله است، خواست شمه‌ای از خصوصیات آن عوالم را که از جمله حالات منافقین آنست بیان فرماید استطراداً و شرح مفصّل قتل فی سبیل الله به تمام مراتبه و مقدمات آن از جهاد و هجرت و ایمان و اسلام با تمام درجات آنها که مقدّمه ورود در عالم خلوصند بعداً آنجا که می‌فرماید «و اما شرح عوالم مقدّمه بر خلوص» ذکر خواهد شد.

[۳۴] - مراد از دل و قلب، جان و روح در اصطلاح عرفاء

بدانکه در اصطلاح عرفا مراد از دل و قلب همان عالم مثال و ملکوت است، و مراد از جان و روح عالم عقل و جبروت است چنانچه حافظ رحمه الله علیه گوید:

دردم از یار است و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم
که مراد از دل و جان، مثال و عقل است .

و نیز در ساقی نامه گوید:

در خاکروبان میخانه کوب ره می فروشان میخانه روب
مگر آب و آتش خواصت دهند زهستی به مستی خلاصت دهند
که حافظ چه بر عالم جان رسید چه از خود برون شد به جانان رسید
که مراد از عالم جان، عالم عقل و جبروت است و مراد از جانان، عالم لاهوت است .

بنابراین مراد مصنف (ره) از قطع علاقه روح از بدن قطع علاقه جبروت و عقل است از بدن. و مراد از قطع علاقه روح از روح قطع علاقه لاهوت است از عقل و جبروت که همان وصول به جانِ جان است که آن را اصطلاحاً «جانان» گویند .

[۳۵] - این حدیث را در «مصباح الشریعة» ص ۶ از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند و در «منیة المرید» ص ۲۷ نیز از رسول خدا روایت می کند و در «بحار الانوار» جلد ۱۵ در قسمت دوم که در ایمان و کفر است در ص ۷۷ از «مصباح الشریعة» و از «غوالی اللئالی» و در ص ۷۸ از «منیة المرید» نقل فرموده است .

[۳۶] - ظاهر و باطن قرآن

این حدیث را عامه نقل کرده اند کما صرح به فی المقدمه الرابعه من تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۸ .

و اما از خاصه در این باب روایاتی است از جمله آنکه در «بحار الانوار» ج ۱۹ ص ۵ از تفسیر «عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام و از «نوادر» راوندی از حضرت کاظم علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که قال:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي زَمَانٍ هُدْنَةٍ ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَ لَهُ (أَيُّ لِلْقُرْآنِ) ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حِكْمَةٌ، وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ نَجُومٌ وَ عَلَى نَجُومِهِ نَجُومٌ .

و نیز در ص ۲۴ از «محاسن» و در ص ۲۵ از «عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: یا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ لِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِيُظْهِرَ ظَهْرُهُ ...

و در ص ۲۶ از «بصائر الدرجات» از فضیل بن یسار نقل کرده قال:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ ... فَقَالَ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ ... [۳۷] - لفظ «رجعنا» را در «جامع الاخبار» آورده چنانکه در «بحار» در جزء ۲ ص ۴۲ مذکور است .

روایات راجع به جهاد اکبر

توضیح آنکه: این روایت از سه امام نقل شده است .

اول از حضرت صادق علیه السلام کما نقل فی البحار ج ۶ ص ۴۴۳ عن الکافی یاسناده عن أبی عبدالله علیه السلام: **إِنَّ النَّبِيَّ بَعَثَ بَسْرِيَهُ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْاَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْاَكْبَرُ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْاَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ .**

سپس در بحار فرموده: «نوادر الراوندی» یاسناده عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام مثله .

دوم از حضرت موسی کاظم علیه السلام است و آن نیز به نقل «بحار» در ج ۱۵ در قسمت دوم ص ۴۰ از «معانی

الاخبار» و «امالی» صدوق نقل می کند. باسناد صدوق از موسی بن جعفر عن آبائه عليهم السلام عن أمير المؤمنين از رسول

خدا عليهم الصلاة والسلام سپس روایت فوق را نقل می کند و فقط لفظ «عليهم» بعد از «بقی» اضافه دارد .

و دیگر آنکه در آخر روایت این جمله را نیز اضافه آورده است: **ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ**

الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. وَ سَبَسَ فِي «بِحَار» مِی فرماید: وَ فِي «الْاِخْتِصَاصِ» عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ. وَ فِي «نَوَادِرِ الرَّاوندی» یاسناده

عَنْ مَوْسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ جِهَادُ النَّفْسِ. يَعْنِي أَنَّ ذِيلَ فِي

كَلَامِ رَاوندی نیست.

هذا، و چون به «معانی الاخبار» ص ۱۶۰ طبع حیدری در ۱۳۷۹ هجریه مراجعه شد روایت را همانطور که مجلسی نقل

نموده بدون کم و زیاد نقل می کند و فقط در آخر آن به جای لفظ «ص» که علامت اختصار صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

است لفظ علیه السلام به کار برده که ذیل را از کلام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شمرده است. و این به حقیقت

نزدیک است، چون روایتی که سابقاً از حضرت صادق علیه السلام نقل شد این ذیل را نداشت، و ممکن است حضرت کاظم

علیه السلام این جمله را در توضیح کلام رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای راوی بیان کرده اند .

سوم: از حضرت رضا علیه السلام از «فقه الرضا» قال المجلسی فی ص ۴۱ از همین قسمت:

نُروى ' أَنْ سَيِّدَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأَى بَعْضَ أَصْحَابِهِ مُنْصَرِفًا مِنْ بَعْثٍ كَانَ بَعَثَهُ وَ قَدْ انْصَرَفَ بِشُغْتِهِ وَ غُبَارِ سَفَرِهِ وَ سِلَاحِهِ عَلَيْهِ يُرِيدُ مَنْزِلَهُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: انْصَرَفْتَ مِنَ الْجِهَادِ الْاِصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ فَقِيلَ لَهُ: أَوْ جِهَادٌ فَوْقَ الْجِهَادِ بِالسَّيْفِ؟ قَالَ: نَعَمْ، جِهَادُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ .

ولیکن در «احیاء العلوم» ج ۳ ص ۶ این روایت را به همین لفظ آورده است.

[۳۸] - در ج ۲ «اصول کافی» ص ۵۲ با سند متصل خود از حرمان بن أعین روایت می کند قال: سمعت أبا جعفر علیه

السَّلَام يقول: إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ الْإِيمَانَ عَلَى الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ كَمَا فَضَّلَ الْكَعْبَةَ عَلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

[۳۹] - تعریف مومن

مؤمن آنست که إله را منحصر در خدا بداند قولاً و فعلاً و اعتقاداً و سرّاً و علانیةً زیرا که الهی جز خدا نیست هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (سوره غافر آیه ۶۵) و لذا در شریعت از هر گونه اتخاذ آلهای منع شده است و لَا تَدْعُ مَعَ

اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (سوره قصص آیه ۸۸) خواه صنم و بت غیر شاعر و مدرک باشد، چنانکه قوم موسی از او چنین الهی طلب نمودند قالوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ (سوره اعراف آیه ۱۳۸) و خواه ابلیس باشد، و خواه هوای نفس، که جُنْد ابلیس و آلت دست اوست، و خواه انسان دیگری باشد به طمع مال یا جاه از او، و یا خوف از او چنانکه فرعون خود را چنین الهی می دانست و موسی را به عبودیت خود دعوت نمود قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (سوره شعراء آیه ۲۹) .

و یا به طمع بهشت و وصول به مقامات یا غفران باشد چنانکه نصاری هستند اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ بَنَ مَرْيَمَ (سوره توبه آیه ۳۱) .

و خواه اموال و اولاد باشد چنانکه فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (سوره منافقون آیه ۹) زیرا که هر چه انسان را از خدا مُلهی شود، اله انسان خواهد بود ؛

خواه زن باشد یا شکم باشد. چنانکه حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در وصایای خود به ابن مسعود فرمودند در اوصاف مردم آخر الزمان که: مَحَارِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ آلِهِتُهُمْ بَطُونُهُمْ (مکارم الاخلاق طبرسی ص ۲۴۹) .

[۴۰] - این گفتار امیرالمؤمنین علیه السَّلَام ذیل حدیثی است راجع به معنی اسلام، و ما تمام این حدیث را بعداً در حاشیة

صفحه‌ای که مصنف (ه)، اسلام اکبر را بیان می کند بیان خواهیم نمود .

[۴۱] - حدیث انما الاعمال بالنیات

این حدیث را در «منیة المرید» ص ۲۷ طبع نجف آورده، و در «بحار الانوار» ج ۱۵ قسمت دوم که در اخلاقیات است در ص ۸۷، از «منیة المرید» نقل کرده است. قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِيٍّ مَا نَوَى. فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

سپس مرحوم شهید ثانی ناقل این حدیث می‌فرماید:

وَ هَذَا الْخَبْرُ مِنْ أُصُولِ الْأَسْلَامِ وَ أَحَدُ قَوَاعِدِهِ وَ أَوَّلُ دَعَائِمِهِ. قِيلَ: وَ هُوَ ثُلُثُ الْعِلْمِ. وَ وَجْهَهُ بَعْضُ الْفَضْلَاءِ بِأَنَّ كَسْبَ الْعَبْدِ يَكُونُ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ بِنَانِهِ، فَالْنِّيَّةُ أَحَدُ أَقْسَامِ كَسْبِهِ الثَّلَاثِ وَ هِيَ أَرْجَحُهَا لِأَنَّهَا تُكُونُ عِبَادَةً بِمُفْرَدِهَا (بانفرادها) بخلاف الْقِسْمَيْنِ الْأُخْرَيْنِ. وَ كَانَ السَّلْفُ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ تَابِعِيهِمْ يَسْتَحِبُّونَ اسْتِفْتَاخَ الْمُصَنَّفَاتِ بِهَذَا الْحَدِيثِ تَنْبِيهًا لِلْمُطَّلِعِ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ وَ تَصْحِيحَهَا وَ اهْتِمَامِهِ بِذَلِكَ وَ اعْتِنَائِهِ بِهِ. انتهى كلامه (ه).

و نیز این روایت را در «بحار» ج ۱۵ جزء ۲ ص ۷۷ از «غوالی اللثالی» آورده .

و لیکن این حدیث در کتب اصول احادیث شیعه نیست و معلوم است که مرحوم شیخ شهید ثانی و ابن ابی الجمهور

الاحسائی که دأب آنها نیز استفاده از روایات اخلاقیه کتب اهل تسنن است آن را از کتب عامه نقل کرده‌اند .

در اصول عامه این روایت را در «صحیح بخاری» در کتاب الایمان، ص ۲۰ ج ۲ و در کتاب العتق، ص ۸۰ و در ج ۲ کتاب

مناقب الانصار ص ۳۳۰ و در ج ۳ کتاب نکاح، ص ۲۳۸ و در ج ۴ کتاب الایمان و النذور، ص ۱۵۸ و مسلم بن حجاج در

«صحیح» در ج ۶ کتاب إمارة ص ۴۸، و نسائی در «سنن» ج ۱ کتاب الطهارة، ص ۵۹ و در ج ۵ کتاب الطلاق ص ۱۵۹ و

در ج ۷ کتاب الایمان، ص ۱۲ همگی با اسناد متصل خود از یحیی بن سعید از علقمة بن وقاص از عمر بن خطاب (با ادنی

اختلافی در لفظا):

و نیز ترمذی در باب فضائل الجهاد و ابن ماجه در کتاب زهد و احمد بن حنبل در ج ۱ از «مسند» خود، بنا به نقل «المعجم

المفهرس لالفاظ الحدیث النبویة» روایت می‌کند که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِيٍّ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

[۴۲] - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» در ص ۳۹۶ آورده، و در آن «علی ما فی القلب» است .

[۴۳] - ورود بر عالم توحید مستلزم نابودی قوای طبیعی نیست بلکه منوط بر عبور از عالم هوی و نفس است

بدانکه در بسیاری از کلمات عرفا و علمای اخلاق دیده می‌شود که تسلط بر عالم مثال و عقل و ورود در عالم توحید را متوقف بر کسر قوای طبیعیّه و از بین بردن آنها دانسته‌اند. و این تعبیر چه بسا موجب اشتباه می‌شود. چه، بعضی ممکن است چنین پندارند که با وجود قوای طبیعیّه و وجود طبع و نفس و ماده و زندگی در عالم اکل طعام و مشی در اسواق وصول به مراتب و مراحل عالیّه ممتنع است. با آنکه چنین نیست، بلکه نیل به تمام مراحل عالیّه و عوالم ماوراء ماده و وصول به مقام قلب و عقل و توحید مطلق و تحقق موت ناسوتی، و ملکوتی و جبروتی و تحقق و عبور از قیامت انفسیّه صغری و وسطی و کبری در این نشأه ممکن است، و با وجودی که شخص در اینجا زراعت می‌کند و تجارت می‌نماید و نکاح می‌نماید می‌تواند به واسطه مجاهده با نفس اماره از همه این مراحل عبور کند و برزخ و قیامت و سؤال منکر و نکیر و عوالم حشر و نشر و سؤال و عرض و میزان و صراط و حساب و تطایر کتب و اعراف و بهشت و شفاعت و دوزخ را در اینجا طی کند، و بدون حساب و کتاب وارد در بهشت گردد فَأَوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (سوره غافر آیه ۴۰) و نیز فرمایش حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا (این حدیث را در «مرصاد العباد» در باب ۴ فصل ۲ ص ۱۷۹ و ص ۱۸۲ و در باب ۴ فصل ۲ ص ۱۹۳ آورده است) به آن توصیه می‌کند. و نیز فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه»: «وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ» به آن راجع است. و اینها صریح‌تر خطابات معراجیه است که به عنوان «یا احمد یا احمد» در لیلۃ المعراج خداوند خطاب به حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود و در «بحار الانوار» مفصلاً در ج ۱۷ ص ۶ به بعد آمده است، و از جمله می‌فرماید در احوال محبین و اولیاء خدا:

قَدْ صَارَتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَهُمْ وَاحِدَةً يُمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَ يَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ مُجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ مُخَالَفَةِ هَوَاهُمْ ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا حَيِّينَهُمْ حَيَاةً طَيِّبَةً إِذَا فَارَقَتْ أَرْوَاحُهُمْ مِنْ جَسَدِهِمْ، لَا أَسْلَطَ عَلَيْهِمْ مَلَكَ الْمَوْتِ وَ لَا يَلِي قَبْضَ رُوحِهِمْ غَيْرِي، وَ لَا فَتَحَنَّ لِرُوحِهِمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ كُلِّهَا وَ لَا رَفَعَنَّ الْحُجُبَ كُلِّهَا دُونِي ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَ لَا يَكُونُ بَيْنِي وَ بَيْنَ رُوحِهِ سِتْرٌ ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ سَمِعِهِ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَ يَنْظُرَ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَ أَسْمِعُهُ كَلَامِي وَ كَلَامَ مَلَائِكَتِي وَ أَعْرِفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِي ...

بنابر این اگر علماء عبور از این راه، به عبور از عالم هوی و نفس اماره تعبیر می‌کردند بهتر بود.

کتاب رساله سیروسلوک بحرالعلوم/ قسمت سوم: عالم خلوص و عوالم قبل از آن

منازل چهل گانه عالم خلوص:

پس مراد از آنها طیّ منازل استعداد و قوه، و حصول این مرحله تمام به ملکه فعلیّت تامّه است. چه مثال ظهور قوه و وصول آن به سرحدّ فعلیّت مثال هیزم و انگشت است، که در آنها قوه نارِیت است؛ پس چون قریب به نار شوند حرارت در آنها تأثیر کند، و اناً فأنّاً بیشتر شود و به تدریج قوه نارِیت قریب به فعلیّت گردد، تا ناگاه فعلیّت متحقّق و هیزم تیره و انگشت سیاه روشن و شعله‌ور می‌گردد. ولیکن این بدو ظهور فعلیّت است و تمام فعلیّت حاصل نشده و در بواطن آن فحْمیّت و حَطَبیّت مخفی و کامن است. و به اندک بادی، یا دوری از نار، یا سبب دیگر این فعلیّت ظاهره منتفی و نارِیت عَرَضی منطقی می‌گردد و به حالت اولی عود می‌کند.

و هر گاه قُرب نار به آن امتدادی به هم رساند تا جمیع آثار فحْمیّت و حَطَبیّت زائل و تمام قوه نارِیت و استعداد آن به ظهور و فعلیّت مبدّل گردد، و همه خفایای آن آتش شود دیگر رجوع آن به حَطَب و فحْم ممتنع و از هیچ بادی نارِیت آن منطقی نمی‌گردد مگر آنکه خود آن فانی و خاکستر شود.

مجرد دخول در عالم خلوص کافی نیست

لهذا مجاهد راه دین و سالک مراحل مخلصین را دخول در عالمی و ظهور فعلیّت آن کفایت نمی‌کند، چه هنوز بقایای عالم سافل در زوایای ذاتش کامن و به این سبب به پاکان عالم بالاتر ناهمجنس و وصول به فیوضات و مراتب ایشان غیر میسر. بلکه به اندک لغزشی یا قلیل تکاهلی در جهاد و سلوک، یا حصول مانعی در زمان اندکی، باز به عالم سافل راجع می‌شود؛ وَ نُرْدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ (سوره انعام، آیه ۷۱).

و اکثر صحابه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله تا قرب جوارِ ظاهری آن جناب را داشتند روشنی ایمان در ظاهر ایشان پیدا و لکن چون آثار کفر و جاهلیّت بالمرّه از ایشان برطرف نشده و در بواطن ایشان کامن بود به محض مبادعت از خدمت آن جناب آثار ذاتیّه ایشان غالب و نور ایمان از ظواهر ایشان به ریاحِ عاصفه حبّ جاه و مال و حسد و کینه منطقی گردید؛

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ... (سوره ال عمران آیه ۱۴۴).

و از این جهت است که همین ترک ظاهر گناه فائده‌ای در نجات نمی‌بخشد. بلکه باید ظاهر و باطن را تارک شد که: وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْأَعْمَالِ وَ بَاطِنَهُ... (سوره انعام آیه ۱۲۰).

و نیز عوالم واقعه در راه صعود و نزول مانند روز و شب و ساعات هر بکنند، تا متقدّم [۴۴] بالمرّه تمام نشود، و استعداد آن

فعلیّت نپذیرد، وصول به متأخر صورت نبندد و به قدر ذره‌ای از متقدّم تا باقی مانده قدم به عالم متأخر نتوان نهد. [۴۵] [۴۶]

و از آنچه گفتیم روشن می‌شود که مجرد دخول در عالم خلوص کافی نیست در حصول خلوص. بلکه باید جمیع مراتب آن تمام فعلیت و ظهور به هم رساند، تا صاحب آن از شوائب عالم اسفل از آن فارغ شود و نور خلوص به زوایای قلب و دلش تابیده شود و آثارِ اِنِيتْ بِالْمَرَّةِ برطرف گردد و تواند از این صعود، قدم در بساط قرب اَبِيْتُ عِنْدَ رَبِّي که سر منزل ینابیع حکمت است گذارد. و این حاصل نمی‌شود مگر به حصول ملکه خلوص و ظهور تمام فعلیت آن. و چون اقل آنچه تمام فعلیت و ملکه به آن می‌تواند به هم رسید از برای عالمی، کون در آن عالم است در مدت چهل روز، چنانچه در صدر به آن اشاره شد، لهذا تا راهرو چهل روز در عالم خلوص سیر نکند و منازل چهل گانه آن را که مراتب تمام فعلیت آنست تمام نکند قدم فراتر نتواند نهاد.

عوالم مقدم بر عالم خلوص

و اما شرح عوالم مقدمه بر عالم خلوص، پس مجمل آن چنانچه در صحیفه الهیه به آن اشاره شده بعد از عالم اسلام سه عالم است [۴۷] اَلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا... الخ.

شرح اجمالی عوالم مقدم بر عالم خلوص:

اول: اسلام، چنانچه حضرت اَبی عبدالله علیه السلام فرموده‌اند: اَلْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيْمَانِ ... و این ممیز کافر و مسلم، و مشترک میان مُسْلِم و منافق است.

دوم: ایمان، و به آن منافق از مؤمن ممتاز می‌گردد. و میان جمیع اهل ایمان مشترک، و مجتمع شریعت و طریقت است.

سیم، هجرت مع الرسول است و به آن سالک از عابد، و مجاهد از قاعد، و طریقت از شریعت ظاهر می‌شود. [۴۸]

چهارم: جهاد فی سبیل الله است. پس هر مجاهد، مهاجر و مؤمن و مسلم است و هر مهاجر، مؤمن و مُسْلِم است و هر مؤمن، مُسْلِم است و لا عکس.

و از این است که در روایات متعدده رسیده است که اَلْإِسْلَامُ لَا يُشَارِكُ الْإِيْمَانَ، و اَلْإِيْمَانُ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ. و در حدیث سَمَاعَةَ بن مِهْرَانَ [۴۹] است که:

اَلْإِيْمَانُ مِنَ الْإِسْلَامِ مِثْلُ الْكَعْبَةِ الْحَرَامِ مِنَ الْحَرَمِ قَدْ يَكُونُ فِي الْحَرَمِ وَ لَا يَكُونُ فِي الْكَعْبَةِ وَ لَا يَكُونُ فِي الْكَعْبَةِ حَتَّى يَكُونُ فِي الْحَرَمِ.

و از این است که فرموده‌اند: وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرَهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (سوره یوسف آیه ۱۰۶).

و مراد از هجرت مع الرسول، و جهاد فی سبیل الله - در این عوالم - هجرت باطنیه و جهاد باطنی است، که هجرت کبری، و جهاد اکبر است.

اما هجرت صغری و جهاد اصغر داخل در وظایف عالم دوّم است که ایمان باشد و خلیفه و قائم مقام آنها در زمان عدم تمکّن از هجرت صغری و جهاد اصغر، هجرت از ارباب معاصی و ابناء دنیا به باطن و ظاهر و امر به معروف و نهی از منکر است. [۵۰]

و همچنانکه هجرت این سفر هجرت کبری و جهاد این مسافر جهاد اکبر است، همچنین شرط این سفر است که اسلام و ایمان مجاهد، اسلام و ایمان اکبر باشد. و تا به اسلام اکبر و ایمان اکبر داخل نشود و عالم آنها را طی نکند مجاهده فی سبیل الله کما هو حقّه که امر به آن شده که جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ (سوره حج، آیه ۷۸) صورت نبندد. و بعد از طیّ اسلام و ایمان اکبرین طالب را رسد که دامن طلب بر میان زند و با رسول باطنی به معاونت رسول ظاهری یا خلیفه آن مهاجرت کرده قدم در میدان مجاهده نهد. و این دو عالم را نیز طیّ کند تا به فوز «قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فائز گردد. اما - ای رفیق - تا به حال اگر چه خطر بسیار و عقبات بی شمار و قاطعان طریق بی حدّ و راهزنان بیرون از عرصه شمار و عدّد بود، و به طیّ این عوامل از چنگ آنها خلاص و از دست آنها مناص حاصل شد و لکن بعد از عبور از این عوالم و مقتول شدن در راه خدا ابتداء خطر بزرگ و داهیی عظیمی است، چه وادی کفر اعظم و نفاق اعظم در ورای این عالم واقع و شیطان اعظم که رئیس جمله ابالسه است در این وادی منزل دارد و شیاطین سائر عوالم، جنود و احزاب و اعوان و اذنان اویند. پس چنان گمان نکنی که چون از این عوالم جستی از مخاطره رستی و گوهر مقصود جستی، زینهار، زینهار این غرور و پندار است.

و بعد از این عوالم دیگر است که تا طیّ آنها نشود کسی به سر منزل مقصود نتواند رسید.

اوّل اسلام اعظم.

دوّم ایمان اعظم.

سوّم هجرت عظمی.

چهارم جهاد اعظم.

و پس از طیّ این عوالم عالم خلوص است رزقنا الله و ایّاکم.

شرح تفصیلی عوالم دوازده گانه مقدّم بر عالم خلوص

و از آنچه گفته شد ظاهر شد که مسافر را در راه دوازده عالم است به عدد بروج فلک و شهور سال و ساعات روز و شب و نُبَای بنی اسرائیل و خلفای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. و اهل بصیرت را سرِّ عدد معلوم می‌گردد. و عوالم دوازده گانه به این تفصیل است:

اول اسلام اصغر:

و آن اظهار شهادتین است و تصدیق به آن به لسان و اتیان به دعائم خمس به جوارح و اعضاء [۵۱].

و به آن اشاره ر شده است که قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا [۵۲]. (سوره ۴۹ حجات آیه ۱۴).

و همین اسلام است که در حدیث قاسم صیرفی حضرت صادق علیه السلام فرمود: الْاِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمُ، وَ يُؤَدِّي بِهِ الْاِمَانَةَ وَ يُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ، وَ الثَّوَابُ عَلَي الْاِيْمَانِ [۵۳].

و در حدیث سفیان بن سمط حضرت صادق علیه السلام فرمود که: الْاِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ بِشَهَادَةِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ وَ اِقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ النَّبِيِّ وَ صِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ.

دویم، ایمان اصغر:

و آن عبارت است از تصدیق قلبی و اذعان باطنی به امور مذکور. [۵۴]

و لازم آن اعتقاد به جمیع ماجاء به الرسول است از صفات و اعمال و مصالح و مفساد افعال و نصب خلفاء و ارسال نُبَای. چه اذعان به رسالت رسول لازم دارد اذعان به حقیقت جمیع ما جاء به الرسول را. و به این ایمان راجع است قول صادق مصدق علیه السلام در حدیث سماعه بعد از سؤال آن از اسلام و ایمان که آیا مختلفند یا نه؟ فرمود:

الْاِسْلَامُ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ التَّصَدِيقُ بِرَسُوْلِ اللهِ. بِهِ حُقِنَتِ الدِّمَاءُ وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَنَاحِكُ وَ الْمَوَارِثُ وَ عَلَي ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَ الْاِيْمَانُ الْهُدَى وَ مَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوْبِ مِنْ صِفَةِ الْاِسْلَامِ. [۵۵]

سیم، اسلام اکبر:

و مرتبه آن بعد از ایمان اصغر است. و آن مراد است از قول حق عز اسمہ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً. (سوره بقره آیه ۲۰۸) چه امر فرموده‌اند مؤمنین را به اسلام. و این اسلام عبارت است از تسلیم و انقیاد و اطاعت، و ترک اعتراض بر خدا، و اطاعت در جمیع لوازم اسلام اصغر و ایمان اصغر، و اذعان به اینکه جمیع آنها چنانند که بایند و آنچه نیست نباید.

و قول امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور در حدیث مرفوعه برقی که إِنَّ الْاِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِيْنُ در بیان

این اسلام است. [۵۶]

و همچنانکه اسلام اصغر تصدیق به رسول است، اسلام اکبر تصدیق مُرسِل است.

و چنانکه مقابل اسلام اصغر فی حدّ ذاته کفر اصغر است که کفر به رسول باشد و تقدیم عقل خود یا سائر رسل بر آن، که غیر منافی است با اسلام به خدا، چنانکه در حق یهود و نصاری؛ مقابل اسلام اکبر، کفر اکبر است، چه کسیکه عاری از این اسلام باشد اگر چه اعتقاد به رسالت رسول و صدق او دارد و لکن اعتراض او بر خداست، و بحث او در احکام اوست و اطاعت و تقدیم رأی خود بر او. و به این کفر اشاره فرمود حضرت صادق علیه السّلام در حدیث کاهلی از ابی عبدالله علیه السّلام: لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ ءَاتَوُا الزَّكَاةَ وَ حَجَّوُا الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ، ثُمَّ قَالُوا لِسَيِّءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَلَا صَنَعَ بِخِلَافِ الَّذِي صَنَعَ؟ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ. [۵۷]

پس چون آدمی ترک اعتراض از آنها کرد و عقل و رأی و هوای خود را مطیع شرع نمود، مسلمان گشت به اسلام اکبر، و در این وقت داخل مرتبه عبودیت می‌شود. و این ادنی مرتبه عبودیت است [۵۸]، و آنچه به جا آورد عبادت باشد. و آنچه را حق سبحانه و تعالی می‌فرماید که: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. (سوره آل عمران آیه ۱۹) اشاره به این مرتبه است. و آنچه را فرمود که: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ (سوره زمر آیه ۲۲) از این مرتبه از اسلام متحقق می‌گردد.

و آنچه ذکر کرده که: فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (سوره جن آیه ۱۴) در این مرتبه ظاهر می‌شود. چه بسیار ظاهر است که اسلام اصغر که منافقین را نیز حاصل بود، از این صفت به مراحل شتی بر کنار است.

و قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که: فَمَنْ أَسْلَمَ فَهُوَ مِنِّي مراد از آن این مرتبه. چه منافقین با وجود اسلام اصغر در درک اسفل از نار مقام دارند نه در جوار رسول مختار.

چهارم، ایمان اکبر:

و اشاره به آن است قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، چه مؤمنان را امر به ایمان دیگر فرموده. [۵۹] و چنانچه ایمان اصغر روح و معنی اسلام اصغر است و اسلام قالب آن و لفظ آن، و حصول آن به تجاوز اسلام اصغر است از زبان و جوارح به قلب، همچنان ایمان اکبر روح و معنی اسلام اکبر است.

و آن عبارت است از تجاوز اسلام اکبر از مرتبه تسلیم و انقیاد و اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت و تعدی اسلام از عقل

به روح. و کریمه أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (سوره زمر آیه ۲۲) مصداق این حال است. [۶۰]

و چنانچه مقابل ایمان اصغر نفاق اصغر است که مشتمل است بر تسلیم و انقیاد و اطاعت رسول در ظاهر، و تکاسل و تکاهل در قلب، همچنین در مقابل ایمان اکبر نفاق اکبر است که تسلیم و انقیاد و اطاعت قلبی متولد از عقل و مسبب از خوف باشد و خالی از اشتیاق و رغبت و لذت و سهولت بر روح و نفس.

همانا آنچه در وصف منافقین فرموده که: **وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ** در حق این فرقه است. [۶۱]

و چون تسلیم و انقیاد بر روح سرایت نمود و معرفت افعال و اوامر الهیه اشتداد یافت بنده از این نفاق خالی می‌گردد. و لازم این مرتبه ایمان آنستکه سرایت به جمیع اعضاء و جوارح کند، چه بعد از آنکه منشأ ایمان روح باشد که سلطان بدن است و فرمانفرمای جمیع اعضاء و جوارح است، همه را به کار خود می‌دارد و امر بر همه سهل و آسان می‌شود، و همه مطیع و منقاد می‌گردند و دقیقه‌ای از دقائق از اطاعت و عبودیت کوتاهی نمی‌کند.

چنانچه در حق ایشان است که:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ *
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ (سوره مومنون آیه ۲ إلى آیه ۵).

چه اعراض از لغو متحقق نمی‌شود مگر به واداشتن هر عضوی از اعضاء را به آنچه از برای آن آفریده شده است. و حضرت ابی عبدالله علیه السلام در حدیث زبیری و حماد ذکر این مرتبه از ایمان را فرموده و خلاصه این حدیث اینست که:

الإيمان فرضٌ مقسومٌ على الجوارح كلها فمنها قلبه وهو أمير بدنه، وعينه وأذناه ولسانه ورأسه ويداؤه ورجلاه وفرجه.
و عمل هر یک را بیان فرمود. [۶۲]

و نیز حدیث ابن رثاب اشاره به این مرتبه است که:

إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَكُونَ بِجَمِيعِ أَمْرِنَا مُتَّبِعًا مُرِيدًا. أَلَا وَ إِنَّ مِنْ أَتْبَاعِ أَمْرِنَا وَ إِرَادَتِهِ الْوَرَعِ. [۶۳]

و آنچه در صحیفه الهیه وارد است که **أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ** (سوره حدید آیه ۱۶) امر به مسافرت از ایمان اصغر است به ایمان اکبر.

و چنان تصور نکنی که آنچه گفته شد از تفاوت مراتب اسلام و ایمان منافی است با آنچه در طائفه‌ای از احادیث وارد است که ایمان قابل زیاده و نقصان نیست، و فرقه‌ای از محدثین تصریح به آن نموده‌اند، چه آنچه گفته شد از تفاوت مراتب در

شدت و ضعف است (در آثار) نه زیاده و نقصان (در اصل ایمان) بلی از لوازم شدت و ضعف، زیاده و نقصان در آثار و لوازم آن است. [۶۴]

پس آنچه رسیده در نفی زیاده و نقصان در اصل ایمان است. و آنچه وارد شده در اثبات آن یا مراد شدت و ضعف است، یا زیاده و نقصان در آثار و لوازم چون قوله تعالی:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (سوره انفال آیه ۲).

یعنی هر امر و نهی که در آیات می‌شنوند کمر اطاعت آن بر میان بندند و اثری از ایمان زاید بر آنچه بود در ایشان ظاهر شود. و به آیات آفاقیه و انفسیه که به لسان حال برایشان خوانده شود (آثار) ایمان ایشان شدید گردد.

و همین است مراد از آنچه در احادیث وارد شده که از برای ایمان مراتب بسیار است چنانکه رسیده که:

إِنَّ الْإِيمَانَ لَهُ سَبْعَةٌ أَسْهَمٌ فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ، وَلَا يُحْمَلُ السَّهْمَانِ عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ. [۶۵]

یعنی باید آثار و اعمال دو سهمان را بر صاحب یک سهم از معرفت بار نکرد چه برایشان شاق می‌شود. و تا معرفت شدید نشود عمل به جوارح آسان نمی‌گردد.

و عبدالعزیز قراطیسی روایت کرده که قال لی أبو عبدالله علیه السلام:

يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاءٌ بَعْدَ مَرْقَاءٍ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ بَدْرَجَةٍ فَارْفَعُهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ. [۶۶]

و درجات ایمان، هم در معرفت است و هم در عمل. و خود ظاهر است که اعمال واجبه بر هر کسی لازم است. پس تفاوت درجات در آثار که مستفاد از اخبار است به اتباع جمیع اوامر و آداب و افعال و اخلاق متحقق می‌شود.

پاورقی

[۴۴] - برای صعود به عوالم بالا باید تمام مراتب و درجات پایین‌تر طی شود

این مطلب هیچ جای شبهه و شک نیست که تا تمام مراتب و درجات عالم پائین‌تر طی نشود به عالم بالاتر نتوان صعود نمود.

ولیکن دو نکته در اینجا قابل توجه است:

نکتهٔ اول: آنکه اقامت در عالم بالاتر متوقف است بر اقامت عالم پائین تر و اما صرف اطلاع موقتی و حصول مجرد حال و ادراک بعضی از خصوصیات آن متوقف بر اقامت در عالم پائین تر نیست مثلاً کسی که بخواهد در عالم عقل اقامت کند باید حتماً از جمیع مراحل عالم مثال عبور کرده باشد ولیکن ممکن است بر کسی که از مثال عبور نکرده باشد به طور حال بعضی از خصوصیات و آثار عالم عقل هویدا گردد. و هکذا الامر نسبت به عالم عقل با عالم لاهوت.

نکتهٔ دوم: آنکه عبور از عالمی مستلزم اطلاع بر جمیع آثار و خصوصیات آن عالم نیست چه بسا ممکن است افرادی از عالم مثال عبور کنند بدون آنکه مکاشفات صوریهٔ ملکوتیه به طور تفصیل برای آنها پیدا شود بلکه فقط به واسطهٔ منامات بعضی از صور مثالی را ادراک کنند، یا در خواب کشف بعضی از امور مثالی از ماضی و آینده برای آنها بشود، چنانچه از مرحوم آیهٔ الحق آقای حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه نقل است که می فرمودند:

مرحوم شیخ زین العابدین سلماسی که از مقربان و اخصاء مرحوم آیهٔ الله سید مهدی بحرالعلوم بوده است تمام مکاشفاتش در خواب بوده است.

بلی برای عبور از عالمی اطلاع و کشف اجمالی بر آثار و خصوصیات آن عالم حتمی است.

[۴۵] * - جناب محترم آقای رضا استادی تا اینجا را به سلیقهٔ خود از مرحوم بحرالعلوم دانسته و بقیه را حذف کرده اند؛ و با آنکه در مقدمهٔ خود نوشته اند که: من از اهل سیر و سلوک نیستم، معلوم نشد به چه جهت کتاب را مثله نموده و بدون هیچ حجتی چنین کرده اند. گفته اند: من از باب احتیاط این عمل را نموده ام. آیا تصرف در عبارت بزرگان و حذف و تنکیل، مطابق احتیاط است؟ و یا اقدام بر طبع چنین رسالهٔ مهمی با این کیفیت مطابق احتیاط است؟

و چون رسالهٔ مطبوعه به نظر ایشان، بعد از طبع اول رساله با حواشی و تعلیقات حقیر به دست آمد، لذا برای اطلاع کاوش کنندگان در حقیقت امر، این سطور قلمی گردید، تا در تعلیقهٔ طبع دوم قرار گیرد.

[۴۶] - چند نکته در باره تقسیم بندی دوازده گانه مصنف (ره) عوالم ماقبل خلوص را

ترتیب عوالم را در صعود و نزول گر چه مصنف (ره) ضمن بیان درجات و مراتب عالم خلوص بیان فرموده است لیکن همانطور که ملاحظه می شود این قانون را به طور کلی و عمومی برای جمیع عوالم چه عوالم قبل از خلوص و چه مراتب عوالم بعد از خلوص بیان فرموده است.

و از جمله عوالم قبل از خلوص است که آن مثال و عقل است و عبور از عالم طبیعت و مثال و عقل را مصنف (ره) طی دوازده عالم بیان می فرماید. و راجع به ترتیب آنها مرحوم صدرالمتألهین (ره) مفصلاً اقامه برهان فرموده است.

و مرحوم عارف کامل حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (ره) در آخر رسالهٔ لِقَاءِ اللَّهِ بحث کرده و به اثبات رسانیده است. و

نیز در مکتوبی که به مرحوم آیهٔ الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی می‌نویسد چنین می‌نویسند:

و اما فکر برای مبتدی، می‌فرمودند (یعنی استاد ایشان مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی رضوان الله علیه) در مرگ فکر بکن. تا آن وقتی که از حالش می‌فهمیدند که از مداومت این مراتب گنج شده و فی الجمله استعدادی پیدا کرده، آن وقت به عالم خیالش ملتفت می‌کردند یا آنکه خود ملتفت می‌شد. چند روزی همهٔ روز و شب فکر در این می‌کند که بفهمد که هر چه خیال می‌کند و می‌بیند خودش است و از خودش خارج نیست. و اگر این را ملکه می‌کرد، آن وقت می‌فرمودند که باید فکر را تغییر داد، و همهٔ صورتها و موهومات را محو کرد، و فکر در عدم کرد.

و اگر انسان این را ملکه نماید لابد تجلی سلطان معرفت خواهد شد... یعنی به تجلی حقیقت خود، به نورانیت، و بی صورت و حدّ با کمال بهاء فائز آید. و اگر در حال جذب به بیند بهتر است بعد از آنکه راه ترقیات عوالم عالیه را پیدا کرده... هر قدر سیر بکند اثرش را حاضر خواهد یافت. و به جهت ترتیب این عوالم که باید انسان از این عوالم طبیعت اول ترقی به عالم مثال نماید، بعد به عالم ارواح و انوار حقیقیه. البته براهین علمیّه را خودتان احضر هستید... عجب است... که تصریحی به این مراتب در سجدهٔ دعای شب نیمهٔ شعبان که اوان وصول مراسله است شده است... می‌فرماید: سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ بِيَاضِي.

اصل معرفت آن وقت است که هر سه فانی بشود که حقیقت سجده عبارت از فناء است که عِنْدَ الْفَنَاءِ عَنِ النَّفْسِ بِمَرَاتِبِهَا يَحْصُلُ الْبَقَاءُ بِاللَّهِ... رَزَقَنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ اخْوَانِنَا بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ . انتهى موضع الحاجة...

[۴۷] - بدانکه مصنف (ره) عوالم ما قبل عالم خلوص را به چهار عالم: اسلام، هجرت و جهاد، و هر یک از آنها را به سه مرتبهٔ اصغر، اکبر و اعظم تقسیم فرموده و بنابراین دوازده عالم قبل از عالم خلوص معین فرموده است.

و بعد از این عالم خلوص خواهد بود، و باید سالک یک اربعین در عالم خلوص سیر کند تا تمام استعدادات خلوص به مرحلهٔ فعلیت برسد.

و حدیث مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ را به سیر در عوالم خلوص تفسیر فرموده، و عالم ظهور ینابیع حکمت را به بقاء بعد الفناء که همان «بقاء به معبود» است معین کرده است.

و برای اثبات این منظور شواهد و ادله‌ای ذکر فرموده بسیار جالب دلپسند، به طوری که می‌توان گفت کتابی بدین اسلوب و تقسیم بندی و تعیین منازل و عوالم بی‌سابقه است.

ولیکن چند جهت است که باید یادآور شد:

اول: آنکه مصنف (ره) بعد از آنکه عوالم را به ۱۲ عدد تقسیم فرموده، و عالم هجرت صغری و جهاد اصغر را جزء آنها قرار داده است، چون در مقام تفصیل بر می‌آید این دو عالم را از شماره بیرون برده و جزء عالم ایمان اکبر شمرده است و برای آنکه عوالم عدد دوازده گانه خود را کم نکنند یک عالم فتح و ظفر بعد از جهاد اکبر و یک عالم فتح و ظفر بعد از جهاد اعظم اضافه فرموده است.

سرّ این کار برای این حقیر معلوم نشد. چه اگر منظور این بوده که در زمان غیبت که سالک متمکن از این دو نیست عوالم را باید طوری تنظیم نمود که با این زمان نیز سازگار بوده و تطبیق کند، و لذا اجمالاً لازمه عالم ایمان اکبر را عبور از این دو عالم باید دانست، این کلام تمام نیست، زیرا:

اولاً: خود مصنف (ره) تصریح فرموده که با عدم تمکن از آنها هجرت از ارباب معاصی و ابناء دنیا به باطن و ظاهر جانشین هجرت صغری، و امر به معروف و نهی از منکر جانشین جهاد اصغر است.

و ثانیاً: خود تصریح فرموده که عوالم مانند روز و شب یکی به دنبال دیگری است و تا متقدّم بالمره طیّ نشود قدم در عالم بالاتر نتوان نهاد.

و ثالثاً: اصل هجرت صغری و جهاد اصغر نیز در حصول کمال مدخلیت تام دارند، و کسی که در زمان ظهور یا غیبت این دو را انجام نداده باشد گوئی از همه مراتب کمال بهره‌مند نخواهد بود. زیرا نفس انسانی را خدا چنین آفریده که برای تمام اقسام به فعلیت درآوردن استعدادات او لازم است که حتی خصوص هجرت صغری و جهاد اصغر را بنماید، و الاً ولو آنکه بعداً بدون اینها عوالم دیگری را طی نماید لکن از این جهت ناقص خواهد بود.

از باب جهاد «سُنن» ابی داود نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مَنْ لَمْ يَغْزُ وَ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِغَزْوٍ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ النِّفَاقِ.

و نظیر این معنی امر نکاح است. سالکین به علت مشکلات نکاح و موانع و صوارفی که دارد تا آخر عمر نکاح نکرده‌اند.

گوئی از یک عالم سیر تکاملی که به واسطه این سنت برای انسان حاصل می‌شود محروم می‌باشند و لذا رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نکاح را سنت و طریق خود شمرده است.

و فی المثل کسی که از حسّ باصره محروم باشد چگونه هر قدر مراتب و عوالم را در سلوک طیّ کند ولی معهداً از تجلیات الهی در مظاهر مبصرات محروم است، و رسیدن به فناء در ذات و وصول به حرم، جایگزین این محرومیت نیست، و اِلَى الْأَبَدِ

از مشاهده انوار خدا در مرائی و مجالی بَصَر و سیر آفاقی محروم است، همچنین محرومیت از حسّ سَمْع و غیر آن، و به طور کلی هر حسّی که در انسان نباشد یک عالم بزرگ به روی انسان بسته است.

و رابعاً: عالم فتح و ظفر یک عالم خاصّی نیست که در قبال آن عوالم قرار دهیم، زیرا لازمه جهاد و ورود در عالم بعد از آن، فتح و ظفر است. و گرنه ممکن است در اعتبار، عالم فتح و ظفر را دو عالم بگیریم. یکی فتح، و دیگری ظفر، چون سالک به واسطه جهاد اوّل فتح می‌کند، و سپس بر خصم ظفر می‌یابد.

جهت دوّم: آنکه در حدیث می‌فرماید: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ.

و ظاهر آنستکه سالک باید یک اربعین اخلاص - که فعل او است - بنماید. و اینطور که مصنّف (ره) فرموده‌اند سالک باید اربعین را بعد از عالم خلوص و ورود در صَفِ مَخْلَصِينَ طیّ کند. و معلوم است که بعد از ورود در عالم خلوص دیگر اختیاری برای سالک نیست تا اربعین به اختیار بگذراند. اختیار او (در این حال) به دست خداست و مسیّر او خداست، مگر آنکه بگوئیم غیر از عبارت (مَنْ أَخْلَصَ) عبارتی دیگری نبود تا بدان بتوان این سیر اربعینی را تفهیم نمود.

جهت سوّم: آنکه از بیان مصنّف (ره) استفاده می‌شود که به مقام «بقاء بالله» بعد از فناء رسیدن نیز اختیاری است، و حدیث شریف وعده وصول به این مقام را به واسطه طیّ اربعین می‌دهد. والله العالم.

[۴۸] - منظور از شریعت و طریقت

شریعت مراعات ظاهر احکام را گویند و طریقت مراعات باطن احکام را. پس اگر مراد مصنّف (ره) از این عوالم اربعه فقط مرتبه ظاهر است بنابراین هجرت هم از شریعت است و مفرّق طریقت از شریعت نخواهد بود. و اگر مراد اعمّ از عوالم ظاهریّه و باطنیّه است آن مرتبه از ایمان نیز طریقت است و ایمان اعمّ مجتمع شریعت و طریقت نخواهد بود.

و لکن ظاهراً مصنّف (ره) در مقام اجمال گوئی است نه در مقام تفصیل و تدقیق.

[۴۹] - روایات داله بر مشارکت ایمان با اسلام و عدم مشارکت اسلام با ایمان

روایاتی که دلالت دارد که اسلام با ایمان مشارک نیست و ایمان با اسلام مشارک است بسیار است و مرحوم کلینی در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۵ و ص ۲۶ و ص ۲۷، و در «محاسن» برقی ج ۱ ص ۲۸۵ تحت حدیث مرقّم ۴۲۴ و ۴۲۵ آورده است.

و اما حدیث سماعه نیز در بیان مجرد اشتراک ایمان با اسلام است و در آن مثال کعبه و حرم است. این حدیث در ج ۲

«اصول کافی» ص ۲۸ ذکر شده است.

و دیگر حدیثی که در او تشبیه به کعبه و حرم شده است سه حدیث است.

اول در «کافی» ج ۲ از اصول ص ۲۶ و در «محاسن» برقی ج ۱ ص ۲۸۵ حدیث مرقم ۴۲۵ است از ابی الصباح کنانی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام الی ان قال:

مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَخَذْتَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مُتَعَمِّدًا؟ قَالَ: قُلْتُ: يُضْرَبُ ضَرْبًا شَدِيدًا. قَالَ: أَصَبْتَ؛ قَالَ: فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ أَخَذْتَ فِي الْكَعْبَةِ مُتَعَمِّدًا! قُلْتُ: يُقْتَلُ. قَالَ: أَصَبْتَ. أَلَا تَرَى أَنَّ الْكَعْبَةَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ، وَأَنَّ الْكَعْبَةَ تَشْرِكُ الْمَسْجِدَ، وَالْمَسْجِدُ لَا يُشْرِكُ الْكَعْبَةَ! وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامُ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ.

دوم از «کافی» ص ۲۶ از همین مجلد از حمران بن أعین از حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیث می کند که: الی ان قال علیه السلام: كَمَا صَارَتِ الْكَعْبَةُ فِي الْمَسْجِدِ وَالْمَسْجِدُ لَيْسَ فِي الْكَعْبَةِ، وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ يُشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامُ لَا يُشْرِكُ الْإِيمَانَ.

و سپس مفصلاً حدود اسلام و ایمان را بیان می فرماید.

الی ان قال: أَرَأَيْتَ لَوْ بَصُرْتُ رَجُلًا فِي الْمَسْجِدِ أَكُنْتَ تَشْهَدُ أَنَّكَ رَأَيْتَهُ فِي الْكَعْبَةِ؟ قُلْتُ: لَا يَجُوزُ لِي ذَلِكَ. قَالَ: فَلَوْ بَصُرْتُ رَجُلًا فِي الْكَعْبَةِ أَكُنْتَ شَاهِدًا أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: إِنَّهُ لَا يَصُلُّ إِلَى دُخُولِ الْكَعْبَةِ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ. فَقَالَ: قَدْ أَصَبْتَ وَ أَحْسَنْتَ. ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ وَالْإِسْلَامَ.

سوم: در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۷ و ص ۲۸ از عبدالرحیم قصیر روایت است که می گوید: توسط عبدالملک بن أعین نامه ای فرستادم برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام و از ایمان سؤال کردم؛ حضرت در جواب نوشتند که: سَأَلْتَ - رَحِمَكَ اللَّهُ - عَنِ الْإِيمَانِ ... تا آنکه می فرماید:

وَ كَانَ بِمَنْزِلِهِ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكَعْبَةَ وَ أَخَذَتْ فِي الْكَعْبَةِ حَدَثًا فَأَخْرَجَ عَنِ الْكَعْبَةِ وَ عَنِ الْحَرَمِ فَضْرِبَتْ عُنُقَهُ وَ صَارَ إِلَى النَّارِ.

[۵۰] - در جلد ۱ «محاسن» برقی ص ۲۸۵ حدیث رقم ۴۲۶ از ابی النعمان از حضرت باقر علیه السلام وارد است که قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ؟ الْمُؤْمِنُ مَنْ اتَّمَنَّهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَمْوَرِهِمْ. وَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَ تَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

[۵۱] - احادیث راجع به دعائم خمس و سر اختلاف میان آنها

در اصطلاح، «دعائم خمس» به صلاة و صوم و زکاة و حج و ولایت، اطلاق می‌شود، کما آنکه در «کافی» ج ۲ اصول ص ۱۸ از فضیل از ابی حمزه و در «محاسن» برقی ج ۱ حدیث رقم ۴۲۹ در ص ۲۸۶ از ابن محبوب از ابی حمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده‌اند که قال:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ مَا نُودِيَ بِشَيْءٍ (وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ) كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ. و نیز در «کافی» در ص ۱۸ و ص ۱۹ و ص ۲۱ و در «محاسن» ص ۲۸۶ چندین روایت دیگر به همین مضمون با سلسله روایات دیگر از حضرت ابی عبدالله و حضرت ابی جعفر علیهما السلام نقل می‌کند که آنها دعائم خمس را منحصر در همین پنج امر قرار داده‌اند و اهم آنها ولایت است. و در بسیاری از آنها لفظ «دعائم خمس» به همین عبارت ذکر شده است.

ولیکن ظاهراً مراد مصنف (ره) از دعائم خمس که در اینجا ذکر کرده است ولایت نیست، زیر:

اولاً: این دعائم خمس را از آثار اسلام اصغر شمرده است با آنکه قضیه ولایت چیزی نیست که با جوارح و اعضاء اتیان کنند. ثانیاً: تعبیر به اتیان به دعائم خمس به جوارح و اعضاء فرموده و مسلماً ولایت چیزی نیست که با جوارح و اعضاء اتیان کنند. ثالثاً: در ذیل مطلب حدیث سفیان بن سمط را شاهد آورده که علاوه بر صلاة و صوم و حج و زکاة، شهادتین را جزء اسلام شمرده است نه ولایت را.

بنابراین مسلماً مراد مصنف (ره) از دعائم خمس در اینجا همان شهادتین و صلاة و صوم و زکاة و حج است.

اما حدیث سفیان بن سمط را در ج ۲ «اصول کافی» در صفحه ۲۴ آورده است قال:

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا؟ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ التَّقِيَا فِي الطَّرِيقِ وَ قَدْ أَزِفُ مِنَ الرَّجُلِ الرَّحِيلُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَأَنَّكَ قَدْ أَزِفَ مِنْكَ رَحِيلٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ فَقَالَ: فَالْقَنَى فِي الْبَيْتِ. فَلَقِيَهُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا؟ فَقَالَ: الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ.

و سپس تمام حدیث را بیان فرمود و بعد فرمود:

فَهَذَا الْإِسْلَامُ. وَقَالَ: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا، فَإِنْ أَقْرَبَهَا وَلَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا.

بنابراین - به صریح این روایت - اقرار به ولایت از شرائط ایمان است نه اسلام و فقط شرط اسلام اقرار به شهادتین است. از ملاحظه و تطبیق یک دسته از روایاتی که از اهل تسنن راجع به اینیه خمسه اسلام در این مقام وارد شده، و دسته دیگر از روایات سابق الذکر که از ائمه اهل البیت علیهم السلام راجع به دعائم خمسه اسلام وارد شده است سر این اختلاف در تعبیر روشن می‌گردد.

توضیح آنکه: در «صحیح» مسلم ج ۱ کتاب «الإیمان» ص ۳۴ و ص ۳۵ چهار حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند:

۱ - با اسناد از سعد بن عبیده از ابن عمر از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةٍ: عَلَى أَنْ يُوحَّدَ اللَّهُ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ صِيَامِ رَمَضَانَ وَ الْحَجِّ.

۲ - با اسناد خود از سعد بن عبیده از ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ وَ يُكْفَرَ بِمَادُونَهُ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ رَمَضَانَ.

۳ - با اسناد خود از نواده ابن عمر از پدرش که: قال عبدالله: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ رَمَضَانَ.

[۵۲] - در «کافی» ج ۲ اصول ص ۲۵ در تفسیر این آیه از حضرت ابی جعفر علیه السلام وارد است که: فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا فَقَدْ كَذَبَ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ لَمْ يُسَلِّمُوا فَقَدْ كَذَبَ.

[۵۳] - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۴ آورده است.

[۵۴] - در ج ۲ «اصول کافی» (طبع ثانی) ص ۱۴ با سند متصل خود از عبدالله ابن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام و أيضاً به سند متصل دیگر از محمد بن مسلم عن احدهما حدیث می‌کند (واللفظ للثانی) فی قول الله عزوجل: صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً: الصَّبْغَةُ هِيَ الْإِسْلَامُ.

وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى. قَالَ: هِيَ الْإِيمَانُ.

[۵۵] - فرمایش حضرت صادق علیه السلام در اینجا بعضی از روایتی است که در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۵ از سماعه آورده است.

[۵۶] - اسلام اکبر در روایت امیرالمؤمنین علیه السلام

این حدیث را در «أمالی» صدوق ص ۲۱۱ مسنداً از حضرت صادق از پدران ایشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام و در ج ۲

«اصول کافی» ص ۴۵ از محمد بن خالد عن بعض اصحابنا مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند، قال

أمیرالمؤمنین علیه السلام:

لَأَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَا يَنْسِبُهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَنْسِبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ. إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ، وَالْعَمَلُ هُوَ الْإِدَاءُ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ، وَلَكِنْ أَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَأَخَذَهُ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ، وَالْكَافِرُ يُرَى إِنْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ. فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ. فَاعْتَبِرُوا إِنْكَارَ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمْ الْخَبِيثَةَ.

و در «سفينه البحار» ج ۱ ص ۶۴۴ بعد از نقل این حدیث فرموده است: و قد تصدّی لشرح هذا الحديث ابن أبي الحديد، و ابن میثم، و الشهيد الثانی، و المجلسی، فراجع.

و در «محاسن برقی» در ج ۱ ص ۲۲۲ تحت حدیث مرقّم ۱۳۵ آورده است.

ولیکن در «تهج البلاغه» مختصر این حدیث را آورده است. در شرح نهج مولی فتح الله ج ۲ ص ۵۴۲ و در شرح عبده ج ۲ ص ۱۶۵ بدین طریق وارد است:

و قال عليه السلام: لأَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي. الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْإِدَاءُ، وَ الْإِدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ.

[۵۷] - این حدیث در ج ۱ «اصول کافی» طبع ثانی ص ۳۹۰ وارد است و به جای لفظ «إلى أن قال» که مصنف برای اختصار آورده است، در حدیث چنین وارد است که:

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ.

[۵۸] - روایت امام صادق علیه السلام در حقیقت عبودیت

همچنان که در حدیث «عنوان بصری» وارد است که عبودیت مستلزم تسلیم محض و اطاعت صرف است و تا وقتی که انسان به تمام معنی الکلمه خود را تسلیم نکند و اراده و اختیار خود را طبق اراده و اختیار خدا نگرداند، وارد مرحله عبودیت نخواهد شد.

این حدیث را مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» در ج ۱ در باب آداب العلم و احکامه آورده است از عنوان بصری از حضرت صادق علیه السلام. حدیث مفصل است... تا آنجا که عنوان به حضرت عرض می کند:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ، وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا، وَ جُمْلُهُ اسْتِغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ

عَنْهُ. فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِي مَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ. وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدْبِرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا، وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ عَنْهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ. فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَإِبْلِيسُ وَالْخَلْقُ، وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُراً وَ لَا تَفَاخُراً، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلُوّاً، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلاً. فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى.

باری... همان طوری که ملاحظه می‌شود در این حدیث شریف که بعضی از اساطین گویند آثار صدور آن از معصوم، از نفس مضامین آن مشهود است، عبودیت حقه را عین تسلیم، و اطاعت در افعال و اراده و اختیار و سایر امور قرار داده است. و بعداً پس از حصول این مراتب، وارد در اولین درجه تقوی می‌گردد که به حسب تقسیم مصنف (ره) همان مرتبه ایمان اکبر است. [۵۹] - سوره نساء آیه ۶۱۳، و آیه بدین کیفیت است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ. الْآيَةُ.

[۶۰] - اسلام اکبر و ایمان اکبر در آیه "افمن شرح الله صدره للاسلام"

چون در این آیه شرح صدر به واسطه اسلام به فعل خدا بیان شده، و علاوه اثر آن که نور من ربه باشد معین گردیده است معلوم می‌شود که مراد از اسلام در این آیه اسلام اکبر است نه اصغر و نه اعم از اصغر و اکبر.

و چون ایمان اکبر مرتبه تفضیل و تجاوز اسلام اکبر است از مرتبه تسلیم و اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت، لذا از این مرتبه در قرآن مجید تعبیر به شرح صدر برای اسلام شده است چه اَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ جایی گفته می‌شود که اسلام باشد و سپس خدا آن اسلام را در صدر گسترش دهد. و این همان معنای ایمان اکبر است. و چون اسلام اکبر مرتبه نازل و پائینی از ایمان اکبر است لذا مصنف (ره) در صفحه قبل که اسلام اکبر را تشریح می‌فرمود با کلمه «از» که همان معنای «من» ابتدائی است چنین بیان فرمود که: «و آنچه را که بیان فرمود که: اَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ از این مرتبه از اسلام متحقق می‌گردد.»

[۶۱] - حصر مفاد این آیه درباره منافقین به نفاق اکبر بدون دلیل است، چه اگر بر ظاهر آیه و سیاق آن اکتفاء کنیم آیه

منحصر به منافقین به نفاق اصغر خواهد بود، چون در آیه قبل فرموده است:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَتَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تا اینکه می‌فرماید: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى

يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا. (سوره نساء، آیه ۱۴۱ - ۱۴۳)

و اگر نظر به جامعیت قرآن کنیم باز نیز این آیه و نظائر آن راجع به اعمّ از منافقین به نفاق اصغر و منافقین به نفاق اکبر است، و قصر آن بر خصوص منافقین به نفاق اکبر بی مورد است.

[۶۲] - حدیث زبیری را از حضرت صادق علیه السلام در ج ۲ «اصول کافی» ص ۳۳ آورده است. این حدیث بسیار مفصل است و بالغ بر چهار صفحه است. و اما حدیث حمّاد را از «العالم» علیه السلام در همین کتاب در ص ۳۸ ذکر کرده است این حدیث نیز بالغ بر یک صفحه مفصل است (فَمَنْ أَرَادَ تَمَامَهَا فَلْيِرَاجِعْ مَصْدَرَهُمَا).

[۶۳] - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۷۸ با اسناد متصل از ابن رتاب از حضرت صادق علیه السلام آورده است و در خاتمه حدیث می فرماید: فَتَزَيَّنُوا بِهِ يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ وَ كَبِدُوا أَعْدَاءَنَا (به) يَنْعَشُكُمْ اللَّهُ.

[۶۴] - ممکن است دو روایت شریفی را که در ج ۲ «اصول کافی» طبع ثانی ص ۱۵ وارد شده است بر اختلاف مراتب ایمان حمل نمود. اول با سند متصل خود از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام، دوم با سند متصل از جمیل از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، و اللفظ للثانی:

سَأَلْتُهُ عَنِ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ... قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ. قَالَ: وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ. قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ. وَ عَنِ قَوْلِهِ: وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى. قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ.

[۶۵] - در ج ۲ «اصول کافی» ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۵ سه روایت نقل می کند:

اول، از عمّار بن ابی الاحوص از ابی عبدالله علیه السلام.

دوم از یعقوب بن ضحاک عن رجل من اصحابنا، و كان خادماً لأبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام.

سوم از سدیر از حضرت ابو جعفر علیه السلام.

روایات در اختلاف مراتب ایمان

و در این سه روایت ایمان را به هفت سهم تقسیم فرموده اند.

و در ص ۴۴ از همین کتاب از شهاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حدیث می کند و اجمال حدیث آنکه: خداوند ایمان

را در چهل و نه جزء خلق فرموده و هر جزئی را به ده قسمت تقسیم کرد به بعضی یک عشر از یک جزء داده است و به

بعضی دو عشر و همچنین تا یک جزء تمام و به بعضی یک جزء و یک عشر جزء و به بعضی دیگر یک جزء و دو عشر جزء...

و همچنین بیان فرمود... تا آنکه فرمود اکمل آنها آنستکه چهل و نه جزء تمام داشته باشد. و در آخر فرمود: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخَلْقَ عَلَيَّ هَذَا لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا.

[۶۶] - روایت عبدالعزیز قراطیسی را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۴۵ آورده است. و به جای لفظ «الی أن قال» حضرت فرموده‌اند:

فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ. فَلَا تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ.

و نیز در آخر حدیث بعد از لفظ «فتکسره» حضرت می‌فرماید:

فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ.

کتاب رساله سیروسلوک بحرالعلوم / قسمت پنجم: روش سفر بسوی خدا، همراهی ایمان و عمل، احتیاط، مکارم اخلاق، اطاعت از استاد

بخش دوم: در طریق سلوک و مسافرت الی الله به دو بیان

و چون شرح این عوالم دوازده گانه را دانستی حال با تو شرح می‌کنم طریق سلوک و مسافرت به آنها را بر سبیل اجمال آغانک الله علیه و از برای زیادتی بصیرت به دو بیان با تو شرح می‌دهم .

فصل اول: بیان اجمالی در طریق سلوک الی الله

پس در بیان اول می‌گویم که:

روی کلام من با کسی است که به فکر طلب برآید و بالمره غافل و ذاهل نباشد. و چنین کسی اول چیزی که بر آنست آنستکه دامن طلب بر میان زند و در تفحص و تجسس ادیان و مذاهب به قدر استعداد خود برآید، و به نظر و تتبع در شواهد و آیات و بیانات و قرائن و امارات حسیه و عقلیه و ذوقیه و حدسیه جهد کند و غایت سعی خود را به قدر میسور به ظهور آورد تا یگانگی خدا و حقیقت راهنمائی او را پی برد اگر چه به ادنی مرتبه علم یقین باشد. بلکه در این مقام مجرد گمان و رجحان نیز به کار او می‌آید. و بعد از حصول این تصدیق علمی یا رجحانی، از عالم کفر خارج و به اسلام و ایمان اصغرین داخل و این دو مرحله را طی کرده است .

و در این دو مرحله است که اجماع واقع است بر اینکه از برای هر مکلفی دلیل لازم است.

در صورت عدم یقین علمی باید دست به تضرع و ابتهال گشود

و چنانچه از تفحص و جهد و عقل و نظر هیچ رجحانی از برای او حاصل نشد دست در دامن تضرع و زاری و ابتهال و خاکساری زند و در این مرحله پای بیفشارد که البته از برای او فتح بابی می‌شود چنانچه از حضرت ادریس علیه السلام و مریدان او مأثور است. [۸۷]

و در این اوقات به جهت حصول یقین به اذکاری چند که در این مرحله مؤثر است اگر مشغول باشد بهتر است. و به برخی از آن اشاره می‌شود.

و چون این دو مرحله را پشت سر انداخت دامن طلب اسلام و ایمان اکبرین را بر میان بندد. و اولین چیزی که در این مرحله لازم است علم به احکام و آداب و وظائف و شرائع راهنمایی است که به اعتقاد خود جسته، به شنیدن آنها از خود راهنما یا از خلیفه و نائب آن یا فهمیدن از کلام آن اگر اهلیت آنرا داشته باشد یا به متابعت کسیکه اهل باشد که او را در شریعت ما «فقیه» خوانند.

علم و عمل مورث یکدیگر هستند

و بعد از علم و تحصیل آنها و تسلیم و انقیاد و ترک ردّ و اعتراض شروع کند در مواظبت به آنها و محافظت وظائف و آداب تا بدین سبب درجه فدرجه یقین و معرفت آن در تزیید و ظهور و وضوح پیوندد و به آن سبب عمل و آثار ایمان در جوارح و اعضاء اشدّ و اکبر گردد. چه عمل موجب علم، و علم مورث عمل است و بدین طریقه اخبار کثیره مصرح است چنانچه در حدیث عبدالعزیز مقدم مذکور است که الاء یمان عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةٌ بَعْدَ مَرْقَاةٍ وَ أَنْجَحَ فِي حَدِيثِ حَسَنِ صَيْقِلٍ اسْتِ أَنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْدَ كَه: الاء یمانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ اِشَارَهُ بَه هَمِینَ اسْتِ. [۸۸]

و در حدیث اسماعیل بن جابر است از آنحضرت علیه السلام که الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَمِلَ. [۸۹] و اصرح از اینها حدیث محمد بن مسلم است که آن حضرت علیه السلام فرمودند که: الاء یمانُ لَا یَكُونُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَ لَا یَثْبُتُ إِلَّا بِعَمَلٍ. [۹۰]

و نیز در حدیث جمیل بن درّاج [۹۱] است از آن حضرت که فرمود: وَ لَا یَثْبُتُ لَهُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَالْعَمَلُ مِنْهُ. و در کلمات و خطب سید اولیاء علیه السلام تصریحات و تلویحات است که ایمان کامل از عمل متولد است. پس کسیکه طالب ایمان اکبر باشد باید آنرا از عمل طلب کند.

اما باید در این مرحله رفیق و مدارا را شعار خود کند چنانچه در حدیث عبدالعزیز گذشت و هر عملی که به آن مبادرت کرد بر آن مداومت نماید. چه در احادیث متواتره است بر اینکه عمل قلیل با دوام افضل است عندالله از عمل کثیر گاه گاه.

لزوم حظ ایمانی جمیع اعضاء و جوارح

و باید درجهٔ فدرجهٔ بالا رفت تا جمیع اعضاء و جوارح را از حظ آنها از ایمان عطا کرد و هیچ عضوی نماند که از حظ خود بی نصیب ماند .

و رساند کار را به جائی که جمیع حظوظ هر عضوی از اعضاء ظاهره و باطنه از ایمان به او عطا شود، از اوامر و نواهی حتمیه و تنزیهیه که با اهمال جزئی از آنها به همان قدر از ایمان ناقص است و با وجود قصور ایمان به قدر رأس ابره قدم در عالم بالاتر از آن نتوان نهاد. چه گذشت که عوالم سلوک به راه خدا مشابه ساعات است تا بالمره متقدم طی نشود متأخر را در نیابد منقول است که سالکی به طمع مراتب نزد شیخ آمد او را در مسجد یافت و دید که شیخ آب دهان خود را در آنجا افکند. از همانجا مراجعت نمود و شیخ را مہندی نیافت. [۹۲]

و دیگری گاو شیار او به زمین وقفی قدم نهاد و از آنجا به زمین او مراجعت کرد. به جهت آنکه قلیلی از خاک آن به زمین او داخل شده بود محصول زمین خود را نخورد. [۹۳]

حَسَنَاتُ الْاِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ. [۹۴]

و در بیان این مطلب کافی است قول حق سبحانه و تعالی: قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - اِلَى قَوْلِهِ - وَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنِ اللّٰغُوِ مُعْرِضُونَ چه لغو، تخصیص به زبان ندارد و هر عملی که نه به وفق امر الهی و نه مستوجب ثواب و اجر و نورانیت باشد و نه مطلوب خداوند عالم باشد از هر عضوی که صادر گردد لغو است. و اهم آنچه عطای حظ او از ایمان لازم است از اعضاء قلب است که امیر بدن است و ایمان آن به سایر اعضاء و جوارح متعدی و ساری است چنانچه در حدیث زبیری و حماد گذشت. پس مراقبت احوال او در جمیع احوال واجب، و ایمان آن به ذکر و فکر است و از آنستکه در احادیث عدیده افضل عبادات را تفکر و تذکر فرموده اند .

و از این جهت است که در صحیفه الهیه فرموده: وَ لَذِكْرِ اللّٰهِ اَكْبَرُ (سوره عنكبوت آیه ۴۵) و غایت ایمان به آن حاصل می شود: اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد آیه ۲۸) و چنانچه قلب از آثار ایمان خود باز ماند سایر اعضاء نیز باز مانند: وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نَقِيضٌ لِّهٖ شَيْطٰنًا فَهٗوَ لَهُ قَرِيْنٌ (سوره زخرف آیه ۳۶) .

و چون جمیع اعضاء و جوارح را از نصیب آنها از ایمان محظوظ و آنها را بر حظوظ خود معتاد و از سرکشی محفوظ ساخت، به عالم مجاهده پردازد و از مرافقت ابناء زمان و اولیاء شیطان و مقتضیات وهم و شهوت و غضب و عادات و رسوم به مقتضای

لَا يَخَافُونَ (فِي اللَّهِ) لَوْمَةً لَّا تَمِي (سورة مائده آیه ۵۴). رحلت و هجرت، و به عالم عقل [۹۵] پیوند و عساکر آنرا با خود یار و به محاربه حزب هوی و هوس و جُند ابالسّه آغازد .

و این مرحله نه چنانست که بالکلّیه مؤخّر از جمیع مراحل سابقه باشد چه بسی از آثار ایمان جوارح به صلاح باطن منوط و بسی از لوازم و آثار ایمان نفس به اعمال جوارح مربوط است. بلکه فی الحقیقه این دو مرحله دست در گردن یکدیگر دارند و فعلیت تمام از برای هر دو در یک دفعه حاصل می شود .

ضرورت نیل به احکام طب روحانی برای اصلاح باطن

و بالجمله چون قدم در این مرحله نهاد اول چیزی که او را لازم است علم به احکام طب روحانی است که مصالح و مفاسد و فضائل و رذائل و دقایق و خفایا و حیل و مکاید نفس و سائر جنود ابلیس را بدانند. و این فقه نفس است، چنانکه فروع احکام، فقه جوارح است. و معلّم فقه نفس، عقل است چنانکه معلّم فقه جوارح، فقیه، و حدیث العَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ [۹۶]، و حدیث إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً. أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الانبِيَاءُ وَ الاتِّمَّةُ. وَ أَمَّا البَاطِنَةُ فَالعُقُولُ به این دال است [۹۷].

لکن چون اکثر عقول به واسطه دخول در عالم طبیعت و مکاوت جنود وَهْم و غضب و شهوت مکدرّ و از درک دقائق مکائد جُند شیطان و طریق غلبه برایشان قاصر، لهذا در این مرحله نیز از رجوع به شرع و قواعد مقررّه در آن چنانکه فرموده اند: بُعِثْتُ لِاتِّمَمِّ مَکَارِمِ الاخْلَاقِ ناچار است. [۹۸]

لزوم استاد و شیخ

پس طالب را در این مرحله نیز از رجوع به راهنما یا خلیفه یا نائب آن یا فهم از کلمات آن چاره‌ای نیست . و چون استنباط این مرحله و استخراج دقائق آن و شناختن امراض نفسانیّه و معالجات آن و مصالح و مفاسد و مقدار دواى هر شخصی و ترتیب معالجه آن بخصوصه، چنانکه در انجام آن ضرور است، چونکه امری است بس خفی و دقیق، صاحب این استنباط را عقلی باید تامّ و نظری ثاقب و قوه‌ای قویّه و ملکه‌ای قدسیّه و علمی غزیر و سعی کثیر. و به این سبب حصول این علم قبل از عمل آن امری است متعسرّ بلکه متعذرّ. لهذا طالب را چاره‌ای جز از رجوع به راهنما یا قائم مقام او که تعبیر از او به اوستاد یا شیخ، می شود نیست. [۹۹]

شرایط استاد فقه نفس

و همچنان که از برای اوستاد فقه جوارح شرائطی است مقرر و رجوع به آن قبل از معرفت آن جائز نه، و بدون آن عمل باطل است، همچنین در فقه نفس و طب روحانی نیز چنین است

صعوبت شناخت استاد روحانی و لزوم ملازمت و مراقبت شیخ روحانی برای شناخت وی و معرفت اوستاد در این فنّ أصعب و شرائط آن اکثر است .

خَلِيلِي قُطَاعُ الطَّرِيقِ إِلَى الْحِمَى
كَثِيرٌ وَلَكِنْ وَاصلُهُ قَلِيلٌ [۱۰۰]

و فرقی دیگر هست میان اوستاد فقه جسمانی که فقیهش خوانند و اوستاد فقه روحانی که شیخش گویند و آن اینستکه: راه فقه جوارح جلی و ظاهر و راه همه کس واحد و دزدان و قاطعان راه خدا در آن قلیل و ظاهرند .

پس اوستاد این فقه را نمودن راه و شناسانیدن فریبندگان کافی است، به خلاف راه فقه نفس و طب روحانی که راه هر کس متفاوت و مرض هر شخصی مختلف و معرفت قدر مرض غیر مقدور و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر شخصی مشکل و ترتیب علاج صعب و عقبات راه بی حدّ و گریوه راه بی نهایت و دزدان پنهانی بی غایت و شناختن ایشان مستعصب [۱۰۱] چه بسی از ایشان به لباس درویش ملبسند .

پس چاره‌ای از همراهی اوستاد و شیخ و مراقبت آن در همه احوال نیست. و عرض حال بر او در هر عقبه لازم است. و از این است که سالکان راه مدتهای متمادیه در خدمت اوستاد بسر برده‌اند و دقیقه‌ای از حضرت او غائب نشده .

و بدانکه حال فقه نفس نیز چون حال فقه جوارح است در اینکه تمامیت ایمان نفس به تمامیت ظهور آثار آن موقوف و اگر اثری از آثار آن مهمل گذاشته شود به همان قدر در ایمان نفس نقصان و قصور است و قدم به عالم بالاتر نهد .

و چون سالک به توفیق و عنایت ربّانی و تعلیم شیخ روحانی این مرحله را پیمود و چنانکه باید و شاید مجاهده نمود نقصانی که در ایمان و اسلام اصغر او را حاصل بود تمام می‌شود و چنانچه در آنجا خطائی رفته بود بر او ظاهر و هویدا می‌گردد و راه راست و صراط مستقیم بر او واضح می‌شود و از ظنّ و تخمین به مشاهده و یقین می‌رسد فَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (سوره حجر آیه ۹۹) وَ إِن تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا (سوره نور آیه ۵۴) وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (سوره عنکبوت آیه ۶۹) وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى [۱۰۲] (سوره طه آیه ۸۲) .

و امیرالمؤمنین علیه السلام از وصف مجاهدین و غایت احوال ایشان می‌فرماید:

فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى؛ وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ وَ مَعَ الْيَقِينِ أَبْوَابِ الرَّدَى؛ وَ أَبْصَرَ طَرَقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ، وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ. فَهَوَمِنَ الْيَقِينِ عَلٰى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ [۱۰۳].

و نیز در وصف ایشان می‌فرماید:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلٰى حَقِيقَةِ الْبَصِيْرَةِ وَ بَشَرُوا رُوْحَ الْيَقِيْنِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ، وَ اَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِاَبْدَانٍ اَرْوَاحُهَا مُتَعَلِّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْاَعْلٰى ...

مگر کسیکه در راه طلب تقصیر کرده باشد، و در مرحله‌ای از مراحل اهمال و مسامحه نموده باشد، چون کسیکه در فحص اول که در اسلام و ایمان اصغر ضرور است جهد خود را مبذول نداشته و راهنمایی گمراه به دست آورده، یا از متابعت فقیه و شیخ خود سرپیچیده، یا در شناختن آنها سعی خود را مبذول نکرده یا در اعطاء حظّ جوارح یا نفس از ایمان تقصیر کرده یا در ترتیب معالجه اشتباه نموده، چنانچه انموذجی از آنرا به تو خواهیم نمود .

ذکر و فکر و تضرع، طریق عمده سیر، پس از انتقال از عالم نفس به ملک جبروت است

چون طالب سالک از این مراحل فارغ و حزب شیطان و جهل را مغلوب و به عالم فتح و ظفر داخل شد، هنگام طیّ عوالم لاحق می‌رسد. چه، در این هنگام عالم جسم را طیّ و در ملک روح و انتقال از کشور ملکوت است به مملکت جبروت و لاهوت و غیره .

و عمده طریق سیر در این راه بعد از بیعت با شیخ آگاه، ذکر و فکر و تضرع و تبتّل و ابتهال و زاریست وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبَتُّيًّا.

(سوره مزمل آیه ۸) وَ اذْكُرْ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً (سوره اعراف آیه ۲۰۵).

و از اینست که خداوند عالم ذکر خود را اکبر از صلاه که عمود دین است فرموده، و حضرت صادق علیه السلام افضل

عبادات را تفکر شمرده و تفکر یک ساعت را بهتر از عبادت هفتاد سال ذکر نموده. [۱۰۴]

و چون این حرکت نیز تمام شود کلام و فکر و عزلت و سیرو سلوک و طلب و طالب و مطلوب و نقصان و کمال به انجام

می‌رسد اِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ اِلَى اللّٰهِ فَاُمْسِكُوا. [۱۰۵]

و این بیان اجمالی اول بود از برای بیان طریق سلوک راه عالم خلوص .

پاورقی

در خامس «بحار الانوار» طبع امین الضرب ص ۷۵ از «علل الشرایع» روایت می‌کند، و در «علل الشرایع» طبع نجف ص ۲۷ با اسناد خود از وهب بن منبه روایت می‌کند که:

إِنَّ اِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَجُلًا طَوِيلًا ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنَّمَا سُمِّىَ اِدْرِيسَ لِكَثْرَةِ مَا كَانَ يَدْرُسُ مِنْ حِكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَنِ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهَرِ قَوْمِهِ. ثُمَّ إِنَّهُ فَكَّرَ فِي عَظَمَةِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: إِنَّ لِهَذِهِ السَّمَاوَاتِ وَ لِهَذِهِ الْأَرْضِينَ وَ لِهَذَا الْخَلْقِ الْعَظِيمِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النَّجْمِ وَ السَّحَابِ وَ الْمَطَرِ وَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي تَكُونُ، لِرَبِّهَا يُدَبِّرُهَا وَ يُصَلِّحُهَا بِقُدْرَتِهِ، فَكَيْفَ لِي بِهَذَا الرَّبِّ؟ فَاعْبُدْهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ ...

فَخَلَا بَطَأَتْهُ مِنْ قَوْمِهِ فَجَعَلَ يَعِظُهُمْ وَ يُذَكِّرُهُمْ وَ يُخَوِّفُهُمْ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ خَالِقِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ فَلَا يَزَالُ يُجِيبُهُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، حَتَّى صَارُوا سَبْعَةً، ثُمَّ سَبْعِينَ، إِلَى أَنْ صَارُوا سَبْعِمِائَةً، ثُمَّ بَلَّغُوا أَلْفًا، فَلَمَّا بَلَّغُوا أَلْفًا قَالَ لَهُمْ، تَعَالَوْا نَخْتَرِ مِنْ خِيَارِنَا مِائَةً رَجُلٍ فَاخْتَارُوا مِنْ خِيَارِهِمْ مِائَةً رَجُلٍ وَاخْتَارُوا مِنَ الْمِائَةِ سَبْعِينَ رَجُلًا، ثُمَّ اخْتَارُوا مِنَ السَّبْعِينَ عَشْرَةَ، ثُمَّ اخْتَارُوا مِنَ الْعَشْرَةِ سَبْعَةً، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: تَعَالَوْا فليُدْعُ هَوْلَاءِ السَّبْعَةِ فليُؤْمِنَ بِقِيَّتِنَا فَلَعَلَّ هَذَا الرَّبَّ جَلَّ جَلَالُهُ يَدُلُّنَا عَلَى عِبَادَتِهِ. فَوَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ عَلَى الْأَرْضِ، وَدَعَا طَوِيلًا، فَلَمْ يَتَّبِعْ لَهُمْ شَيْءٌ. ثُمَّ رَفَعُوا أَيْدِيَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى اِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَبَأَهُ وَ دَلَّهُ عَلَى عِبَادَتِهِ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ، فَلَمْ يَزَالُوا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا حَتَّى رَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اِدْرِيسَ إِلَى السَّمَاءِ وَ انْقَرَضَ مَنْ تَابَعَهُ عَلَى دِينِهِ إِلَّا قَلِيلًا. ثُمَّ إِنَّهُمْ اخْتَلَفُوا بَعْدَ ذَلِكَ وَ أَحْدَثُوا الْأَحْدَاثَ وَ أَبَدَعُوا الْبَدَعَ حَتَّى كَانَ زَمَانٌ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۸۸] - بیان روایات در مقرون بودن ایمان و عمل با یکدیگر

این حدیث را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۴۴ از حسن بن صیقل نقل کرده است.

و نیز در ج ۱ «بحار الانوار» ص ۶۴ از «أمالی» و «محاسن» با اسناد خود از حسن بن صیقل آورده است قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَ لَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، إِلَّا إِنْ آتَى إِيْمَانٌ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ.

[۸۹] - این حدیث را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۴۴ از اسماعیل بن جابر، و در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۸۱ از «منیة المرید»

آورده است عن أبی عبدالله علیه السلام قال:

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَمِلَ. وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.

و نیز در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۸۰ از «نهج البلاغه» بدین کیفیت نقل می‌کند که:

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ .

[۹۰] - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۳۸ با اسناد متصل خود از محمد بن مسلم و در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء

اول که در ایمان است ص ۲۱۹ از «کافی» نقل کرده، عن محمد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِيْمَانِ ؛ فَقَالَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَالْإِيْمَانُ قَرَارٌ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَمَا اسْتَقَرَّ فِي الْقُلُوبِ مِنَ التَّصَدِيقِ بِذَلِكَ. قَالَ: قُلْتُ: الشَّهَادَةُ أَلَيْسَتْ عَمَلًا؟ قَالَ: بَلَى. قُلْتُ: الْعَمَلُ مِنَ الْإِيْمَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْإِيْمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَلَا يَبُتُّ الْإِيْمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ .

[۹۱] - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۳۸ از جمیل بی درّاج، و در ج ۱۵ «بحار الانوار» جزء اول که در ایمان است

ص ۲۱۹ از «کافی» نقل می کند قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْسَ هَذَا عَمَلٌ؟ قَالَ: بَلَى. قُلْتُ: فَالْعَمَلُ مِنَ الْإِيْمَانِ؟ قَالَ: لَا يَبُتُّ لَهُ الْإِيْمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ .

باری نظیر این روایات بسیار است مانند آنچه در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۴ از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام

روایت کرده است که: قال الْإِيْمَانُ قَرَارٌ وَعَمَلٌ وَ نِيزِ دَرِ ص ۳۳ از همین جلد از سلام جَعْفِي روایت کرده است قال:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ: الْإِيْمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَى .

[۹۲] - در «تذکره الاولیاء» ج ۱ ص ۱۳۰ در ضمن شرح حال بایزید بسطامی فرماید: نقل است که او را نشان دادند که فلان

جای پیر بزرگ است از دور جائی به دیدن او شد. چون نزدیک او رسید آن پیر را دید که او آب دهن سوی قبله انداخت، در

حال شیخ بازگشت و گفت: اگر او را در طریقت قدری بودی خلاف شریعت برو نرفتی .

[۹۳] - احتیاط کاری‌های زیاد از حد با مذاق شرع ناسازگار است

نظیر این قسم ملاحظه کاریها و احتیاطات را برای بسیاری از بزرگان ارباب سلوک و عرفان و زهاد و عبّاد نقل کرده‌اند .

ولی این احتیاطها بر اساس حالی بوده است که در بعضی احوال یا غالب اوقات به آنها دست می‌داده است. و اما بنای

شریعت غرّاً بر این قسم ضیق و تنگی نیست. شرع مقدّس بنای خود را بر توجّه تامّ به خدا و مراقبت شدید در اخلاق و تزکیه

قرار داده است .

ولیکن در امور ظاهریّه بنا بر «اصالهُ الطّهارة و الحلیّۀ» و نظائر آن گذارده. و احتیاطات زیاد و بی‌جا سالک را از توجّه به خدا و

سیر تکاملی خود به عالم اطلاق و تجرّد باز می‌دارد و دقت کاریهای خارج از مذاق شرع انسان را در اوهام و وسواس زندانی

می‌کند، و افکار او را دائماً در این موارد به حرکت آورده و از توجه و تفکر و جمعیت خاطر که اسباب سلوکند به کلی محروم و راه خدا را بر او می‌بندد .

[۹۴] - عبارت حَسَنَاتُ الْاِبْرَارِ مضمون روایتی نیست گر چه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی .

[۹۵] - مراد از عالم عقل در اینجا عالم روح و جبروت نیست چون آن بعد از جهاد اکبر است نه قبل از آن، بلکه مراد ترک ماسوی است .

[۹۶] - این حدیث را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۲۵ با اسناد متصل خود از اسماعیل بن مهران عن بعض رجاله از حضرت ابی عبدالله علیه السلام آورده است.

[۹۷] - روایت امام موسی بن جعفر علیهما السلام در شان عقل

این فقره ضمن وصیته است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم کرده‌اند. این وصیت بسیار طویل است و حضرت در آن مزایا و خصوصیات عقل را بیان فرموده‌اند ... تا آنکه می‌فرماید:

يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْانبيَاءُ وَالْاِئِمَّةُ، وَ اَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ .

باری این روایت پر برکت را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۱۳ از ابو عبدالله اشعری عن بعض اصحابنا مرفوعاً از هشام بن الحکم نقل کرده است .

و در تحف العقول ص ۳۸۳ نیز تمام این وصیت را آورده است .

و در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۴۳ از «تحف العقول» نقل کرده است. و اوّل این روایت اینست:

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: بَشَّرُ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أَوْلِيكَ الَّذِينَ هَدَاهُمْ وَأَوْلِيكَ هُمْ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ .

[۹۸] - ذکر روایات راجع به مکارم اخلاق

در کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی» در ماده «خ ل ق» و در ماده «ب ع ث» از «موطأ» مالک در باب

حسن الخلق ص ۸ روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ .

و در «احیاء العلوم» ج ۳ ص ۴۳ و ج ۲ ص ۳۱۳ و ص ۱۳۸ از قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گوید: إِنَّمَا بُعِثْتُ

لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ . و در تعلیقه گوید رواه احمد و الحاکم فی «المستدرک» و البیقهی .

ولی این روایت را به عین این عبارت در «جوامع» و «اصول شیعہ» نیافتیم بلی فقط در «مکارم الاخلاق» طبرسی ص ۲
مرسلاً فرموده است قال صلی الله علیه وآله و سلم: بُعِثْتُ لِاتِّمَمِ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ .

و در ج ۶ از جزء نبوت کتاب «بحار الانوار» ص ۱۴۶ و ۱۴۷ مرحوم مجلسی (ره) در تفسیر قول خدای تعالی وَ اِنَّكَ لَعَلَى
خُلُقٍ عَظِيمٍ بیاناتی دارد تا آنکه می‌فرماید: سَمِيَ خُلُقُهُ عَظِيمًا لِاجْتِمَاعِ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ فِيهِ، وَ يَعْضُدُهُ مَا رُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّهُ قَالَ: اِنَّمَا بُعِثْتُ لِاتِّمَمِ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ. وَ قَالَ: اَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسِنَ تَأْدِيْبِي. و نیز در «سفینه البحار» ج ۱
ص ۴۱۰ می‌گوید: و قال صلی الله علیه وآله وسلم: بُعِثْتُ لِاتِّمَمِ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ .

و لیکن در «أمالی» شیخ طوسی در ج ۲ ص ۲۰۹ با اسناد متصل خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از یکایک
آباء خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: بُعِثْتُ
بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا .

و عین این حدیث را در «بحار الانوار» ج ۶ ص ۱۶۳ از «أمالی» شیخ طوسی روایت کرده است .

و نیز در «أمالی» طوسی در ج ۲ ص ۹۲ با اسناد متصل خود از حضرت رضا علیه السلام از یک یک پدرانشان از

امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده‌اند که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا وَ اِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ اَنْ يَعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ وَ
يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ وَ اَنْ يَعُوْدَ مَنْ لَا يَعُوْدُهُ .

و در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء اخلاق ص ۲۱۶ این روایت را نیز از «أمالی» طوسی نقل کرده است .

و نیز در «معانی الاخبار» ص ۱۹۱ با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قال:

اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَصَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ فَاَمْتَحِنُوا اَنْفُسَكُمْ فَاَنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاَحْمَدُوا
اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ ارْغَبُوا اِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا. فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ. الْيَقِيْنُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالرِّضَا وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءُ
وَالْغَيْرَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْمُرُوَّةُ .

و مثل این روایت را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۵۶ از حضرت صادق علیه السلام آورده است، البته با مختصر تفاوتی در

لفظاً. و لیکن به جای خَصَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَصَّ رُسُلَهُ به صیغه جمع روایت کرده است .

و نیز در همین صفحه روایت دیگری با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت

فرمود:

إِنَّا لَنَحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمًّا فَفِيهَا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صِدْقًا وَفِيًّا. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ أَيَّهَا. قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: هُنَّ الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ .

و در «کنوز الحقائق» للمناوی که در هامش «جامع الصغير» سیوطی طبع شده است در جلد اول ص ۹۹ از (ق و حم) که منظور بخاری و مسلم و مُسند احمد حنبل است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که: بُعِثْتُ لِأَتَمَّ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ .

[۹۹] - لزوم تبعیت سالک از استاد الهی

لزوم رجوع جاهل به عالم در تمام موارد نیازمندیها در سه مرحله از احکام «فطری عقلی و شرعی» ثابت و مقرر است. عقلای عالم بر آن اتفاق دارند و آیه مبارکه قرآن کریم: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (سوره نحل آیه ۴۳ و سوره انبیاء آیه ۷) بر آن دلالت دارد و صریح‌تر از این در مورد تربیت و هدایت در صراط مستقیم قول حضرت ابراهیم علیه السلام به آزر است: يَا أَبَتِ قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (سوره ۱۹ مریم آیه ۴۳) چون صریحاً می‌فرماید: ای پدر چون علمی برای من حاصل شده است که به تو نرسیده است پس باید از من پیروی کنی تا تو را بر راه هموار رهبری کنم. اهل الذکر و استادان در فنون الهیه و معارف حقه ربّانیّه و طرق سلوک و منجیات و مهملکات نفوس غیر از علماء به احکام ظاهریّه شرعیّه هستند. در سلوک راه خدا و کشف حجب باید به استاد متخصص این فن که او را «عالم بالله» گویند مراجعه نمود. در این مسأله روایات وارده از حصر بیرون است و علماء علم اخلاق و عرفان الهی مطالبی ارزنده و بسی نفیس عرضه داشته‌اند .

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیّت به کمیل از این اوستاد به «عالم ربّانی» تعبیر نموده و تعلّم علی سبیل نجات را منحصرأ به تبعیّت از او دانسته و از آنان به حجج الهیه تعبیر فرموده‌اند ... آنجا که می‌فرماید:

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ؛ اما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ وَ كَمَ ذَا وَ أَيْنَ أَوْلَيْكَ؟ أَوْلَيْكَ وَ اللَّهِ الْإِقْلُونَ عَدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجْجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوها نَظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوها فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ .

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَتِهِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرَوَّاحِهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى .

اولئك خلفاء الله في ارضه والدعاة إلى دينه أه! أه! شوقاً إلى رؤيتهم، انصرف إذا شئت (نهج البلاغه باب الحكم ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۴).

مراد از حجت مشهور یا خائف مغمور مطلق اولیاء خدا و حجج الهیّه هستند که زمام تعلیم و تربیت امت را عهده‌دار می‌گردند و آنها را به سوی حضرت احدیت جلّ و عزّ هدایت می‌کنند و مراد از این حدیث خصوص ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیستند.

به دلیل آنکه اولاً آنحضرت پس از آنکه تمام افراد بشر را منحصر در سه صنف: عالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجاه و همج رعاع می‌نماید سخن از حجج الهیّه به میان می‌آورد. و معلوم است که عالم ربّانی در لغت اختصاص به ائمه ندارد، گر چه آنها افضل و اعلا و اشراف افراد آن هستند. بناءً علیهذا حجج الهیّه در این کلام، در تحت مصداق همان عالم ربّانی هستند، و هیچ قرینه‌ای برای انصراف آن به خصوص ائمه طاهرین وجود ندارد و بر اساس اطلاق کلام باید گفت هر کس دارای این صفات و حالات باشد می‌تواند مقام تربیت سالکان راه خدا را به دست گیرد و از اسرار الهیّه به تشنگان وادی معرفت و سوختگان و دل‌باختگان عالم لقاء و فناء ذات احدیت بیاموزد همانطور که در طریقه آیه الله الکبری آخوند ملاً حسنیقلی همدانی رحمه الله علیه و شاگردان عارف و مبرز وی که هر یک چون ستاره درخشانی در آسمان توحید و معرفت تجلی نمودند مشهود است .

و ثانیاً حضرت در این جملات می‌فرماید که خداوند به وسیله آنها حجت‌ها و آیات روشن خود را حفظ می‌کند تا آنکه اسرار الهیّه را در نظائر خودشان به ودیعت بنهند و در دل‌های اشباه خود تخم معرفت را بکارند. معلوم است که برای شخص امام علیه السلام شبیه و نظیری نیست چون مقام او که امامت است از همه افراد عالی‌تر و راقی‌تر است .

پس مراد از حجت مشهور یا خائف مغمور همان اولیای خدا هستند که به مقام مخلصین رسیده و برای آنها اشباه و نظائر متصور است .

و از جمله ادله لزوم متابعت سالک از راهنمای بصیر و خبیر در صراط معرفت گفتار حضرت سجّاد علیه السلام است که در «کشف الغمّه» مسطور است:

هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ .

و نیز عبارت حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام ضمن خطبه‌ای که در منی ایراد نمودند، و بعضی آنرا از امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته‌اند چنانکه در «تحف العقول» آمده است:

وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ (تَعْنُونَ - خ ل) ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ .

و معلوم است که مجاری امور باطنیه و اسرار ربانیه منحصر در عالم ربانی است که بر آبشخور شریعت وارد و از مصدر احکام مطلع و بر دقائق و اسرار نفوس آگاه و عالم است. و نیز آنچه را که در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۹۳ از کتاب «بصائر» به دو سند با مختصر اختلافی در لفظ مرفوعاً از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا، وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا، وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ أَبًا نَاطِقًا، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ، ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَحْنُ، نِيز شَاهِدٌ وَ دَلِيلٌ بِرِ مَدْعَى اسْتِ زِيْرَا تَعْلِيلِ بِرِ رَجُوعِ بِهِ هِرِ مَقْصُودِيْ اَزِ سَبَبِ مَخْتَصِ بِهِ وَصُولِ بِهِ اَنْ مَقْصُودِ نَمُودِهْ اَنْدِ وَ مَعْلُومِ اسْتِ كِهْ دِرِ اَمْرَاضِ رُوحَانِيْ بَآيْدِ بِهِ مَتَخَصَّصٌ وَ طَبِيْبِ رُوحَانِيْ مَرَاجِعِهْ نَمُودِ.

و از همه اینها صریح تر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» خطبه ۲۲۰ است که در آثار و صفات این علمای ربانی که زمان امور تربیت را به دست دارند مطالبی عجیب بیان می فرماید:

وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَسْتَصَبَّحُوا بِنُورٍ يَقْطِئُهُ فِي الْإِبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْإِفْتِدَاءِ .

يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّقُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْإِدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ، مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ، وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَاكَةِ .

وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ ادْلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ. وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَاهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامِ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتِمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا أُطْلِعُوا عُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِيَّامِ قَامَهُ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرْنُ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ ...

تا آنکه می فرماید: يَعْجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ فِي مَقَامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ لِرَأْيَتِ اعْلَامِ هُدًى وَ مَصَابِيحِ دُجَى قَدْ حَقَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقَامِ اطَّلَعِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعْيِهِمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ - إِلَى آخِرِ الْخُطْبَةِ .

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

ز دیده خون بچکاند فسانه حافظ

چو یاد عهد شباب و زمان شیب کند

[۱۰۳] - این فرمایش در خطبه هشتاد و پنجم از «نهج البلاغه» است، و اوّل خطبه اینست: عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ

أَيُّهُ عِبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ لِيَكُنْ بِه جَاي وَأَبْصَرَ لَفْظَ قَدْ أَبْصَرَ وَارِدَ اسْتِ، وَ بَعْدَ از لَفْظَ وَقَطَعَ غِمَارَهُ اَيْنَ جَمَلَهُ وَارِدَ

اسْتِ: وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتِنِهَا سِيسَ مِي فَرَمَايِد: فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ.

و اما فرمایش ديگر آنحضرت كه «هجم بهم العلم» است، آن نيز ضمن حكّم آنحضرت بيان شده است در ج ۲ «نهج

البلاغه» شرح ملافتح الله ص ۵۴۸ و رد شرح عبده ص ۱۷۱ در حكمت ۱۴۷ در موعظه آنحضرت به كميل است و اوّل آن

اين جمله است: يَا كَمِيلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها وَلَكِنْ بِه جَاي لَفْظًا: مُتَعَلِّقُهُ لَفْظًا مُعَلَّقُهُ وَارِدَ اسْتِ.

[۱۰۴] - در اينكه نماز از هر موضوعی بالاتر است

بسياری از بزرگان همانطور كه مصنف (ره) فهميده است آيه مباركه را اين طور تفسير كرده اند كه ذكر خدا از نماز اكبر است .

ولی اين مطلب به جهاتی قابل قبول نيست .

اول آنكه خود نماز ذكر است بلكه يکی از مصاديق اعظم ذكر است. چون ذكر يعنی یاد خدا، و در تمام نماز چه افعال و چه

اقوال، روح و جان نماز همان حضور قلب است كه حقيقت ذكر است .

دوم آنكه اين آيه يعنی آيه ۴۵ از سوره عنكبوت: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ

نمی گوید كه ذكر خدا از نماز اكبر است، بلكه جمله وَلَذِكْرُ اللَّهِ تعطيل است برای جمله سابق و می خواهد بفرماید نماز كه

خودش ذكر است از هر فحشاء و منكری باز می دارد چون ذكر خدا اكبر است ؛ از هر چیزی كه انسان را از فحشاء و منكری

بازمی دارد نماز اكبر و اثرش بيستر است .

و اگر جمله را تعلقیه نگریم باز معنایش اين می شود كه: نماز كه ذكر خداست از فحشاء و منكر اكبر است، و ذكر خدا كه نماز

است از هر لذت و سرور غير مشروع بالاتر و برتر است .

سوم آنكه از مذاق شرع و آورنده همین آيه استفاده می شود كه نماز از هر موضوعی و از هر عملی بالاتر است، چون رسول

خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرموده است: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْثَرَ وَ فرمود است: الصَّلَاةُ

مِيزَانٌ مَنْ وَفَى اسْتَوْفَى وَ فرموده: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ وَ فرموده است: اِنَّمَا مِثْلُ الصَّلَاةِ كَمِثْلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ وَ فرموده:

أَوَّلُ مَا يُسْأَلُ الْعَبْدُ عَنْهُ الصَّلَاةُ وَ فرموده: الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ .

و از همه صریح‌تر در «کافی» ج ۳ ص ۲۶۴ روایت کرده است از معاویه بن وهب قال:

سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ، إِلَّا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ قَالَ: وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.

[۱۰۵] - در ج ۱ «اصول کافی» ص ۹۲ و در «توحید» صدوق ص ۴۵۶ و در ج ۲ «بحار الانوار» ص ۸۳ از «محاسن»

برقی و همگی با اسناد خود روایت کرده‌اند از سلیمان بن خالد قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى؛ فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا.

و نیز در ج ۲ «بحار» ص ۸۲ از تسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه مبارکه وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى از ابن ابی عمیر از

جمیل روایت می‌کند که قال أبو عبدالله عليه السلام: إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا، وَ تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لَا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ، فَإِنَّ قَوْمًا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَتَاهَتْ عُقُولُهُمْ حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ يُنَادِي مِنْ يَدِيهِ فَيَجِيبُ مِنْ خَلْقِهِ وَ يُنَادِي مِنْ خَلْقِهِ فَيَجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ.

کتاب رساله سیروسلوک بحرالعلوم / قسمت ششم: حقیقت سلوک، تحصیل علم، لوازم سلوک، نکوهش عمل بدون علم

فصل دوم: بیان تفصیلی در طریقه سلوک إلى الله

و اما بیان دوم:

بدانکه علمای طریقت از برای سالک، منازل و عقبات بیان نموده‌اند و طریق سیر در آنها را شرح داده‌اند. و در تعداد منازل و

ترتیب آنها اختلاف کرده‌اند تا اینکه اقل آنها را هفت و اکثر آنها را هفتصد گفته‌اند و بعضی به هفتاد هزار تصریح

کرده‌اند. [۱۰۶]

و اکثر این منازل و عقبات در عالم نفس واقع و از جمله مراحل و منازل جهاد اکبر است.

و ترتیب آنها نسبت به اشخاص مختلف است. و طی همه مراحل ایمان نفس از لوازم، و به قدر نقصان آن، نفس در ایمان

قاصر است.

پس ذکر بعضی از آنها غیر لائق و امر سالک به جهاد اکبر در ذکر این عقبات و منازل کافی است.

حقیقت سلوک و کلید آن

و حقیقت سلوک و کلید آن، تسخیر بدن و نفس است در تحت رأیت ایمان که مبین احکام آن فقه جوارح و فقه نفس است.

و بعد از این إفناء نفس و روح در تحت رأیت کبریائی الهی، و همه عقبات و منازل در این مراحل مندرج است.

ولکن سلوک این مراحل و طیّ این راه و مسافرت در این عوالم موقوف به اموری چند است که بدون آنها به منزل نتوان رسید، بلکه قدم در این راه نتوان نهاد، و وصول به مقصد و حصول مطلب به آنها منوط است، و ملازمت آنها و رسیدن به منزل به یکدیگر مربوط است. و تعداد منازل راه و عقبات نفس و خطرات سفر در این مقام بی محلّ و چنانچه ذکر آنها لازم باشد ذکر احوال جوارح و اعضاء که فقه بدن است نیز باید کرد، چه آنها نیز از منازل سفرند.

پس مهمّ، ذکر اموریست که به واسطه آنها این راه خطرناک طیّ می‌شود، و طالب به مقصد می‌رسد.

تحصیل علم به احکام ایمان اولین تکلیف سالک است

و شرح این امور آنست که: طالب بعد از فحوص و نظر چون به اسلام و ایمان اصغر می‌رسد اوّل چیزی که بر اوست تحصیل علم است به احکام ایمان به طریقی که مذکور شد، وَ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ [۱۰۷] به این دالّ است. و کسیکه از این علم خالی باشد مجاهده او بجز مغلوبیت نیفزاید.

چنانچه أبو عبدالله علیه السلام فرمود: الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ وَ يَزِدُّهُ السَّيْرُ إِلَّا بُعْدًا. [۱۰۸] و این علم هر چند واضح باشد اثر آن اسرع و اکثر است. پس اخذ آن احکام از نبی یا وصی با امکان، اشرف؛ پس استخراج آنها از کلام ایشان از تقلید افضل. و علم مجمل ضروریات که یکی از علوم اهل سلوک است در این علم مندرج است. و آنچه از آن خارج باشد در طیّ علم نفس معلوم می‌شود. و لازم دست آوردن مأخذ علم است، و فعلیت همه آن در بدو امر غیر لازم بلکه به تدریج در حال ضرورت باید به ظهور آورد. و این از مقدمات سلوک است و طالب هنوز در مقام سیر و حرکت نیست.

و چون این مرحله را بدست آورد باید استمداد از عنایت ربّانیّه طلبیده آغاز سفر کند. [۱۰۹]

لوازم سلوک الی الله

و انجام این سفر به امور بسیار منوط است. و عمده در آن چند چیز است.

اوّل، ترک عادات:

و رسوم و تعارفات و متداولاتی که سفر را مانع و راه خدا را عایقند.

بِالْقَادِسِيَّةِ فِتْيَةٌ لَا يَحْسَبُونَ الْعَارَ عَارًا لَا مُسْلِمُونَ وَلَا يَهُودَ وَلَا مَجُوسَ وَلَا نَصَارَى

چنانکه کریمه وَ لَا يَخَافُونَ (فی الله) لَوْمَةً لَائِمَةً (سور۱ مائده آیه ۵۴) به آن ناطق است.

پس طالب باید دست از تقلید عادات برداشته تابع اصلاح خود گردد، و اجتناب از ملامت اهل عالم قدس را بر اجتناب از ملامت ابنای روزگار اولی' داند. و توبه که اول مرحله جهاد اکبر است همین است فقط.

و اما توبه از معاصی و ذنوب، پس آن از فرائض فقه ایمان جوارح است و سالک و مجاهد و غیر مجاهد را از لوازم دوّم، عزم:

و باید در عزم چنان جازم باشد که از مقارعه سیف و سنان و مقاتله ابطال و شجعمان و تحمل شدائد و احتمال مخاوف احتمال رجوع ندهد.

سیّم، رفق و مدار:

چه نفس از تحمل بار گران یکدفعه منکسر و از سفر منزجر می‌گردد چنانچه در حدیث عبدالعزیز متقدّم گذشت. و در روایت عبدالملک بن غالب از ابی عبدالله علیه السلام است که الْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالرَّفْقُ أَخُوهُ. [۱۱۰]

و أبو جعفر علیه السلام فرموده که: إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ. [۱۱۱]

و در حدیث حفص بن البختری است که لَا تُكْرِهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ. [۱۱۲]

چهارم، وفا.

پنجم، ثبات و دوام:

تا هر حالی مقامی شود چه قلیل عمل با دوام افضل است از کثیر آن بدون آن؛ که در حدیث ابی جعفر علیه السلام در روایت زراه فرموده است: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ. [۱۱۳]

و مراد از ثبات آنست که هر آنچه را که عزم و وفا نمود، بر آن ثبات ورزد و از آن تخلف نکند، و در تخلف آن خوف خطر است چه حقیقت عمل بعد از ترک آن به مخاصمت بر می‌خیزد. پس تا جزم بر وفا و ثبات ننماید بر عملی عزم نکند.

و از این راه به رفق، مأمور شده که به تدریج بدن و نفس را در تحت اطاعت خود درآورد تا تواند بر مافوق آنچه مزاول آنست، ثبات ورزد. و مادامیکه ثبات در مرحله‌ای را جازم نباشد عازم آن نگردد و در مرحله سابق توقّف کند. و این توقّف را به جهت حصول مقام در حال اول، اهل سلوک به منزله قصد اقامه در منزلی می‌شمارند و ثباتی که مذکور شد یکی از درجات صبر است.

ششم، مراقبه:

و آن عبارت است از متوجه و ملتفت خود بودن در جمیع احوال، تا از آنچه بدان عازم شده و عهد کرده تخلف نکند.

و دو مراقبه دیگر هست که بدان اشاره می‌شود.

هفتم، محاسبه:

چنانکه حدیث: *حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا* بدان امر است. [۱۱۴]

و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حدیث یمانیه فرموده: *لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبِ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ*. [۱۱۵]

و آن عبارت است از آنکه وقتی از شبانه روز خود را معین نماید از برای رسیدن حساب خود. از مبدأ وقت سابق تا این وقت را ملاحظه نماید که در آنچه بر آن عازم شده با سایر احکام لازم، آیا عامل او که بدن یا نفس باشد خیانتی کرده یا نه.

هشتم، مؤاخذه:

و آن عبارت است از اینکه بعد از ظهور خیانت در مقام تأدیب و تنبیه و سیاست بر آید به عتاب و خطاب بلکه به زجر و ضرب و عذاب، چنانکه از یکی از اکابر ماثور است که در مُصَلَّای خود تازیانه داشتی و بعد از محاسبه نفس و ظهور خیانت، خود را با آن تأدیب کردی. و دیگری می‌گذشت، در راه عمارتی تازه دید، پرسید چه وقت ساخته‌اند؟ پس به ملاحظه این سؤال لغو سالی آب نیشامید.

و شخصی در زمان حضرت عیسی علیه السلام در عذرخواهی اینکه روزی شکایت از گرما کرد چهل سال عبادت کرد. و چنانچه خیانتی که صادر شده امری می‌باشد که مکافات برای آن در شرع رسیده به مکافات آن شتابد.

نهم، مُسَارَعَت:

یعنی در آنچه عزم می‌کند به مقتضای امر *وَ سَارِعُوا* به کردن آن شتابد قبل از آنکه شیطان مجال وسوسه یابد.

دهم، ارادت:

و آن عبارت است از اینکه باطن خود را از تعلق خاطر و کمال اخلاص و محبت نسبت به مقنن قوانین اعمالی که آن را شریعت خود قرار داده که صاحب شریعت و خلفای او باشد چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد. و باید در این مرتبه به سرحد کمال باشد. و این مرحله را در تأثیر اعمال مدخلیتی است تامّ و آنچه امر شده در ردّ اعمال بدون ولایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دالّ بر این مطلب است و از اعظم دلالات است. و تحصیل این محبت یکی از منازل است که طیّ آن محتاج به حرکتی است که بعد از این ذکر کرده می‌شود.

و از تتمه این ارادتست ارادت و اخلاص نسبت به ذریه رسول صلی الله علیه و آله و سلم و منسوبان و شعائر ایشان از مشاهده و قبور و کتب جامعه کلمات شریفه ایشان، آری:

أَذِلُّ لَالٍ لَيْلَى فِي هَوَاهَا

وَأَحْتَمِلُ الْأَصَاغِرَ وَالْكَبَارَا

و چون اصل قوانین و قواعد از جانب پروردگار است ملازمت آثار محبت و شفقت و مهربانی نسبت به جمیع منسوبان پروردگار که عبارت از مخلوقات است، چه از حیوان و چه از غیر آن در هر یک به حسب آنها لازم چنانکه حدیث دال بر اینکه عمده شعب ایمان هُوَ الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ بدان مشیر است.

أَحِبُّ بِحُبِّهَا تَلَعَاتِ نَجْدٍ وَ مَا شَغَفَى بِهَا لَوْلَا هَوَاهَا

و باید اظهار لوازم خلوص و شفقت را به جای آورد که آن را در حصول خلوص باطنی غایت تأثیر است و همچنین نسبت به اوستاد و شیخ و مفتیان او. [۱۱۶]

أَمْرُ عَلَى الدِّيَارِ سَلْمَى أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا

وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مِنْ سَكَنِ الدِّيَارَا [۱۱۷]

یازدهم، ادب نگاهداشتن نسبت به جناب مقدس باری و رسول و خلفای او:

و این مرحله ایست مغایر ارادت - اگر چه در بعضی موارد مجتمعند - و این شرط از معظم شرائط است.

شخصی در خدمت امام علیه السلام سخنی که در او شائبه ثبوت قدرتی از برای امام علیه السلام بود اظهار نمود، امام علیه السلام بر خاک افتاد جبین مقدس بر خاک مالید.

و دیگری به زبانش سخن از اعتراض گذشت دهان خود را به خاکستر انباشت.

و طائفه‌ای از ارباب قلوب قرآن را نشسته نخوانندی، به دو دست گرفته مواجه قبله ایستادندی با نهایت عجز و مسکنت تلاوت نمودندی. و در حضور قرآن یا ننشستندی، یا غایت ادب را ملحوظ داشتندی چنانکه در حضور سلاطین.

و بعضی در تعظیم اسماء الله و اسماء شریفه رسول و ائمه علیهم السلام برخاستندی.

و برخی در نشستن و رفتن و خوردن و سایر حالات چنان زیستی که خدای تعالی را در اینجا حاضر دیدی و ادب را ملاحظه کردی. و ملاحظه ادب در حین عرض حاجات و احتراز از الفاظ امر و نهی، از جمله لوازم است.

دوازدهم، نیت:

و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خدا تعالی، و قطع طمع از اغراض دنیویّه

بلکه اخرویّه بلکه از جمیع آنچه به خود راجع شود بلکه در اواخر حال، امر به انتفاء نیت منتهی گردد چنانچه از بزرگی سؤال

کردند که ما ترید؟ قال: أريدُ أن لا أريد.

پس از این مرحله باید سالک چشم دل از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول بپوشد. بلکه شرط سلوک در محبّت کامله آنستکه محبوب را نیز فراموش کند. [۱۱۸] چه هنوز سر و کار با محبّت است. و قطع طمع در نزد سالکین عبارت است از این مرحله. [۱۱۹]

پاورقی

[۱۰۶] - اختلاف در بیان حُجُب واقعه در راه

بدانکه حُجُب واقعه در راه را به اختلافات تعبیر فرموده‌اند.

بعضی حجاب را فقط یک حجاب دانسته‌اند و آنرا عبارت از نفس گرفته‌اند. و رفع آن را یا عرفان به آن دانسته‌اند، که: مَنْ

عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یا تزکیه و تطهیر آن که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا یا عبور از آن که أَمَاتَ نَفْسَهُ وَ أَحْيَى قَلْبَهُ.

و بعضی آن را عبارت از دنیا گرفته‌اند و مقصود از دنیا در اینجا «ما سِوَى اللَّهِ» است چنانکه فرمود: أُخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أُبْدَانُكُمْ.

و بعضی اینّت و هستی دانند چنانکه گویند:

بِئْسَى وَ بَيْنَكَ أَيْبَى يُنَازِعُنِي فَارْفَعُ بِلُطْفِكَ إِيَّتِي مِنَ الْبَيْنِ

و بعضی حجاب را دو حجاب دانسته‌اند ظاهر و باطن، یا دنیا و آخرت چنانکه گوید:

از تو تا مقصود چندان منزلی در پیش نیست یکقدم بر هر دو عالم نه که گاهی بیش نیست

و یا شریعت و طریق که چون آن دو را به کار بندد به حقیقت رسد یا عالم شهود و غیب، و یا عالم خلق و امر.

و بعضی حجاب را سه حجاب دانسته‌اند طبع و مثال و عقل، و عبور از این منازل را وقوف بر مطلوب شمرده‌اند.

و بعضی حجاب را چهار حجاب دانسته‌اند چنانکه از بایزید بسطامی نقل شده که گفت: روز اول دنیا را ترک کردم و روز دوّم

آخرت را ترک کردم و روز سوّم از ماسویّی الله گذشتم، و روز چهارم پرسیدند: ما تُرِيدُ؟ گفتیم: أُرِيدُ أَنْ لَا أُرِيدَ. و این اشاره

به همان مطلبی است که بعضی در تعیین منازل اربعه گویند، اوّل ترک دنیا، دوّم ترک عقبی. سوّم ترک مولی. چهارم ترک

ترک. و بعضی حجاب را پنج حجاب دانسته‌اند که آن را عوالم حضرات خمس گویند چنانکه در دعای منسوب به مولی

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارَدَ اسْت: اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ وَ قَلْبِي بِمُشَاهَدَتِكَ وَ رُوحِي بِمَعْرِفَتِكَ وَ

سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِءِ كَرَامِ

شرح مرحوم مولی جعفر کبوتر آهنگی درباره حُجُب پَنجگانه وارده در دعای منسوب به امیرالمومنین علیه السلام

و در شرح آن مرحوم حاج مولی جعفر کبوتر آهنگی گوید:

و کَلِّياتُ هَذِهِ الْمَرَاتِبِ مُنْخَصِرَةٌ فِي خَمْسِ اثْنَانِ مِنْهَا مَنْسُوبَتَانِ إِلَى الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ ثَلَاثٌ مَنْسُوبَةٌ إِلَى الْكَوْنِ، وَ تَسْمَى بِالْحَضْرَاتِ الْخَمْسِ الْكُلِّيَّةِ.

الاولی: حَضْرَةُ الْغَيْبِ الْمُطْلَقِ وَ يُسَمُّونَهَا أَيْضاً «غَيْبَ الْغُيُوبِ» وَ «عَيْنَ الْجَمْعِ» وَ «حَقِيقَةَ الْحَقَائِقِ» وَ مَقَامَ «أَوْ أَدْنَى» وَ «غَايَةَ الْغَايَاتِ» وَ «نَهَائَةَ النَّهَائَاتِ».

الثانية: حَضْرَةُ الْأَسْمَاءِ وَ يُسَمُّونَهَا «حَضْرَةَ الصِّفَاتِ وَالْجَبْرُوتِ» وَ «بِرِزْخِ الْبِرَازِخِ» وَ «بِرِزْخِيَّةِ أَوْلَى» وَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ «وَ قَابَ قَوْسَيْنِ» وَ «مُحِيطَ الْأَعْيَانِ» وَ فِيهَا يَظْهَرُ الْحَقُّ بِالْأَلُوْهِيَّةِ، وَ تَكُونُ لِلْأَعْيَانِ فِيهَا ثُبُوتٌ عِلْمِيٌّ فَهِيَ ظَاهِرَةٌ لِلْعَالَمِ بِهَا، لِأَنَّ نَفْسَهَا وَ مِثَالَهَا فَيَعْمُهَا اسْمُ الْغَيْبِ.

الثالثة: حَضْرَةُ الْأَفْعَالِ وَ يُسَمُّونَهَا «عَالَمَ الْأَرْوَاحِ» وَ «عَالَمَ الْأَمْرِ» وَ «عَالَمَ الرَّبُّوبِيَّةِ» وَ «غَيْبَ مُضَافٍ» وَ «غَيْبَ بَاطِنٍ» وَ فِيهَا يَظْهَرُ الْحَقُّ بِالرَّبُّوبِيَّةِ.

الرابعة: حَضْرَةُ الْمِثَالِ وَ الْخِيَالِ وَ فِيهَا يَظْهَرُ بِصُورٍ مُخْتَلَفَةٍ دَالَّةٌ عَلَى حَقَائِقَ وَ مَعَانٍ.

الخامسة: حَضْرَةُ الْحِسِّ وَالْمُلْكِ وَ فِيهَا يَظْهَرُ بِصُورٍ مُتَعَيِّنَةٍ كَوْتِيَّةٍ وَ هُوَ «الْعَالَمُ الْمَحْسُوسُ» وَ فِي الثَّلَاثَةِ الْآخِرَةِ يَكُونُ لِلْأَعْيَانِ ظُهُورٌ لِأَنَّ نَفْسَهَا وَ لَامِثَالِهَا عِلْمًا وَ وَجْدَانًا.

حج پَنجگانه در صلوات ابن عربی بر رسول اکرم

و نیز محیی الدین عربی در صلوات خود بر خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گوید:

اللَّهُمَّ أَفْضُ صَلَوةٍ صَلَوَاتِكَ وَ سَلَامَةٌ تَسْلِيمَاتِكَ عَلَى أَوَّلِ التَّعْيِنَاتِ الْمُفَاضَةِ مِنَ الْعَمَاءِ الرَّبَّانِيِّ وَ آخِرِ التَّنَزُّلَاتِ الْمُضَافَةِ إِلَى النَّوْعِ الْإِنْسَانِيِّ الْمُهَاجِرِ مِنْ مَكَّةَ كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ ثَانِيٌ إِلَى مَدِينَةٍ وَ هُوَ الْآنَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ كَانَ، مُحْصَى عَوَالِمِ الْحَضْرَاتِ فِي وُجُودِهِ «وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ».

و بعضی این عوالم را به عوالم طبع و مثال و روح و سرّ و ذات تعبیر فرموده اند چنانکه در انواع و اقسام مکاشفات به آن اشاره خواهد شد. و بعضی حجابها را هفت حجاب دانسته اند و مراد از «أَرْضِينَ سَبْعَ» را حجابهای مادّی و ظلمانی و مراد از «سَمَوَاتِ سَبْعَ» را حجابهای نورانی و ملکوتی دانسته اند. و آن را عبارت از عالم حسّ و مثال و عقل و سرّ و سرّ مستسرّ و سرّ مَقْنَعٌ بِالسَّرِّ وَ ذَاتٌ گویند. و در روایات نیز تعبیر به هفت حجاب وارد شده است.

و بعضی عوالم را ده عالم شمرده‌اند چنانکه وارد است که ایمان دارای ده جزء است و سلمان فارسی هر ده جزء را دارا بود. و مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی (علیه الرحمه) در «أوصاف الاشراف» منازل را به شش مرحله تقسیم فرموده و پنج مرحله اول را هر یک به شش قسمت توزیع فرموده و با منزل آخر که فقط برای آن یک مرحله ذکر فرموده است مجموعاً عوالم را به سی و یک عالم رسانیده است.

ذکر روایات راجع به حجب راه

و بعضی حجابها را به هفتاد حجاب رسانیده‌اند چنانچه در ج ۶ «بحار الانوار» ص ۳۹۳ از «کشف الیقین» با اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است راجع به معراج آن حضرت... الی أن قال صلی الله علیه وآله وسلم: فَتَقَدَّمْتُ فَكَشَفَ لِي عَنْ سَبْعِينَ حِجَابًا.

و بعضی حجابها را به یکصد شمرده‌اند چنانکه خواجه عبدالله انصاری در «منازل السائرین» منازل را به ده عدد و هر یک را به ده جزء تقسیم نموده و مجموعاً یکصد منزل بیان فرموده است. و البته مجموع این یک صد منزل یکصد اسم خداست یکی از آنها مخزون و مکنون است و نود و نه عدد از آن معلوم است. و لذا در بسیاری از روایات خاصه و عامه وارد است که خداوند نود و نه اسم دارد.

ففى التوحید و الخصال مُسنداً عن سلیمان بن مهران عن جعفر بن محمد عن آبائه عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا مَن أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

قال الصّدوق فى الخصال بعد عدّ هذه الاسماء واحداً بعد واحدٍ: وَ قَدْ رَوَيْتُ هَذَا الْخَبَرَ مِنْ طَرُقٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ أَلْفَاظٍ مُخْتَلِفَةٍ.

و نیز در توحید مسنداً عن الهروى عن الرضا عن آبائه عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْمًا مَن دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَن أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

و نیز در توحید مسنداً از أبوهریره روایت شده است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا - إِنَّهُ وَ تَرِيحُ الْوَتْرِ - مَن أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

و در بعضی از روایات برای خدا سیصد و شصت و یک اسم معین فرموده‌اند چنانچه در ج ۱ «اصول کافی» ص ۱۱۲ مسنداً از ابراهیم بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحُرُوفِ غَيْرَ مَنْصُوبٍ وَ بِاللَّفْظِ غَيْرَ مَنْطِقٍ وَ بِالشَّخْصِ غَيْرَ مُجَسَّدٍ وَ بِالتَّشْبِيهِ غَيْرَ مُصَوِّفٍ وَ بِاللُّونِ غَيْرَ مَصْنُوعٍ، مَنَعَى عَنْهُ الْاِقْطَارُ، مَبْعَدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ، مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسٌّ كُلُّ مُتَوَهِّهِمْ، مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مَسْتُورٍ، فَجَعَلَهُ كَلِمَةً

تَامَةً عَلَى أَرْبَعَةٍ أَجْزَاءٍ مَعًا لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخِرِ، فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَافَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا، وَ حَجَبَ مِنْهَا وَاحِدًا، وَ هُوَ الْإِثْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ. فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ الَّتِي ظَهَرَتْ. فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. وَ سَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَرْبَعَةً أَرْكَانَ فَذَلِكَ إِنَّا عَشَرَ رُكْنًا. ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ اسْمًا فَعِلًّا مَنْسُوبًا إِلَيْهَا فَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ... إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تَبْتِمَ ثَلَاثِمِائَةً وَ سِتِّينَ اسْمًا فِيهَا نِسْبَةٌ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ... وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى).

و بعضی حُجُب را هزار گرفته‌اند کما آنکه اسماء خدا را هزار دانسته‌اند.

و بعضی به هفتاد هزار تصریح کرده‌اند چنانچه در ج ۶۱ «بحار الانوار» ص ۳۹۵ از «کشف الیقین» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که:

وَ وَصَلْتُ إِلَى حُجُبِ رَبِّي دَخَلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ بَيْنَ كُلِّ حِجَابٍ إِلَى حِجَابٍ مِنْ حُجُبِ الْعِزَّةِ وَ الْقُدْرَةِ وَ الْبِهَاءِ وَ الْكِرَامَةِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ وَ النُّورِ وَ الظُّلْمَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْكَمَالِ، حَتَّى وَصَلْتُ إِلَى حِجَابِ الْجَلَالِ.

بازگشت به فهرست تعلیقات

[۱۰۷] - ذکر روایات "طلب العلم فریضه علی کل مسلم"

بدانکه روایت «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» از روایات مشهوره و مستفیضه است ولیکن با لفظ «مسلمه» عطف بر لفظ مسلم فقط در چند مورد معدودی مرفوعاً روایت شده است.

أَوَّلُ دَرِ «مَصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ» دَرِ دُو مَوْرِدٍ: یَکِی دَرِ بَابِ سَوْمٍ کَه فَرْمُودَه اسْت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛ وَ هُوَ عِلْمُ النَّفْسِ. وَ دِیْگَرِی دَرِ بَابِ شِصْتِ وَ دَوْمٍ کَه فَرْمُودَه اسْت: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛ أَيْ عِلْمُ التَّقْوَى وَ الْيَقِينِ. دَوْمٌ دَرِ مَقْدَمَةِ كِتَابِ «مَعَالِمِ الْأَصُولِ» کَه از کَلِیْنِی رَوَايَتِ مِی نَمَايَدِ وَ لِي مَعْلُومِ نِیْسْت کَه اِیْنِ لَفْظِ رَا نَسَاخَ اِضَافَه كَرْدِه اِنْدِ یَا بَه خَطِّ خُودِ صَاحِبِ الْمَعَالِمِ بُوْدَه اسْت زِیْرَا دَرِ نَسَخَه هَايِ «كَافِي» بَدُونِ لَفْظِ «مَسْلَمَةٌ» رَوَايَتِ شُدِه اسْت. سَوْمٌ دَرِ ج ۱ ص ۴ از «مَحْجَةُ الْبِيضَاءِ» از غَزَالِي نَقْل كَرْدِه اسْت گَر چِه دَر خُودِ «أَحْيَاءُ الْعُلُومِ» ج ۱ ص ۳ از اِیْنِ لَفْظِ خَالِي اسْت.

چهارم روایتی است که در ج ۱ «بحار الانوار» ص ۵۷ از «غوالی اللثالی» نقل کرده است که: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ.

پنجم در صفحه اول از مقدمه تفسیر «مجمع البیان» گوید: و قد صحَّ عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَا رَوَاهُ لَنَا الثَّقَاتُ بِالْإِسَانِ الصَّحِيحَةَ مَرْفُوعاً إِلَى إِمَامِ الْهَدْيِ وَكَهْفِ الْوَرَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ سَيِّدِ عَنِ سَيِّدٍ وَ إِمَامٍ عَنِ إِمَامٍ إِلَى أَنْ اتَّصَلَ بِهِ عَلَيْهِ وَآلَهُ السَّلَامُ إِنَّهُ قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ - الْحَدِيثِ.

و اما طرق دیگر از این روایت از لفظ «مسلمه» خالی است چنانکه در همین جلد از کتاب «بحار» در ص ۵۵ از «امالی» شیخ با اسناد خود از حضرت رضا از پدرانیش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ... الْحَدِيثِ. و ظاهراً متن این روایت متن همان روایتی است که از تفسیر «مجمع البیان» آوردیم ولیکن در آنجا با عطف کلمه وَ مُسْلِمَةٍ آمده است و در اینجا بدون عطف.

و در ص ۵۶ از «امالی» شیخ با سند مجاشعی از حضرت صادق از پدرانیش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده‌اند. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.

و در همین صفحه از «بصائر الدرجات» روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. أَلَاءَ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ بُغَاءَ الْعِلْمِ.

و در همین صفحه از «بصائر الدرجات» ایضاً نقل می‌کند از حضرت صادق علیه السلام قال أمير المؤمنين عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.

و ایضاً در ص ۱۴ از «روضه الواعظین» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند، قال: الشَّخِصُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. إِنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ...

و ایضاً در ص ۵۱ از «روضه الواعظین» از رسول الله روایت می‌کند که فرمود: اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ، فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.

باری با آنکه در این روایات لفظ «مسلمه» نیامده است ولیکن به طور مُسَلِّمٍ مراد زندهای مسلمان نیز هستند، چون لفظ «مسلم» برای جنس آمده است در مقابل کافر، نه آنکه مراد مرد مسلمان باشد در قبال زن مسلمان و البته در این قسم تعبیر که جنس مراد است نظر به تذکیر ندارد چنانکه در اشباه و نظایر آن که احکام شریعت را بر موضوع جنس آورده است همین

معنی مراد است. مثل آنکه می فرماید: الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ يَا أَنْكَهَ مِی فَرْمَايِد: الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ که نظر به تمام افراد جنس مسلمان و مهاجر است بدون مدخلیت ذکوریت و انانیت.

[۱۰۸] - روایات در نکوهش عمل بدون علم

این حدیث را در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۶۴ از «امالی» صدوق، از طلحه بن زید نقل می کند، و نیز از «محاسن» نقل می کند. و در ص ۶۵ روایت می کند از «مجالس» مفید با اسناد خود از موسی بن بکر عمن سمع ابا عبدالله علیه السلام قال: الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى السَّرَابِ بِقِيَعِهِ لَا يَزِيدُ سُرْعَةَ سَيْرِهِ إِلَّا بُعْدًا.

و نیز در همین صفحه از «نهج البلاغه» آورده است که قال أمير المؤمنين عليه السلام بعد كلام له: فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ. فَلْيَنْظُرْ نَاطِرُ أَسَائِرٍ هُوَ أَمَا رَاجِعٌ؟

و نیز در همین صفحه از «محاسن» برقی از ابن فضال عمّن رواه از حضرت صادق از پدران ایشان علیهم السلام نقل می کند که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ.

[۱۰۹] - تقسیم چهارگانه سفرهای الهیه و اینکه عشق و مستی مختص سفر اول است

بدانکه اساطین معرفت از عرفاء شامخین سفرهای الهیه را به چهار سفر تقسیم نموده اند. ملا صدرا شیرازی (قدّه) در اوّل کتاب «اسفار» ج ۱ ص ۱۳ گوید:

وَأَعْلَمُ أَنَّ لِلسَّلَاكِ مِنَ الْعُرْفَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ اسْفَارًا أَرْبَعَةً.

أَحَدُهَا السَّفَرُ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ.

وَ ثَانِيهَا السَّفَرُ بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ.

وَ السَّفَرُ الثَّلَاثُ يُقَابِلُ الْأَوَّلَ لِأَنَّهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ بِالْحَقِّ.

وَالرَّابِعُ يُقَابِلُ الثَّانِيَّ مِنْ وَجْهِ لَأَنَّهُ بِالْحَقِّ فِي الْخَلْقِ.

و چون عشق و مستی در سلوک فقط در سفر اوّل است و در بقیه اسفار دیگر آن جوش و خروش نیست بلکه در بعضی از مراحل آن طمانینه و سکینه و قرار است بنابراین شعر خواجه حافظ:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باشد

راجع به نسبت اوّل است به سه سفر دیگر.

بیان مرحوم حاجی سبزواری قدس سره و مرحوم آقا محمدرضا قمشه‌ای درباره سفرهای چهارگانه

مرحوم حاجی سبزواری «قدّه» در ص ۱۸ از ج اول از اسفار در حاشیه خود راجع به اسفار اربعه بیانی دارد که ماحصل آن را در اینجا می‌آوریم:

قَالَ الشَّيْخُ الْمُحَقِّقُ كَمَالُ الدِّينِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الْكَاشِي (قدّه): «السَّفَرُ هُوَ تَوَجُّهُ الْقَلْبِ إِلَى الْحَقِّ تَعَالَى، وَ الْاسْفَارُ أَرْبَعَةٌ:

الاول: هُوَ السَّيْرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَنَازِلِ النَّفْسِ إِلَى الْوَصُولِ إِلَى الْإِفْقِ الْمُبِينِ، وَ هُوَ نَهَايَةُ مَقَامِ الْقَلْبِ وَ مَبْدَأُ التَّجَلِّيَّاتِ الْإِسْمَائِيَّةِ.

الثاني: هُوَ السَّيْرُ فِي اللَّهِ بِالِاتِّصَالِ بِصِفَاتِهِ وَ التَّحَقُّقِ بِأَسْمَائِهِ إِلَى الْإِفْقِ الْإِعْلَى وَ نَهَايَةُ الْحَضْرَةِ الْوَاحِدِيَّةِ.

الثالث: هُوَ التَّرَقُّيُّ إِلَى عَيْنِ الْجَمْعِ وَ الْحَضْرَةِ الْإِحْدِيَّةِ وَ هُوَ مَقَامُ قَابِ قَوْسَيْنِ مَا بَقِيَ الْإِثْنَيْنِيَّةُ، فَإِذَا ارْتَفَعَ فَهُوَ مَقَامُ «أَوْ

أَدْنَى»، وَ هُوَ نَهَايَةُ الْوَلَايَةِ.

الرابع: السَّيْرُ بِاللَّهِ عَنِ اللَّهِ لِلتَّكْمِيلِ وَ هُوَ مَقَامُ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ الْفَرْقِ بَعْدَ الْجَمْعِ.

و سپس مرحوم سبزواری (قدّه) برای مرتبه‌های احدیت و واحدیت و معنای قلب و روح و معنای عوالم سبعة در نزد عرفاء که به

تفسیر او مقام طبع و نفس و قلب و روح و سرّ و خفیّ و اخفیّ است توضیحاتی داده است.

و در حاشیه ص ۲۱ ج ۱ از اسفار، مقام فناء فی الله را به مراتبی تقسیم نموده و به محو و طمس و محقّ مرتّب ساخته است

و گوید: المحو فناء أفعال العبد فی فعل الحقّ تعالی. و الطمس فناء صفاته فی صفته. و المحقّ فناء وجوده فی وجوده.

لیکن مرحوم آقا محمد رضا قمشه‌ای راجع به کیفیت مراتب فنای به ترتیب دیگری بیان کرده است. او در حاشیه اسفار ج ۱

ص ۱۳ به بعد مطالبی دارد که محصلش اینست:

سفر اول که از خلق به سوی حقّ است به رفع حجابهای ظلماتیه و نورانیّه است و حجب ظلماتیه متعلّق به نفس و حجب

نورانیّه متعلّق به قلب و روح است که باید سالک از انوار قلبیه و اضواء روحیه بگذرد، و از مقام نفس به قلب و از قلب به روح

و از روح به مقصد اقصی حرکت کند؛ پس عوالم میان سالک و حقیقت او سه عالم است و تمام حجابهای که در اخبار بیان

شد یا در لسان بزرگان آمده همه راجع به این سه حجابست.

وقتی این سه حجاب برداشته شد و این سه عالم یعنی نفس و قلب و روح طی شد سالک به مقام معرفت جمال حق می‌رسد

و ذات خود را در حق فانی می‌کند و لذا اینجا را مقام فناء در ذات گویند و در اینجا سه مقام سرّ و خفیّ و اخفیّ

که در سفر دوّم می‌باشد و گاهی در مقام روح به عقل تعبیر کرده‌اند و نظراً الی تفصیل شهود المعقولات، مقام عقل را غیر از

روح گرفته‌اند و بنابراین مجموع مقامات در سفر اوّل و دوّم هفت مقام است: مقام نفس، مقام قلب ۷ مقام عقل، مقام روح، مقام سرّ، مقام خفیّ، و مقام اخفیّ.

و این هفت مقام مراتب و لاء و بلاد عشق است که مولوی رومی فرموده:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

و چون سالک از مقام روح بگذرد و جمال حقّ بر او متجلی گردد و خود را در ذات حق فانی کند سفر اوّل او به پایان رسد و وجود او حقّانی می‌گردد و محو بر او عارض می‌شود و به مقام ولایت می‌رسد و از موقف ذات که مقام سرّ است شروع می‌کند در سفر دوّم و یک یک در کمالات سیر می‌کند تا آنکه جمیع کمالات حق را مشاهده و خود را در تمام اسماء و صفات فانی می‌بیند فیه یسمع و به یبصر و به یمشی و به یبطش.

و سرّ، مقام فناء در ذات و خفیّ که عالی‌تر است مقام فناء در صفات و اسماء و افعال است و مقام اخفیّ مقام فناء از دو فناء ذات و صفت است که آخرین مرحله سفر ثانی است.

و ان شئت قلت: السّر فناء ذاته و هو منتهی السفر الاول و مبدأ السفر الثانی. و الخفاء هو الفناء فی الالوهیة. و الاخفی هو الفناء عن الفتائین فیتمّ دائرة الولاية و ینتهی السفر الثانی و ینقطع فناؤه و یأخذ فی السفر الثالث.

پس سفر اوّل عبور از عالم ناسوت و ملکوت و جبروت، و سفر دوّم عبور از عالم لاهوت است. اما سفر سوّم و سفر از حق به سوی خلق بالحق عالی‌تر از سفر دوّم است یعنی سُکر و محو از بین می‌رود و با وجود فناء در حق و صفات حقّ و فناء از فناء، سالک در مقام افعال سلوک می‌کند و با صَحْو تامّ باقی به بقاء حقّ می‌گردد و تمام عوالم جبروت و ملکوت و ناسوت را باعیانها و لوازمها مشاهده می‌کند و از معارف ذات و صفات و افعال خبر می‌دهد.

بیان مرحوم حکیم علامه نوری راجع به کیفیت اسفار اربعه

مرحوم حکیم علاّمه میرزا حسن نوری فرزند حکیم الهی ملاً علی نوری در ص ۱۶ و ص ۱۷ از ج ۱ اسفار در حاشیة خود راجع به کیفیت اسفار اربعه مطلبی ساده و در عین حال روشن و تا اندازه‌ای قابل فهم برای عامه بیان می‌کند که محصلش اینست.

«انسان تا وقتی که در سلوک علمی و نظری قدم نگذارده است، دائماً مشاهده کثرت را می‌کند و از مشاهده وحدت غافل است؛ و کثرت در این حال حاجب از وحدت است.

و چون سلوک علمی می‌کند و از آثار به دنبال مؤثر و از موجودات به دنبال صانع می‌رود کثرت شیئاً فشیئاً مضمحل شده و تبدیل به وحدت صرفه حقه حقیقه می‌گردد به طوریکه ابدأً کثرت را نمی‌بیند و نظر به اعیان موجودات نمی‌کند و غیر از وحدت چیزی مشاهده نمی‌نماید؛ در این حال وحدت حاجب کثرت است و يستغرق فی مشاهدتها عن مشاهدتها. منزله این منزل در سلوک حالی منزله سفر اول است برای سالک عارفی که ملاً صدرا در کتاب بیان فرموده، و آن سفر از خلق است به سوی حق؛ اى من الكثرة الى الوحدة.

و زمانی که به عالم وحدت رسید و از مشاهده کثرت محجّب شد با سلوک علمی از ذات حق استدلال می‌کند در اوصاف حق و اسمائه و افعاله مرتبه بعد مرتبه؛ و این مرتبه به منزله سفر دوم است در سلوک حالی که سفر فی الحق است بالحق. اما فی الحق فلکون هذا السفر فی صفات الحق و اسمائه و خواصه. و اما کونه بالحق فلان السالك حينئذ متحقق بحقیقه الحق و خارج عن انيته و انيته جميع الكثرات و الاعیان فإن فی ذاته و صفاته و اسمائه.

و در اینجا چه بسا صدر سالک منشرح گردد و عقده از زبانش گشوده شود و ملاحظه وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت بنماید و هیچیک از این دو حاجب دیگری نباشند و جامع هر دو نشأتین گردد، و برزخ بین مقامین شود؛ و قابلیت تعلیم ناقصین را پیدا کند و مرشد ضعفاء العقول و النفوس گردد.

و منزله این مرتبه از سلوک حالی و عملی منزله سفر سوم است که از حق است به سوی خلق بالحق. و از این مرحله یک مرحله بالاتر دیگری نیز هست و بسیار ادق و اتقن و اکمل است از این مرحله؛ و آن استدلال از وجود حق و وجود غیر حق به حق است به طوری که در برهان، واسطه برای وجود او وجود غیر او نباشد.

و این را به برهان «لم» و طریقه «صدیقین» تسمیه نموده‌اند.

و این مرتبه به منزله سفر چهارم است که فی الخلق است بالحق.

و همین طور که ملاحظه می‌شود ایشان بین ترقیات علمیّه و نظریّه در حکمت الهیه و بین سیر و تکامل مقامات عرفانیّه عملیه تنظیم نموده و مراتب سلوک عملی اهل معرفت را به مراتب استدلالات برهانیه بر وجود حق جلّ و عزّ تشبیه نموده‌اند. غالب ناله‌ها و زاری‌ها و انقلاب‌های سالکین راه خدا در سفر اول است که جذبات الهیه آنان را دریافته و به حریم قدس خود می‌کشاند.

اما در سفر دوم ممتحصّ در تماشای جمال احدیت در مظاهر عالم امکان است و شاید راجع به این مقام باشد آنچه را که

حاجّ ملاً هادی سبزواری (قدّه) چنانکه در لغت نامه دهخدا در جلد (س) ص ۲۳۷ آمده سروده است:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

ز فغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان

سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست

نه همین از غم او سینه ما صد چاک است

داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست

موسئی نیست که دویّ انا الحقّ شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

چشم ما دیده خفاش بود و نه ترا

پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست

تطبیق برخی مضامین دعای حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عرفه با مقامات حاصل در سفر سوم و چهارم از سلوک

الی الله تعالی

و شاید راجع به بعضی از مقامات سفر سوّم و چهارم باشد آن فقراتی را که سیّد اجلّ علی بن طاووس رضوان الله علیه در

کتاب «اقبال» از حضرت سیّد الشهداء علیه السلام روایت کرده است که در ذیل دعای روز عرفه در عرفات به پیشگاه

مقدّس حضرت احدیّت عرضه داشته اند و از جمله اینست:

إِلَهِي إِنِّي اخْتِلافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ مَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءِ وَالْيَاسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ...
كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟ أَيْ كَيْفَ لِنَغْيِرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟
مَتَى غَبْتِ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟ وَ مَتَى يَعُدَّتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؛ عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ
عَلَيْهَا رَقِيبًا وَ خَسِرَتْ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَنْلُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا.

[۱۱۰] - احادیث راجع به رفق و مدارا

این حدیث در «اصول کافی» ج ۲ ص ۴۷ وارد است: إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَالرَّفْقُ أُخُوهُ
وَالْبِرُّ وَالِدُهُ.

و در «بحار» ج ۱۷ ص ۱۸۴ از «تحف العقول» آورده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ،
وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ، وَالصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ، وَالرَّفْقُ أُخُوهُ وَاللَّيْنُ وَالِدُهُ. (تحف العقول ص ۳۶۱).

و در «تحف العقول» ص ۵۵ از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و در «بحار» ج ۱۷ ص ۱۱۱ از امیر المؤمنین علیه
السلام با ادنی اختلافی در لفظ آورده است.

[۱۱۱] - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۸۷ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب اخلاق ص ۱۷۳ از حضرت صادق

علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده است که فرمود:

يَا عَلِيُّ إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ. وَلَا تَبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ (ف) إِنَّ الْمُنْبِتَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى وَلَا أَرْضًا قَطَعَ. فَأَعْمَلْ عَمَلًا مَنْ يَرْجُوا أَنْ يَمُوتَ هَرَمًا. وَاحْذَرْ حَذَرَ مَنْ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَمُوتَ غَدًا.

و نیز حدیث شریف دیگری در «سفینة البحار» ج ۲ ص ۱۱۳ در ماده «عَبَدَ» از «کافی» نقل می کند که: عنه (أی عن أبی جعفر علیه السلام) عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّأِيبِ الْمُنْبِتِ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى.

و سپس می فرماید:

بیان: الإیغال: السیر الشدید یرید صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سِرَّ فِيهِ بِرَفْقٍ. وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الإيغال هُنَا مُتَعَدِّيًا أَيْ أُدْخِلُوا النَّاسَ بِرَفْقٍ. فَانَّ الوغول الدُّخول فِي الشَّيْءِ. وَ الْمُنْبِتُ: الَّذِي انْقَطَعَ بِهِ فِي سَفَرِهِ وَ عَطَبَتْ رَاحِلَتُهُ، مِنَ الْبِتِّ وَ هُوَ الْقَطْعُ. انتهی موضع الحاجة.

واصل این حدیث در ج ۲ «کافی» ص ۸۶ بوده، و در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب اخلاق ص ۱۷۲ از کافی روایت می کند. و نیز در «المجازات النبویة» ص ۱۷۴ سید رضی (ره) روایت می کند که قال:

إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تَبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ فَإِنَّ الْمُنْبِتَ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى.

[۱۱۲] - این حدیث را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۸۶ در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب اخلاق ص ۱۷۳ از «کافی» با سند متصل خود از حفص بن البختری از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است.

[۱۱۳] - این روایت را در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب اخلاق ص ۱۷۴ از «کافی» از علیّ از پدرش از حمّاد از حرّیز از زراره روایت کرده است. (کافی ج ۲، ص ۸۲)

و در ج ۳ «فروع کافی» ص ۲۷۴ از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حمّاد از حرّیز.

و در «بحار الانوار» ج ۱۵ اخلاق ص ۱۷۳ از «سرائر» از حرّیز از زراره بدین طریق روایت کرده است که قال أبو جعفر علیه السلام: اعْلَمُ أَنَّ أَوَّلَ الْوَقْتِ أَبَدًا أَفْضَلُ. فَعَجِّلْ بِالْخَيْرِ مَا اسْتَطَعْتَ. وَ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِنَّ قَلَّ.

[۱۱۴] - احادیث راجع به محاسبه نفس

این حدیث را در «بحار الانوار» ج ۱۵ که در اخلاق است ص ۴۰ از «مجالس» شیخ مفید و از «امالی» شیخ طوسی رضوان الله علیه روایت کرده است، به اسناد متصل خود از حفص از حضرت ابی عبدالله علیه السلام قال: **الَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا، فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مَقَامُ أَلْفِ سَنَةٍ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ).** و در «امالی» شیخ ج ۱ ص ۳۴ و ص ۱۰۹ أيضاً وارد است.

[۱۱۵] - این حدیث را در «کافی» ج ۲ از اصول ص ۴۵۳ آورده است. با اسناد متصل خود از ابراهیم بن عمر الیمانی عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال: **لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ، وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ.**

و چون این حدیث یک فقره از فقرات وصیّتی است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ضمن وصیّت بسیار طویل و مفصل خود به هشام بن الحکم کرده‌اند لذا این فقره نیز در ضمن آن وصیّت در «تحف العقول» ص ۳۸۳ و در ج ۱ «بحار الانوار» ص ۴۳ از «تحف العقول» وارد شده است. و راجع به لزوم و وجوب محاسبه نفس (آیه ۱۸ سوره حشر) صریحاً دلالت دارد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.**

[۱۱۶] - ظاهراً مراد از شیخ همان اوستاد عام و عطف، عطف تفسیر است و مفتیان او فقهاء شریعت هستند.

یا آنکه مراد از شیخ کسی است که تربیت سالک به امر اوستاد عام به او سپرده شده است کما آنکه چنین متداول و مرسوم بوده که طالبی که به اوستاد عام برای پیمودن راه خدا مراجعه می نمود اوستاد عام تربیت دوران مقدماتی او را به دست یکی از شاگردان محوّل می نمود و بعد از تربیت و بروز استعداد و قابلیت به دست خود اوستاد عام دوران را طی می نمود.

حکایت مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی قدس سره در تربیت شاگرد

نقل است که مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رضوان الله علیه مدّت چهارده سال ملازم جمال الاولیاء و العرفاء مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی رضوان الله علیه بوده‌اند. مرحوم حاج میرزا جواد آقا می فرمودند: که روزی اوستاد به من فرمود تربیت (فلانکس) به عهده شما است. و آن شاگرد بسیار همّتی عالی و سعی بلند و رّسا داشت شش سال در مراقبت و مجاهدت دوران مقدماتی تجرّد را پیمود و قابلیت افاضه مقام تجرّد را پیدا نمود. خواستم به دست اوستاد بدین خلعت مخلّع گردد او را نزد اوستاد خود بردم عرض کردم: این آقا کار خود را انجام داده و مطلوب آنستکه به دست مبارک بدین فیض نایل آید.

مرحوم آخوند رضوان الله عليه با دست مبارک خود اشاره‌ای فرمودند و گفتند: تجرّد مثل این است. آن شاگرد می‌گوید: فوراً دیده شد که من از بدنم جدا شده‌ام و تمام بدن خود را در کنار خود به همان حال که بودیم مشاهده می‌نمودم.

[۱۱۷] - این ابیات را در «جامع الشواهد» ذکر کرده ولیکن «دیار لیلی» ضبط کرده و سراینده آن را مجنون قیس بن ملوّح عامری ذکر کرده است.

و نیز در دیوان مجنون قیس بن ملوّح عامری طبع طهران ۱۲۷۰ مذکور است.

و در «خزائن» نراقی ص ۲۴۷ نیز از مجنون عامری نقل کرده است که:

أَقْبَلُ أَرْضاً سَارَ فِيهَا جِمَالِهَا فَكَيْفَ بَدَارٍ حَلَّ فِيهَا جَمَالِهَا
وَ قَدْ كُنْتُ لَا أَرْضِي 'بِوَصْلِ مُقَطَّعٍ فَهَا أَنَا رَاضٍ لَوْ أَتَانِي خِيَالِهَا

[۱۱۸] - محبّت صفت است و محبوب موصوف و تا هنگامی که صفت باقی است سالک از تعینات نگذشته به مطلوب که فناء در ذات است نخواهد رسید و در این مرحله باید عنوان محبّت و محبّ و محبوب از بین برود و صفت بسوزد و نابود گردد.

ذکر طریقه احراقیه مرحوم قاضی قدس سره برای از بین بردن ریشه اغراض و نیّات نفسانی

نقل است که مرحوم قاضی رضوان الله عليه می‌فرمودند: که بهترین راه و سریعترین راه که برای از بین بردن اغراض و نیّتهای نفسانی که در سلوک راه خدا مؤثر باشد و حکم راه میان بُری که یکبارہ سالک را نجات دهد و از هر داعیه و انگیزه غیرالهی و بالاخره از صفت بیرون آورد احراق است و آن طریقه را قرآن مجید آموخته است. مثلاً کسی که به او مصیبتی وارد آید از موت اهل و فرزند یا غیر آنها به طرق مختلفی می‌توان خود را تسکین دهد مانند آنکه این اهل و فرزند ممکن بود در آتیه برای من ضرر داشته باشند یا در انجام خواسته‌های خود مرا خسته کنند یا آنکه دیگران نیز مانند من زن و فرزند خود را از دست داده و می‌دهند و نظائر آن.

ولی قرآن مجید می‌گوید: وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ یعنی همه چیز ملک مطلق خداست و انسان ابداً حقّی ندارد تا ادعای ملکیت کند بنابراین ملک ملک خدا بوده و مالک، هر گو نه تصرفی بخواهد - بدون چون و چرا - در ملک خود می‌کند. این طرز تفکر فوراً مصیبت زده را راحت می‌کند.

یا آنکه شخص بسیاری از چیزهای مادی و معنوی می‌خواهد و بدانها دست نمی‌یابد و لذا در اضطراب و تشویش بسر می‌برد چون به قرآن مراجعه کرد و دید که فقر او ذاتی است دیگر از نگرانی بیرون می‌آید و می‌فهمد که هر چیز نیز به او بدهند مال او نیست مال خدا است و او به فقر ذاتی خود باقی خواهد بود.

و در راه سلوک اگر بفهمد که نفس او را خدا طمّاع قرار داده و به هر مقام و مکرمتی طمع دارد و تا از این طمع نگذرد از این خواسته نفس عبور نکند به مقصود نخواهد رسید و این به آنستکه یکباره از تمام مشتتهیات نفسانیّه از مقام کرامت و درجات چشم‌پوشد و خود را از تمام نیّت‌ها و خواسته‌ها تهی کند در این وقت که ذهن از همه اغیار پاک شد جمال حضرت الهی تجلی خواهد نمود و چون این تفکر تمام نیّت‌ها و صفت‌های او را گوئی آتش می‌زند لذا این طریقه را احراق گویند.

[۱۱۹] - در «حیلۀ الاولیاء» ص ۳۶ از با یزید نقل کرده است که فرموده: الْجَنَّةُ لَا خَطَرَ لَهَا عِنْدَ الْمُحِبِّينَ وَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَحْجُوبُونَ بِمَحَبَّتِهِمْ. یعنی بهشت در نزد اهل محبت دارای اهمیّت و ارزشی نیست و اهل بهشت به علت علاقه و محبتی که به آن دارند از لقای خدا در حجابند و محبت آنها به غیر خدا که همان بهشت است حجاب آنها شده است. کتاب رساله سیروسلوک بحرالعلوم / قسمت هفتم: کم خوردن، کتمان سر، راه شناخت استاد، اقسام مکاشفات سیزدهم ، صمّت:

و آن بر دو قسم است: عامّ و مضاف ، و خاصّ و مطلق .

و اوّل عبارت است از حفظ لسان از زائد بر قدر ضرورت از کلام با ناس ، و اکتفاء در ضروری بأقلّ ما یُمْکِن . و این قسم سالک را در همه اوقات سلوک بلکه مطلقاً لازم است و آنچه در اخبار وارد است اشاره به این قسم است . چنانچه امام محمّد باقر علیه السّلام در حدیث ابی حمزه فرموده است: اِنَّمَا شِيعَتَنَا الْخُرُسُ . [۱۱۹] و این کلام ابی عبدالله علیه السّلام است که: الصّمّتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ [۱۲۰]، وَ فِيهِ رِضَا الرَّبِّ ، وَ هُوَ مِنْ اَخْلَاقِ الْاَنْبِيَاءِ وَ شِعَارِ الْاَصْفِيَاءِ .

و در حدیث بزنتی است از ابی الحسن الرضا علیه السّلام که:

الصّمّتُ بابٌ مِنْ اَبْوَابِ الْحِكْمَةِ ، وَ اِنَّهُ دَلِيلٌ كُلُّ خَيْرٍ... [۱۲۱]

به این سبب جماعتی از صحابه ، خصاء در دهان خود می‌گرفتند تا خود را به صمّت معتاد سازند . [۱۲۲]

و دوم: عبارت است از حفظ لسان از کلام با ناس ، بلکه خارج مطلقاً و آن از شرایط لازمه است در اذکار حصریه کلامیه

[۱۲۳].

و اما در اطلاقیات ضرور نیست اگر چه افضل است . و در صورت تعسر در حصریات یا عدم امکان ، ذکر را در اوقات متقاربه توزیع و در خلال آن از چهار چیز اجتناب نماید:

مخالطه با عوام ، و کثرت کلام ، و کثرت منام و کثرت طعام . [۱۲۴]

چهاردهم ، جوع و کم خوری:

و افضل آنست که باعث ضعف از سلوک نشود ، و احوال را مشوش ندارد . و آن نیز از جمله شروط مهمه است . و قول حضرت صادق: الْجُوعُ إِدَامُ الْمُؤْمِنِ وَ غِذَاءُ الرُّوحِ وَ طَعَامُ الْقَلْبِ ، [۱۲۵] بیان این مرحله است .

و افضل اصنافش صوم است و گاه آن لازم است ؛ چنانچه در شرائط بعضی از اذکار کلامیه می آید .
پانزدهم ، خلوت:

و آن بر دو قسم است: خلوت عام و خلوت خاص .

خلوت عام و آن را عزلت نیز گویند و آن عبارت است از کناره گیری از غیر اهل الله از مردمان سیما از (نِسوان و) طفلان و عوام و ارباب عقول ضعیفه و اهل عصیان و طالبین دنیا ، مگر به قدر حاجت و ضرورت ؛ و مصاحبت و مجالست با اهل طاعت منافی این خلوت نیست و مکان خاص در آن شرط نه .

و آنچه در اخبار معصومین وارد است مراد این قسم است چنانچه أبو عبدالله علیه السلام می فرماید: صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ مُتَحَرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ . فَيَأْتُوهُ لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً . [۱۲۶]

و فرمود فِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَ الْأَفْعَى ، فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا دَاءً ... و فرمود: مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا وَصِيٍّ إِلَّا وَاخْتَارَ الْعُزْلَةَ فِي زَمَانِهِ إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ أَوْ أَنْتَهَائِهِ . و فرمود: كُفُّوا أَلْسِنَتِكُمْ وَ الزَّمُوا بُيُوتَكُمْ . [۱۲۷]

و قضیه غار حراء بر این مطلب دال است . و کریمه: وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (سوره انعام ، آیه ۷۰) بدان ناطق است و این خلوت در همه حال راجح است .

و اما خلوت خاص ، پس اگر چه در جمیع عبادات و اذکار خالی از فضلی نیست و لکن در طائفه ای از اذکار کلامیه بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ طریقت شرط است . و مراد اهل اوراد از خلوت این قسم است . و شرط است در آن وحدت و دوری از محل ازدحام و غوغا و استماع صوت مشوش حال و حلیت مکان و طهارت آن - حتی السقف و الجدران - و باید گنجایش آن به قدر ذاکر و عبادت او باشد و بس . و قول عیسی و لَيْسَعَكَ بَيْنَكَ [۱۲۸] اشاره به آن است .

و بهتر آن است که یک در داشته باشد و روزن و فرجه نداشته باشد . و ذاکر را مندوب است که چون داخل آنجا شود بگوید:

رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّ اَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا. [۱۲۹]

پس بگويد:

بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ .

و دو رکعت نماز کند و بعد از حمد در رکعت اولی این آیه را بخواند .

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوْءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا . [۱۳۰]

و در رکعت دوّم:

رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ اِلَيْكَ اَلْمَصِيْرُ . [۱۳۱]

و باید در اینجا از برای ذکر بر روی زمین نشیند یا چیزی که از زمین بروید چون بوريا و حصیر . و در وقت نشستن مواجه

قبله نشیند به دو زانو یا متورکاً یا مربّعاً . و اهتمام در تطییر آنجا نماید سیّما بخورات لائقه .

شانزدهم ، سَهْر:

به قدری که طبیعت را طاقت باشد ، قوله تعالى: قَلِيْلًا مِّنْ اَلَيْلٍ مَا يَهْجَعُوْنَ . [۱۳۲]

هفدهم ، دوام طهارت:

هیجدهم ، مبالغه در تضرّع و ذلّت و مسکنت و خاکساری در درگاه ربّ العزّه .

نوزدهم ، احتراز از مشتتهیات به قدر استطاعت .

بیستم ، کتمان سرّ:

و این از اوجب شروط است ، و مشایخ طریقت و اساتید اذکار را در وصیّت به این شرط مبالغه بی نهایت است ، خواه در عمل

و اوراد ، و خواه در حالات و واردات حالیّه و مقامیّه ، و اندک تخلف و تجاوز از آن را مُخَلِّ مقصد و مانع مطلوب می شمردند .

و توریه در کلام و مخالفت عزم را در هنگام اشراف بر افشاء از لوازم می دانند وَاَسْتَعِيْنُوْا عَلٰى حَوَائِجِكُمْ بِالْكِتْمٰنِ بر این

مطلب دالّ است . [۱۳۳]

و از این راه سیّد اولیاء: علی علیه السّلام به میثم تمّار می فرماید:

وَ فِی الصَّدْرِ لُبٰنَاتٌ اِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِيْ

نَكَتَ الْاَرْضَ بِالْكَفِّ وَاَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّيْ

فَمَهْمَا تَبَّتْ الْاَرْضُ فَذَاكَ النَّبْتُ مِنْ بَدْرِيْ [۱۳۴]

و أبو عبدالله عليه السّلام فرموده:

مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْحَيَاءِ [۱۳۵] و فرمود:

أَمْرُنَا مَسْتُورٌ مُّقْنَعٌ بِالْمِيثَاقِ فَمَنْ هَتَكَ عَلَيْنَا أَذْلَهُ اللَّهُ. [۱۳۶]

و در حدیث ثمالی وارد است که:

وَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنِّي افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشَّيْءِ لَنَا بِيَعُضِ لَحْمٍ سَاعِدِي: النَّزْقُ وَ قِلَّةُ الْكِتْمَانِ. [۱۳۷]

و در حدیث سلیمان بن خالد است از حضرت صادق علیه السّلام که: إِنَّكُمْ عَلَى دِينٍ ، مَنْ كَتَمَهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَدَاعَهُ أَذْلَهُ

اللَّهُ. [۱۳۸]

جابر بن یزید گوید که: حضرت أبوجعفر محمد باقر علیه السّلام هفتاد هزار حدیث به من گفت که به هیچ کس نگفتم و

هرگز نخواهم گفت . و چون آن جناب از دنیا رفت دل من بسیار تنگ و گردن من به حمل آن احادیث گران شد ؛ به خدمت

أبوعبدالله علیه السّلام عرض کردم که چنین حالتی مرا است . فرمود: به صحرا رو و حفره‌ای حفر کن و سر خود را در آن

بیاویز و بگو محمد بن علی الباقر علیه السّلام چنین و چنان به من گفت و خاک بر روی وی کن . [۱۳۹]

بیست و یکم ، شیخ و اوستاد:

و این بر دو گونه است: استاد خاصّ و استاد عامّ .

استاد خاصّ آنستکه بخصوصه منصوص و مخصوص به اشاره و هدایت است که نبیّ و خلفای خاصّه اوست .

و استاد آن بود که به خصوص مأمور به هدایت نباشد و لکن داخل در عموم فاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (سوره

نحل آیه ۴۳) باشد . و سالک را در هیچ حالی چاره‌ای نیست از اوستاد خاصّ اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد . [۱۴۰]

چه آداب وطن را نیز او می‌آموزد و والی آن مملکت نیز او است .

و ضرورت عامّ در حال سلوک است ، بلکه در اواخر سلوک که حصول تجلیات ذاتیّه و صفاتیّه شد نیز همراهی او در کار ؛ و

آنچه از ارباب سلوک در باب آداب و ارادت خدمت شیخ ذکر کرده‌اند مراد استاد خاصّ است اگر چه در عامّ نیز واسطه قیام او

در هدایت مقام خاصّ به حسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت لازم است .

و آنچه اکثر می‌فهمند از توقّف سلوک بر شیخ آنستکه طلب سلوک بی‌راهنمائی شیخ و استاد و متابعت او صورت نبندد . و

این اگر چه چنین است و لکن مرحله دیگر نیز هست از این بالاتر ، چه مرافقت استاد خاصّ در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر

، چنانچه رمزی از آن بیاید ، از اهمّ شرایط و اعظم لوازم است و مرافقت استاد عامّ نیز سیّما از برای مبتدی اولی و آنسب .

و معرفت استاد خاصّ در بدو امر به طریقی است که در تحصیل ایمان اصغر گفت و در آخر خود را شناساند .

راه شناخت استاد عام

و اما استاد عامّ شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت او در خلاء و ملا و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او . و زینهار به ظهور خوارق عادات و بیان دقائق نکات و اظهار خفایای آفاقیه و حبایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات خود ، به متابعت او فریفته نباید شد ، چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ماء و نار و طیّ زمین و هوا و استحضار از آینده از امثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود و از این مرحله تا سرمنزل مقصود راه بی‌نهایت است [۱۴۱].

و بسی منازل و مراحل است ، و بسی راهروان این مرحله را طیّ کرده و از آن پس ، از راه افتاده و به وادی دزدان و ابالسه داخل گشته ، و از این راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری از امور حاصل ، بلکه از تجلیات صفاتیّه نیز پی به وصول صاحبش به منزل نتوان برد . و آنچه مخصوص واصلین است تجلیات ذاتیه است و آن نیز قسم ربانیّه‌اش ، نه روحانیّه [۱۴۲].

و از برای معرفت استاد و شیخ طریقه دیگر است که به آن اشاره می‌شود ، انشاء الله .

بازگشت به فهرست

بیست و دوّم ، ورد:

و آن عبارت است از اذکار و اوراد کلامیه لسانیّه‌ای چند که مفتّح ابواب راه و مُعین سالک است در عقبات و عوائق و مهمّات . و از شرائط و لوازم آن اذن استاد است و اجازه آن . و بی اذن او شروع در آن غیر مجوّز است ، چه آن حکم دوائی را ماند که یکی را نافع و یکی را مضرّ ، و زمانی دوا و زمانی سمّ است ، و مقداری از آن شفاء و مقداری مرض است . و همچنین وردی با وردی گاه مضرّ است و بدون آن نافع ؛ گاهی باشد که به زیادت عددی از آن یا نقصانش خواننده به خطر می‌افتد . بلی آنچه از استادان حاذق اذن عامّ داده‌اند اجازه عامّه در آن حاصل است .

اقسام ورد

و ورد بر چهار قسم است: قالبی و نفسی . و هر یکی یک اطلاقی است و یا حصری . و اهل سلوک را به قالبی اعتنائی

نیست [۱۴۳].

بیست و سوّم ، و بیست و چهارم ، و بیست و پنجم: نفی خواطر ، و فکر و ذکر است:

و این سه مرحله از مهمّات و سائل وصول است به مقصد بلکه ممتنع است وصول بدون آنها . و ایّتان به این مراحل امری است بس صعب و کاری است بس مشکل .

و غرضم نه آنستکه اصل عمل به آنها تعرّسّ دارد - اگر چه چنین است - بلکه مطلوبم آنست که این اودیّه ثلاثه اودیهای هستند بسی خطرناک و مراحلی هستند محلّ بیم عظیم و هلاکت دائمیه و شقاوت سرمدیه .

و اکثر کسانی که از راه افتادند و به هلاکت رسیدند به سبب این مراحل و مرحلتان سابقتان بر اینها بود . و لکن خطر این سه مرحله اکثر و اعظم و اشدّ است !

چه خطر مرحله سابقه ، اکثر فساد بدن و تعویق مهمّات است .

و خطر مرحله سابق بر آن و همچنین تقصیر در مرحله فقه جوارح و نفس ، بازماندن از مقصود و نرسیدن به مطلوب است ، مگر اینکه راجع شود خطا در آن به خطا در سه مرحله اخیره .

و خطر این مراحل ثلاث هلاکت ابدیه و شقاوت سرمدیه است . و آنچه شنیدی از عبادت اصنام و اوثان و گاو و کواکب و

آتش و حیوانات و مراتب غلوّ و الحاد و زندقه و اباحت و دعوی حلول و اتّحاد و امثال اینها همه از این مراحل برخاسته و

مصدر آنها یکی از اینها بوده ؛ چنانچه بدان اشاره خواهد رفت انشاء الله . و از آنچه در میان این مراحل اشاره می‌کنیم ذکیّ فطن را مفهوم خواهد بود .

پاورقی

[۱۱۹] روایت راجع به صمت

این روایت را در ج ۲ از «اصول کافی» ص ۱۱۳ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ قسمت اخلاق ص ۱۸۶ از «سرائر» و در ص ۱۸۸ از کافی با اسناد خود از ابن محبوب از عبدالله بن سنان از ابوحمزه نقل کرده است .

[۱۲۰] این روایت را در «مصباح الشریعه» ص ۲۰ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ قسمت اخلاق ص ۱۸۶ بدین کیفیت نقل

می‌کند که قال الصادق علیه السلام:

الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقَائِقِ مَاسَبِقِ وَجَفِّ الْقَلَمِ بِهِ ، وَ هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ رَاحَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَ فِيهِ رِضَا الرَّبِّ وَ تَخْفِيفُ الْحِسَابِ وَالصَّوْنُ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ . قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ سِتْرًا عَلَى الْجَاهِلِ وَ زَيْنًا لِلْعَالِمِ ، وَ مَعَهُ عَزْلُ الْهَوَى ' ، وَ رِيَاضَةُ النَّفْسِ ، وَ خَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ وَ زَوَالُ قَسْوَةِ الْقَلْبِ ، وَالْعِفَافُ ، وَالْمُرُوَّةُ وَالظَّرْفُ . فَأَعْلِقْ بِأَبِ لِسَانِكَ عَمَّا لَكَ مِنْهُ بُدٌّ ، لَا سِيَّمَا إِذَا لَمْ تَجِدْ أَهْلًا

لِلْكَلامِ ، وَالْمُسَاعَدَةِ فِي الْمُذَاكِرَةِ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ ، وَكَانَ رَبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ يَضَعُ قِرْطاساً بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ ثُمَّ يُحَاسِبُ نَفْسَهُ فِي عَشِيَّتِهِ ، مَالَهُ وَ مَا عَلَيْهِ وَ يَقُولُ: آه آه نَجَا الصَّامِتُونَ وَبَقِينَا . وَ كَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَضَعُ حِصَاةً فِي فَمِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا عَلِمَ أَنَّهُ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ وَ لَوْجَهُ اللَّهُ أَخْرَجَهَا مِنْ فَمِهِ . وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الصَّحَابَةِ كَانُوا يَتَنَفَّسُونَ تَنَفُّسَ الصُّعْدَاءِ وَيَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرْضَى ' . وَ إِنَّمَا سَبَبُ هَلَاكِ الْخَلْقِ وَ نَجَاتِهِمُ الْكَلَامُ وَ الصَّمْتُ ، فَطُوبَى لِمَنْ رَزَقَ مَعْرِفَةَ عَيْبِ الْكَلَامِ وَ صَوَابِهِ ، وَ عَلِمَ الصَّمْتَ وَ فَوَائِدَهُ ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شِعَارِ الْأَصْفِيَاءِ . وَ مَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ صُحْبَةَ الصَّمْتِ ، وَ مَنْ أَشْرَفَ عَلَى ' مَا فِي لَطَائِفِ الصَّمْتِ وَ اتَّمَنَّهُ عَلَى ' خَزَائِنِهِ كَانَ كَلَامُهُ وَ صَمْتُهُ كُلُّهُ عِبَادَةً وَ لَا يَطَّلِعُ عَلَى ' عِبَادَتِهِ إِلَّا الْمَلِكُ الْجَبَّارُ .

[۱۲۱] - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۱۱۳ و در «اختصاص» ص ۲۳۲ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ قسمت اخلاق ص ۱۸۴ از «قرب الاسناد» و «عیون اخبار الرضا» و «خصال» ، و در «کافی» ج ۲ ، ص ۱۱۳ با ادنی اختلافی در لفظ نقل کرده اند ، و ما روایت را طبق لفظ «کافی» می آوریم . قال ابوالحسن الرضا علیه السلام: مِنْ عِلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ . إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ .

[۱۲۲] - در «مصباح الشریعة» باب ۲۷ آورده است که: وَ كَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَضَعُ الْحِصَاةَ فِي فَمِهِ ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا عَلِمَ أَنَّهُ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ وَ لَوْجَهُ اللَّهُ أَخْرَجَهَا مِنْ فَمِهِ .

[۱۲۳] - شاید مراد این باشد که انسان در درون خود نیز ساکت باشد و از گفتگوی خود با ملک و از توجه به آرزوی خود خودداری نموده و بالمره از گفتگوی با غیر حق چشم بپوشند .

[۱۲۴] - مکتوب مرحوم آیه الحق آخوند ملاحسینقلی همدانی قدس سره به آقای سید علی ایروانی یکی از اساتید بنده برای حقیر نقل کردند که مرحوم آیه الحق آخوند ملاً حسینقلی همدانی رضوان الله علیه در مکتوبی که به آقای آقا سیدعلی ایروانی رحمه الله علیه در جواب نامه ، ایشان نوشته اند چنین مرقوم داشته اند:

عَلَيْكَ بِقَلَّةِ الْكَلَامِ وَقَلَّةِ الطَّعَامِ وَقَلَّةِ الْمَنَامِ وَتَبَدِيلِهَا بِذِكْرِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَامِ .

و این بیت چه خوب این آداب سلوک را به اختصار بیان کرده است:

صَمْتُ وَ جُوعٌ وَ سَهْرٌ وَ عُزْلَةٌ وَ ذِكْرٌ بِهِ دَوَامٌ
ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

[۱۲۵] - این حدیث جزئی از حدیث مروی است و تمام آن در «تحفه الملوك» مرحوم شیخ جعفر کشفی تقریباً در سُدس آخر کتاب آورده است و آن اینست:

مَا مِنْ شَيْءٍ أَضَرَ لِقَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْأَكْلِ وَ هِيَ مُورِثَةٌ شَيْئِينَ . قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَ هَيْجَانَ الشُّهُوَةِ . وَ الْجُوعُ إِدَامٌ لِلْمُؤْمِنِ وَ غِذَاءٌ لِلرُّوحِ وَ طَعَامٌ لِلْقَلْبِ وَ صِحَّةٌ لِلْبَدَنِ .

و اصل این حدیث در «مصباح الشریعة» باب چهل و یکم است که به همین عبارت با مختصر تغییری در لفظ آورده است و اسناد به حضرت صادق علیه السلام داده است .

[۱۲۶] - روایت حضرت صادق علیه السلام درباره عزلت

این چند فقره درباره عزلت متخذ از روایت مفصلی است که در «مصباح الشریعة» ص ۱۸ و «بحار الانوار» ج ۱۵ جزو دوّم ص ۵۱ از «مصباح الشریعة» با اسناد خود از ابن معروف ، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ، قال الصادق علیه السلام:

صَاحِبُ الْعَزَلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَ مُتَحَرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ ، فَيَأْطُوبِي لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً . وَ هُوَ يَخْتَاجُ إِلَى عَشْرَةِ خِصَالٍ: عِلْمُ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، وَ تَجَنُّبُ الْفَقْرِ ، وَ اخْتِيَارُ الشَّدَّةِ ، وَ الزُّهْدُ ، وَ اغْتِنَامُ الْخَلْوَةِ ، وَ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ ، وَ رُؤْيَةُ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ بَدَلِ الْمَجْهُودِ ، وَ تَرْكُ الْعُجْبِ ، وَ كَثْرَةُ الذِّكْرِ بِلَا غَفْلَةٍ - فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مُصْطَادُ الشَّيْطَانِ وَ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ سَبَبُ كُلِّ حِجَابٍ - وَ خَلْوَةُ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ . قَالَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِخْزَنَ لِسَانَكَ لِعِمَارَةِ قَلْبِكَ ، وَ لَيْسَعَكَ بَيْتَكَ وَ فِرَّ مِنَ الرِّيَاءِ وَ فَضُولِ مَعَاشِكَ (و در نسخه «مصباح الشریعة»: وَ اسْتَحْيِي مِنَ رَبِّكَ) وَ ابْكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ ، وَ فِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَالْأَفْعَى ، فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا الْيَوْمَ دَاءً ، ثُمَّ الْقَى اللَّهُ مَتَى شِئْتَ . قَالَ رَبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ (الْيَوْمَ) فِي مَوْضِعٍ لَا تَعْرِفُ وَ لَا تُعْرَفُ فَافْعَلْ . وَ فِي الْعَزَلَةِ صِيَانَةُ الْجَوَارِحِ وَ فِرَاقُ الْقَلْبِ ، وَ سَلَامَةُ الْعَيْشِ ، وَ كَسْرُ سِلَاحِ الشَّيْطَانِ ، وَ الْمُجَانِبَةُ بِهِ مِنْ كُلِّ سُوءٍ ، وَ رَاحَةُ الْوَقْتِ ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا وَصِيٍّ إِلَّا وَ اخْتَارَ الْعَزْلَةَ فِي زَمَانِهِ ، إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ وَ إِمَّا فِي انْتِهَائِهِ .

[۱۲۷] - حدیث كُفُّوا السِّنِّتَكُمْ را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۲۲۵ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء چهارم که کتاب عشرت است در ص ۱۴۰ با اسناد خود از کافی . و در «وسائل الشیعة» ج ۲ کتاب «الامر بالمعروف» در باب تحریم إذاعة الحق ص ۵۰۷ از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده است .

[۱۲۸] - این قول حضرت عیسی علیه السّلام ضمن روایتی است از حضرت صادق علیه السّلام و ما آنرا در حاشیه قبل از

کتاب «مصباح الشریعه» و «بحار الانوار» از «مصباح الشریعه» نقل کردیم .

[۱۲۹] - سوره اسراء آیه ۸۰ .

[۱۳۰] - سوره نساء آیه ۱۱۰ .

[۱۳۱] - سوره ممتحنه آیه ۴ .

[۱۳۲] - سوره ذاریات آیه ۱۷ .

[۱۳۳] - روایت در کتمان سرّ

در جلد ۱۷ «بحار» ص ۴۶ از «غوالی اللّالی» ضمن حکمی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده

است ، آنکه آن حضرت فرمودند: اِسْتَعِينُوا عَلَيَّ الْحَوَائِجَ بِالْكِتْمَانِ لَهَا .

و نیز در «تحف العقول» ص ۴۸ آورده و در «بحار الانوار» ج ۱۷ ص ۴۴ از «تحف العقول» نقل کرده که قال رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم: اسْتَعِينُوا عَلَيَّ اُمُورِكُمْ بِالْكِتْمَانِ فَاِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ .

[۱۳۴] - قال المجلسی (ره) فی «بحار الانوار» ج ۹ ، ص ۴۷۲ وَجَدْتُ فِي مَزَارِ كَبِيرٍ مِنْ مُؤَلَّفَاتِ السَّيِّدِ فَخَارٍ أَوْ بَعْضِ مَنْ

عَاصِرُهُ يَأْسِنَادُهُ (و اسناد را ذکر می کند) عن میثم رضی الله عنه قال: أَصْحَرَ بِي مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سِيسَ

مفصلاً شرح حال مناجات و دعا و راز امیرالمؤمنین علیه السّلام را در چاه بیان می کند تا آنکه می فرماید: يَا مِثْمُ وَ فِي الصَّدْرِ

لُبَانَاتُ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي ...

و مراد از کندن زمین با کفّ و اخفاء سرّ در آن و اِنبات زمین از آن سرّ یا استعاره است و کنایه ای طبق محاورات عامّه مردم

از نداشتن همراز که انسان در دل خود با او بگوید و محتاج شود که راز را در دل خاک بسپارد ؛

و یا واقعاً اراده حضرت بوده که به نفس قدسیّه خود آن اسرار را در درون خاک و ملکوت خاک مخفی کند تا آنکه

بعداً زمین از آن اسرار انباتی چون اولیای خدا که صاحب سرّ حضرت باشند پدید آورد .

[۱۳۵] - در کافی: الْخَبَاءُ .

[۱۳۶] - حدیث «أَمْرُنَا مَسْتُورٌ مُقَنَّعٌ بِالْمِثَاقِ» را در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء چهارم که کتاب عشرت است در ص ۱۴۰ از

«کافی» ، و در «وسائل الشیعه» ج ۲ ص ۵۰۷ با اسناد خود از خالد بن نجیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است

[۱۳۷] - حدیث ثمالی: «وَدِدْتُ وَاللَّهِ» را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۲۲۱ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب عشرت ص ۱۳۷ از «کافی» و در «خصال» ص ۱۳۶ نقل کرده است .

[۱۳۸] - این روایت را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۲۲۲ و در «محاسن» برقی ج ۱ ص ۲۵۷ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب

«عشرت» ص ۱۳۷ از «کافی» و در «وسائل الشیعة» ج ۲ ص ۵۰۸ با اسناد خود از «محاسن» برقی نقل کرده است .

[۱۳۹] - مراد از جابر بن یزید ، جابر بن یزید جُعی است که ثقه و از اصحاب سرّ صادقین علیهما السلام بوده است ؛ و این

روایت را از او شیخ کَشّی با مختصر اختلافی نقل کرده است: جبرئیل بن احمد ، حدثنی محمد بن عیسی ، عن اسماعیل بن

مهران ، عن ابی جمیله المفضل بن صالح ، عن جابر بن یزید الجعفی قال:

حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ ، وَ لَا أَحَدْتُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا . قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لَأَبِي

جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَقَرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا ، فَرُبَّمَا جَاشَ

فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ !

قال: يا جابرُ فإذا كانَ ذلكَ فأخرجُ إلى الجبّانِ فحفرَ حفيرةً وَ دَلَّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُل: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا .

این حدیث در ص ۱۹۴ از «اختیار معرفة الرجال» (معروف به رجال کَشّی) که به مناسبت جشن هزاره تولّد شیخ طوسی -

اعلی الله مقامه - دانشکده الهیات مشهد طبع کرده است ، و در ص ۱۲۸ از «اختیار معرفة الرجال» که متن همان «رجال

کَشّی» است و در بمبئی به طبع رسیده است آورده شده است و در کتاب «معجم رجال الحديث» جلد چهارم ص ۲۲ از شیخ

کَشّی نقل شده است .

[۱۴۰] - لزوم مرافقت سالک با استاد خاص و عام

أولياءِ خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده‌اند در هر زمان ممکنست متعدّد باشند و هر یک از آنان قابل دستگیری و

هدایت و ارشاد سالکین ، لیکن امام و خلیفه رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مُهَيِّمِن بر جمیع

عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است ، در هر زمان بیش از یکی نیست ، و تمام اولیاء در تحت لوای اویند و در تحت

شریعت و طریقت او ؛ و برای سالک ضروری است که پیوسته متوجّه او باشد و این همان معنای مرافقتی است که مصنّف

فرموده است زیرا که مرافقت از رفاقت و رفیق مشتقّ است و مسلماً مرافقت بدنی شرط نیست ، بلکه مرافقت روحی لازم

است و این مبتنی است بر آنکه همانطور که روح ولیّ بر سالک سیطره دارد ، سالک نیز پیوسته متوجه او بوده تا مرافقت

صادق شود ، و عمده سیر و حرکت سالک به واسطه این مرافقت با امام صورت می‌گیرد ، که مصنّف (ره) از او تعبیر به استاد

خاصّ فرموده است ؛ و در زمان غیبت کبری منحصراً اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجّه الله البالغه محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه .

و اما سائر اولیاء که دستگیری می کنند ، اولاً به تبعیت از اوستاد خاصّ می باشد . و ثانیاً لزوم دستگیری آنان در ظرف عدم تمکن از اوستاد خاصّ است و اما در زمان تمکن دستگیری آنان ضروری نیست گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد . و مرافقت سالک با اوستاد عامّ نیز لازم است ، زیرا که نفحات رحمانیه از جانب ربّ العزّه توسط حجابِ اقرب که همان استاد خاص است به توسط قلب استاد عامّ به سالک می رسد .

بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عامّ غافل بماند که از استفاضه معنویات او محروم خواهد ماند .

اما اولیائی که بدون توسط امام و استاد خاصّ به مقامی رسیده اند چون در طریق از شریعت امام تبعیت نکرده اند لذا در صورت فرض تقصیر و عدم انکار و جحود از مستضعفین بوده و آیه وَ أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ شامل حال آنان خواهد بود . در این حال اگر عنایت الهیه دستگیر آنان شود و مقام ولایت حقّه امام از باطن بر آنها طلوع کند بدون شکّ مستبصر شده و در تحت لوای او تشریحاً نیز در خواهند آمد گر چه به جهت عدم امکان اظهار و فقدان مساعدت محیط ، ناچار از تقیه و توریه باشند ، و اگر از باطن بر ولایت امام واقف نگردند در همان جا متوقف شده و وصول به مقام معرفت الهیه برای آنان مسدود می گردد گر چه به ظاهر ادّعی وصول و معرفت کنند .

و در صورت جحود و انکار ، طیّ طریق و وصول به مقام کمال برای آنان ممتنع است زیرا که راه بر اساس خلوص است و با جحود و انکار منافی است .

بازگشت به فهرست تعلیقات

[۱۴۱] - اقسام مکاشفات

مکاشفات بر چند گونه اند:

أول: مکاشفات مادیّه و طبیعیّه و آن اطلاع بر مخفیّاتی است که برای انسان در عالم طبع حاصل می شود . مانند علوم طبیعی و ریاضی و هیئت و امثال آن .

دوم: مکاشفاتی است که برای سالک بعد از عبور از عالم طبع و ورود در عالم مثال حاصل می شود و آنرا مشاهدات قلبیه گویند . چون تجسّم بعضی از معانی به صورتهای مثالی و آن در بیداری نظیر خوابها و رؤیاهائی است که انسان در خواب می بیند .

سوم: مکاشفاتی که بر ای سالک بعد از عبور از عالم مثال و ورود در عوالم روح و عقل حاصل می‌گردد. و آنرا مشاهدات روحیه گویند، که بواسطه قدرت روح و سیطره او در عالم بسیار می‌شود، چون احاطه بر خواطر و افکار و طی الارض و طی در هوا و عبور از آتش و اطلاع از آینده و تصرف در نفوس به مرض یا صحت و تصرف در افکار عامه.

چهارم: مکاشفات سریه است. و آن مکاشفاتی است که برای سالک در عالم خلوص و کلاهوت بعد از عبور از روح و جبروت حاصل می‌شود؛ و آنرا مکاشفات سریه گویند. چون کشف اسرار عالم وجود و اطلاع بر معانی کلیه، و کشف صفات و اسماء کلیه الهیه.

پنجم: مکاشفاتی است که برای سالک بعد از کمال و عبور از مراتب خلوص و وصول به مقام توحید مطلق و بقاء بالله پیدا می‌شود، و آنرا مکاشفات ذاتیه گویند. چون ادراک حقیقت هستی و آثار آن و ترتیب نزول حکم بر عالم امکان، و مصدر قضا و قدر و مشیت الهیه و مصدر تشریح و وحی و احاطه بر جمیع عوالم نازله و کیفیت تحقق حادث و ربط آن به عوالم ربوبی و اتحاد وحدت و کثرت و امثال آن. و این را مکاشفات ذاتیه گویند.

بنا بر آنچه گفته شد معلوم می‌شود که مکاشفات روحیه قبل از ورود به عالم الهی و توحید حاصل می‌شود و مشترک بین مؤمن و کافر است؛ و به هیچ وجه اثباتاً دلالت بر کمال و نفیاً دلالت بر عدم کمال ندارد.

[۱۴۲] - اقسام تجلیات

تجلیات بر چهار گونه است:

اول تجلیات فعلیه: و آن چنان است که سالک، فعلی را که از او سر می‌زند از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از موجودی دیگر می‌یابد. یا آنکه فعلی را که از مردم سر می‌زند آنرا از آنها نمی‌بیند، بلکه آن را قائم به دیگری ادراک می‌کند. مثل آنکه ادراک کند تمام حرکات و سکون و رفت و آمد و تکلم مردم همه و همه قائم به یک ذات است و بس.

دوم تجلیات صفاتی: و آن چنان است که سالک صفتی را که راجع به اوست از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از ذات دیگری ادراک می‌کند. مثلاً سخنی را که می‌شنود خود را شنونده نمی‌یابد، بلکه سامع را دیگری می‌بیند. یا چیزی را که می‌بیند خود را بیننده آن نمی‌بیند، بلکه موجود دیگری را بیننده می‌بیند. و همچنین نسبت به صفات دیگر؛ و همچنین صفاتی که در سایر افراد مردم است، همه آنها را از علم و قدرت و سمع و بصر و حیات از دیگری ادراک می‌کند.

سوّم تجلیّات ذاتیّه: و آن چنان است که سالک صفت را با قیوم آن معاً به طور اسم ادراک می‌کند مثلاً در موقعی که می‌شوند، سمع و شنونده را ذات دیگری می‌یابد، و حیّ و علیم و بصیر و قدیر را دیگری ادراک می‌کند. و همچنین در بقیّه موجودات و سائر افراد مردم اسماء را از آنها نمی‌بیند، بلکه همه اسماء را اسم خدا می‌یابد.

چهارم تجلیّ ذات: و آن چنان است که سالک اصل حقیقت وجود خود را یا موجود دیگر یا همه موجودات را از ذات اقدس حقّ می‌بیند. و در بعضی از اصطلاحات این تجلیّ را نیز تجلیّات ذاتیّه گویند.

به هر حال منظور مصنّف (ره) آنست که تجلیّات صفاتیّه الهیّه دلیل بر وصول صاحبش به مقصد نخواهد بود بلکه تجلیّات ذاتیّه لازم است؛ آنها هم قسم ربّانیّه‌اش نه روحانیّه.

بدانکه تقسیم تجلیّات ذاتیّه را به ربّانیّه و روحانیّه در هیچ یک از کتب قوم نیافتیم و ظاهراً از تعبیرات مختصّه مصنّف است و مراد از آن معلوم نشد. محتمل است که مراد از ربّانیّه تجلیّات اسمائی باشد که در عالم ذات و ربوبیت باشد. مثل تجلیّ اسم حیّ و علیم و قدیر و سمیع و بصیر. و مراد از تجلیّات ذاتیّه روحانیّه تجلیّات اسمائی باشد در عالم فعل؛ چون الخالق و الرازق و امثال ذلک. و نیز محتمل است مراد از تجلیّات ذاتیّه ربّانیّه همان تجلیّ اسم که حقیقتش فنای سالک در آن اسم متجلیّ علیه است بوده باشد و در این صورت خود سالک فانی مجلای اسم ربوبی شده و خود را فاین در آن اسم می‌یابد. و مراد از تجلیّات ذاتیّه روحانیّه صرفاً انکشاف آن اسم است در عالم روح بدون آنکه فنائی در آن اسم برای سالک محقق شده باشد. گرچه این را در اصطلاح تجلیّ نمی‌گویند بلکه کشف و انکشاف گویند. والله العالم.

[۱۴۳] - (مراد از ذکر قالبی آن است که در قالبِ ورد منجمد شده و به معنی ابدأ نپردازد. و نفسی به خلاف آن است. و مراد از ورد اطلاق آنست که عدد معین نداشته باشد. و حصری خلاف آن است).

این عبارت تا اینجا در حاشیّه متن کتاب نوشته شده بود و حضرت علامّه طباطبائی برای توضیح این معنی چنین بیان کردند که:

مراد از ذکر قالبی، ورد قالبی، حصری و اطلاق

مراد از ورد قالبی آنست که ورد را بر زبان جاری کند بدون ملاحظه معنای آن، و مراد از ورد نفسی آنستکه ورد را بر زبان جاری نموده و توجه به معنای آن نیز داشته باشد.

و مراد از اطلاق، وردی است که عدد خاصی در آن شرط نشده باشد، بلکه سالک به مقتضای حال خود بدون ضبط عدد آن را می‌گوید، و مراد از ورد حصری آن است که در آن عدد معین شرط است.

کتاب رساله سیروسلوک بحرالعلوم / قسمت هشتم: نفی خواطر، اقسام ذکر، حساب ابجد، فرق ذکر و ورد، خطرات سلوک

بدون استاد

در نفی خواطر

پس می‌گوئیم: اما نفی خواطر، عبارت است از صَمَت قلب و تسخیر آن، تا نگوید مگر به اختیار صاحب آن، و آن اعظم مطهرات سرّ است و مُنتج اکثر معارف حقّه و تجلیات حقیقیّه است؛ و عقبه‌ایست کَنُود و گریوه‌ایست مشکل. و چون طالب، اراده صعود بر آن کند خواطر از جوانب بر آن حمله می‌کنند و وقت او را مشوّش می‌دارند. و سالک باید در این مقام مانند جبال رواسی ثابت بایستد و سر هر خاطری که حرکت کند و ظاهر شود به شمشیر ذکری بیندازد، و در محقرات خواطر تساهل نوزد، چه هر خاطری - اگر چه حقیر باشد - خاری است در پای دل که آن را در راه لنگ می‌سازد و بسی از متشیخین طیّ این مرحله را به ذکر می‌آموزند [۱۴۴] و می‌خواهند از ذکر نفی خواطر کنند و این اوّل خَبَطی است که ایشان را حاصل شده، چه نفی خاطر امریست صعب و مجاهد را آسان دست نهد و مدّتها مجاهده باید تا این مرحله حاصل شود. چه، این مرحله را ارباب سلوک داء عَضال خوانند. و ذکر به مثابه ملاحظه محبوب است و قصر نظر بر جمال او از دور، و وقتی ملاحظه محبوب رواست که چشم از غیر بالمرّه پوشیده شود. چه محبوب غیور است، و از غیرت او آن است که چشمی که او را دید روا ندارد که دیگری را ببیند، و هر دیده که از او روی برداشته و به دیگری نظر کند کور کند. و اگر ردّ و بدل در آنجا مکرّر شود به مثابه استهزاء باشد و مطلوب چنان قفائی بر طالب زند که نه سر جوید و نه کلاه. نشنیده‌ای که می‌فرماید: اَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرَنِی. و دیگر می‌فرماید: و مِن يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (سوره زخرف آیه ۳۶) آیا احتمال می‌دهی که محبوب به خود راه دهد کسی را که از مجالست او بر خیزد و قرین شیطان گردد؟

و أيضاً شیطان رجس و نجس است و جائی که با او نجس شود چگونه جلوس رحمن را سزد؟

أَتَلْتَدُّ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَقَدْ جَرَى حَدِيثٌ سِوَاهَا فِي خُرُوقِ الْمَسَامِعِ [۱۴۵]

بلکه محض نفی خواطر در تجویز شروع در ذکر غیر کافی است، چه نفی خواطر به منزله پرداختن منزل است از خاک و

خاشاک؛ و همین قدر از برای منزل محبوب کافی نیست بلکه لازم است تزیین از فرش و تطیب آن. [۱۴۶]

وَ كَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعِينٍ تَرَى بِهَا سِوَاهَا وَ مَا طَهَّرْتَهَا بِالْمَدَامِعِ [۱۴۷]

بلی یک نوع از ذکر در نفی خواطر مجوّز است و آن آنست که غرض از آن نه ذکر باشد بلکه مطلب ردّ شیطان باشد [۱۴۸].

مانند کسی که خواهد غیر را از مجلس براند تا محبوب را بخواند ، نه اینکه مطلوب ملاحظه او یا التذاذ از وصال او ، بلکه غرض تخویف و تهدید غیر بود . و آن به این نوع است که در حالت اشتغال به نفی خاطر ، اگر گاهی خاطری به نوعی حمله کند که دفع آن مشکل بود ، به جهت دفع آن به ذکر پردازد . و همین است مراد از آنچه میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ . (سوره اعراف ، آیه ۲۰۱)

و طریقه محققین این راه و واصلین آگاه در تعلیم مبتدئین و ارشاد ایشان آنست که ابتداءً امر به نفی خواطر کنند و پس از آن به ذکر پردازند . [۱۴۹]

اما به جهت نفی خواطر ، طریقه ترتیب آنست که ابتدا کند به توجّه به یکی از محسوسات ، چون سنگی یا جسمی دیگر ، و به صور رقمیه مجسمه اسماء حسنی [۱۵۰] نیز مجوّز بلکه نیکوست . بدان طریقه که مدّتی چشم ظاهر بدان می‌دارند و مَهْمَا أمکن چشم بر هم نمی‌گذارند [۱۵۱] . مگر اندک ، و به تمام قوای ظاهریّه و باطنیّه متوجّه آن می‌شوند ، و چندی بر این ترتیب مداومت مینمایند ، و بهتر اربعین است یا بیشتر .

و ورد در خلال این مدّت سه ورد است: استعاذه و استغفار اطلاقی - و تعیین عدد و وقت آن با ذاکر است - [۱۵۲] و ذکر «یا فقال» و آن حصریست به عدد مجمل یا مفصل [۱۵۳] ، مفصل بعد از فریضه بامداد ، و مجمل آن بعد از فریضه شام با ملاحظه خلوت .

و پس از مداومت بر این مدّتی و حصول کیفیتی ، توجّه تامّ به قلب صنوبری (که جسمی است در جانب یَسار) نماید ، و بالکلیّه متوجّه آن گردد و در هیچ حالی از آن غافل نشود و بجز خیال آن خیال دیگر را راه ندهد . و اگر خاطر حمله کند [۱۵۴] و تشویش دهد احضار خیال صورت استاد عامّ که مصدر ذکر و مناسب ذاکر و از بعضی از مخاطر [۱۵۵] دور است فائده تمام کند .

والّا سه نوبت نفس به قوّت زند چنانکه از دماغ چیزی بیرون می‌راند و خود را خالی سازد و بعد از آن به توجّه مشغول شود . و اگر همچنان به توجّه خاطر عود کند بعد از تخلیه به طریق مذکور ، سه نوبت استغفار کند و سه نوبت بگوید:

استغفرُ اللهَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَرِهَ اللهُ قَوْلًا وَ فِعْلًا وَ خَاظِرًا وَ سَامِعًا وَ نَاظِرًا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ .

و دل را با این استعاذه و استغفار با زبان موافق دارد .

و به اسم (یا فعّال) به حسب معنی در دل مشغول شود ، و دست بر دل نهاده هفت بار بگوید:

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْخَلَّاقِ الْفَعَّالِ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ. [۱۵۶]

و اگر با ای نیز دفع نشود تأمل در کلمه لَا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ کند .

و اگر باز تشویش دهد چند نوبت بجهد (به جهر خ ص) بگوید «الله» و الف را مدّ دهد و آن مقدار مشغول شود که ملول نشود و به آثار ملالت ترک کند . و مدّتی بر این نیز مداومت نماید تا کیفیت بی خودی دست دهد . و ورد این مرحله استغفار است ، و ذکر «یا فعّال» است هر دو حصری ، اوّل در اسحار به عدد کبیر ، دوّم بعد از فریضه بامداد به همین عدد و بعد از فریضه شام به عدد مفصل ، و در این دو مرحله تکرار اسم «یا باسط» بسیار کند . و اوّلی آنست که هر شب به عدد مفصل بگوید. [۱۵۷]

و چون به مواظبت بدین طریقه قوتی از برای ذکر و غلبه بر خاطر حاصل شد ، مأذون است که در دفع تتمّه خواطر به مبادی ذکر توسّل جوید ، به استحضار خیال استاد خاصّ یا صور خیالیّه کتیبه قالبیّه أسماء الله مناسب سه حال بی توجّه به معنی آن. [۱۵۸]

و بعد از فی الجمله ترقّی ، او را توجّه به نورانیت استاد خاصّ و ذکر نفسی خیالی جائز است تا بالمرّه خاطر مندفع گردد [۱۵۹].

و اگر احياناً بر سیل اختلاس چیزی در حوالی قلب گذر کند چون داخل مراتب ذکر و فکر شود انشاء الله مندفع می‌گردد . و خطر این مرحله افتادن به ورطه عبادت اصنام و کواکب و اجسام است . چه توجّه به شیء ، مورث انس و حبّ به آن است . و چنانچه متوجّه ، قدم از اینجا بیرون نهاد به پرستش آنچه به آن متوجّه بود مبتلا گردد .

در ذکر

و چون سالک قلب خود را مسخرّ و از نجاسات خواطر مطهّر ساخت ، قدم در دائره ذکر نهاد . و اهمّ امور در این مرحله مراعات ترتیب است ، و بدون آن طالب از راه باز می‌ماند ، بلکه با اخطار عظیمه مبتلا می‌گردد [۱۶۰]. و مبادی ذکر حقیقت ذکر است چه ، مطلوب در مذکور مختفی است .

پس غرض کلیّ از آنها تهیّه از برای ذکر و تزیین خانه است . پس استاد را ارشاد ترتیب ، و طالب را ملاحظه آن از اوجب واجبات است .

و جماعتی در ترتیب ، مبدأ را استحضار شخص نورانی استاد خاصّ که ولیّ است قرار می‌دهند و بعد ذکر خیالی قالبی می‌آموزند و من این را تجویز نمی‌کنم. [۱۶۱]

چه غرض کلیّی از این ترتیب ، صعود به رفق است و احتراز از غیرت مطلوب به واسطه احتمال غفلت قلب از آن و میل قلب در مبادی .

پس باید آنچه نورانیّت ذاتیه آن اخفی است و ظهور غیوریت در آن کمتر بر آن ابتدا کرد . و نورانیّت ولیّ از ذکر خیالی قالبی بسی بالاتر است .

پس مبدأ ذکر صور خیالیّه قالبیّه اَسْمَاءِ اللَّهِ است. [۱۶۲]

و در این مرحله لازم است استادی حاذق ؛ چه در این اسماء ، روحانیّت معانی و نورانیّت مسمّی پنهان ، و در مظهریت روحانیّت ، این دو ، مؤثّر تامّند و به واسطه توجّه به آنها و استمرار آن ، روحانیّت و نورانیّت آن در ذاکر ظاهر ، و در احوال او مؤثّر می‌گردند .

و بسا باشد که به جهت قصور مبتدی یا تقصیر او در بعضی از مراحل سابقه ، مغرور همان گشته و آثار آن در او ظهور تامّ به هم رساند ، و از آثار سائر مظاهر غافل و به این سبب به وادی هلاکت چون اباحت و تعطیل و یأس و جنون و فرعونیت و اذاعه و امثال اینها افتد. [۱۶۳]

چه ، قاصر را چون توجّه به اسماء مؤثّره در حبّ و رجاء به هم رسد آثار آشنائی و امیدواری و رفع تکالیف در آن حاصل می‌شود و به اسماء مظاهر کبریاء غلوّ و فرعونیت حاصل می‌گردد و خوف یأس و تعطیل به هم رسد الی غیر ذلک. [۱۶۴]

و بسی مظاهر را قوهّ تحمّل ندارد . پس نورانیّت آن یا ظهور نمی‌کند یا او را مجنون می‌سازد یا مبتلا به امراض صعبه می‌گرداند ؛ چون ذکر کبیر و اکبر و اعظم. [۱۶۵]

پس چون طالب عزم ذکر کرد ، بعد از طیّ مراحلی که بر آن سبقت دارد و مظهر ذکر خود را ارشاد یافت ؛

و باید البته از اذکار صغیره باشد و در مراتب ذکر صغیر باید به ترتیب صعود نماید. [۱۶۶]

در اقسام ذکر

و بیان آن اینست که ذکر اقسامی دارد:

خیالی و نفسی و سرّ و ذاتی .

و خیالی منقسم می‌گردد به قالبی و خفیّ .

و از اینها هر یک به اثباتی و ثبتي. [۱۶۷]

و هر یک از آنها به جمعی و بسطی .

و خفیّ نیز منقسم می‌شود به قالبی و نفسی و به این سبب از برای ذکر درجات حاصل می‌شود و کیفیت صعود درجات به این ترتیب است. [۱۶۸]

اول ، خیالی قالبی جمعی اثباتی ، چه قالبی از محلّ غیرت دورتر و ربّانیّت و نورانیّت آن کمتر . و جمعی به جمعیت خاطر و حصول ملکه اجتماع حواسّ اقرب و اثبات بر ثبت مقدّم است. [۱۶۹]

دوم ، خیالی قالبی جمعی ثبتي

سوم ، خیالی قالبی بسطی اثباتی

چهارم ، خیالی قالبی بسطی ثبتي

پنجم ، خیالی نفسی جمعی اثباتی

ششم ، خیالی نفسی جمعی ثبتي

هفتم ، خیالی نفسی بسطی اثباتی

هشتم ، خیالی نفسی بسطی ثبتي

نهم ، خفیّ نفسی . و امّا خفیّ قالبی پس بعد از صعود از درجات سابقه به آن اعتنائی نیست .

دهم ، سِری .

و در بسطی باید انتهای بسط ، به قلب شود و اگر ابتداءً نیز به آن شود بسیار انسب است بلکه در بعضی از اذکار لازم است

[۱۷۰].

و این دو مرتبه از ذکر به منزله سَلْم است که باید درجه فدرجه ترقی نمود .

ولکن بسا باشد که سالک قوی و بال علم و عمل او گشوده ، تواند بعضی از درجات را بگذارد ، و لکن تدریج در هر حال

اسلم است . و تا سالک این مراحل را تمام نکند به ذکر کبیر یا اکبر یا اعظم نپردازد که محلّ خطر و طالب از راه باز می‌ماند

، مگر هر گاه بسیار قوی باشد و استاد مصلحت داند ، بلکه بعد از طیّ این درجات نیز بسا باشد که استادسالک را باز امر به

صعود بعضی از این درجات و در ذکر سفری دیگر کند که مناسب داند .

ذکر ذاتی

سالک چون درجات را تمام کرد به ذکر ذاتی شروع کند . و آن به این نحو است که: متوجّه ملاحظه حضرت عزّت ، مجرد از لباس حرف و صوت و بی تقیید به صفت مخصوص عربی و فارسی گردد و نگذارد که ملابسات حوادث از جسم و عرض و جوهر زحمت آورد . [۱۷۱]

و اگر به سبب قصور نتواند بنا بر حسب رأیتُ ربّی نُورانیاً . [۱۷۲]

بر صفت نوری نامتناهی برابر بصیرت دارد ، و اگر به صفت غیر متناهی نتواند ، به هر چه تواند تصوّر نماید ، و اَنَا فَاَنَّا تصویر نفی آن و در احاطه و نورانیّت صعود کند .

ذکر کبیر

و ای مرحله بس نفیس است . و چون مسافر از این درجات گذشت به ذکر کبیر مشغول گردد که ذکر نفی و اثباتِ مرگب است . [۱۷۳]

و ذکر نفی و اثباتِ مرگب کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و بسیط یا هو و اکبر الله است .

ذکر نفسی

و بعد از طیّ مراحل سابقه [۱۷۴] ذکر قالبی در این مرحله و مراحل بعد از آن بی جا و عبث است ، بلکه به طریق نفسی مشغول می شود . و این ذکر است بس عظیم و اهل راه در آن رموز بسیار است ، و از برای آن طرق متعدّده است .

ذکر به طریقه مجمع البحرین

و بهتر آنست که ذاکر ابتدا به طریق جزر و مدّ ، و بعد به طریق ترّجّ ، و بعد به طریقی که متأخّرین آن را «مجمع البحرین» نامند ذکر کند . [۱۷۵]

چنین گفته اند ، و من تقدیم مجمع البحرین را بر ترّجّ ترجیح می دهیم . و حبس نفس و توجّه به قلب صنوبری و تصوّر خروج جمیع حروف از زبان و دل [۱۷۶] و خلوّ معده و به رفق عدد را زیاد کردن ابتداء به بَسْمَلَهُ نمودن و استقبال و مربّع نشستن و چشم بر هم نهادن ضرور است ، مگر در حالت غیر خلوت . و مربّع نشستن در مجمع البحرین مُجَنِّحاً ، و خلوت از غیر محرم و زنان و عوام و ارباب عقول ناقصه لازم است و زبان به کام چسبانیدن و وقت ذکر را شبها و سحرها و عقب فرائض قرار دادن مطلوب است .

و باید هویت ذات در جمیع احوال ملحوظ ، و بعد از اراده قطع ذکر در حالی در قلب و زبان مخاطباً لله بگوید: أَنْتَ مَقْصَدِي وَ رِضَاكَ مَطْلَبِي وَ بِرَحْمَتِكَ اسْتِغَاثِي .

ذکر اکبر

و بعد از این به ذکر اکبر [۱۷۷] ، ابتدا خفیّ و بعد سرّی پردازد . و اولی آنست که ابتدا به حرف نداء و بعد بدون آن باشد . و مدّ الله مطلوب است .

ذکر اعظم

و بعد شروع کند به ذکر اعظم [۱۷۸] که نفی و اثبات بسیط است . و این آخر درجات ذکر است .

و در همه این درجات خالی از ذکر ذاتی نباشد وَلَكِنَّ اللَّهَ الْمَذْكُورَ غَرِيمٌ لَا يُقْضَى دَيْنُهُ ، رَزَقَنَا اللَّهُ الْوُصُولَ إِلَى الْمَقْصَدِ .
بزرگی فرموده:

إِذَا أَرَادَ أَنْ يُؤَلِّيَ عَبْدًا فَتَحَ عَلَيْهِ بَابَ الذِّكْرِ ، ثُمَّ فَتَحَ بَابَ الْقُرْبِ ، ثُمَّ أَجْلَسَهُ عَلَى كُرْسِيِّ التَّوْحِيدِ ، ثُمَّ رَفَعَ الْحُجُبَ ، ثُمَّ أَدْخَلَهُ دَارَ الْفَرْدَانِيَّةِ ، ثُمَّ كَشَفَ عَنْهُ الْكِبْرِيَاءَ ، ثُمَّ صَارَ الْعَبْدُ فَانِيًّا وَ بَرَاءً مِنْ دَعَاوِي نَفْسِهِ . [۱۷۹]

پاورقی

[۱۴۴] - اشکال به طریقه مصنف رحمه الله علیه در نفی خواطر و استدلال در صحت طریقه مرحوم آخوند ملاحسینقلی

همدانی و مرحوم قاضی در نفی خواطر به حربه ذکر

بدانکه برای پاک شدن ذهن از خواطر دو طریق مشهور است:

اول طریقی است که مصنف (ره) بیان فرموده است ، و آن اینست که اولاً به واسطه توجّه تام به شیئی از اشیاء چون تخته سنگی یا تخته چوبی یا صور رقمیه اسماء الله ذهن را تقویت کرد و سپس نفی خاطر نمود ، بدین طریق که شخص خود را نگهبان دل فرض کند ، و هر خاطری که بخواهد وارد شود او را براند . و بعد از آنکه سالک در این موضوع قوی شد آنگاه به ذکر و توجّه پردازد .

دوم طریقی است که مصنف (ره) آنرا ردّ می کند و آنرا از متشیخین می داند و آن بدین طریق است که با حربه «ذکر» نفی

خاطر کند . یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خطور نکند متذکر به ذکر خدا و توجّه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و

بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود؛ و بنابراین نفی خواطر خود بخود به تبع ذکر خواهد بود و سالک همیشه ذاکر است ، و به تبع ذکر ذهنش از خواطر خالی است .

طریقه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و شاگردان او و مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیهم همین طریق بوده است و برای تأیید آن به چند وجه می توان استدلال نمود:

اول ، آنکه نفی خواطر خود بخود دست نمی دهد مگر آنکه سالک در دوران مقدماتی خود را متوجه شیئی چون چوبی یا سنگی بنماید و سپس نفی خاطر کند ؛ در این حال گرچه این عمل به عنوان مقدمه برای پاکی ذهن و تجلیات الهیه است ، ولی اگر مرگ او را دریابد ذاکراً و متوجهاً لله نبوده است و حتی در حال خصوص نفی خاطر اگر او را مرگ دریابد ذاکراً لله نبوده چون نفی خاطر مقدمه ذکر است نه خود ذکر .

دوم ، آنکه از طریق و روش شرع استفاده می شود که لواداران شریعت و پاسداران دین همیشه مردم را به ذکر واداشته اند و آنی دوری آنها را از ذکر روا نداشته اند . و از اول قدم تا آخرین مرحله سلوک ، و از عبادات بدوی تا عبادات نهائی در هر حال ذکر را حقیقت عبادت شمرده اند . بنابراین حصول تجلیات صفاتیّه و ذاتیه در ضمن ذکر حاصل می شود و آنچه مصنف (ره) فرموده که سالک اگر اعراض کند محبوب غیور به او قفا زند اختصاص به حال ذکر ندارد ، بلکه بعد از نفی خاطر که به ذکر پرداخت اگر باز برای او خاطرهای روی داد مطلب همین طور است که مورد مؤاخذه محبوب غیور واقع خواهد شد ؛ و بدون نفی خاطر اگر سالک به ذکر پردازد و در خود جمعیت پدید کند و از مذکور غفلت نرزد از هر گونه آسیبی ایمن خواهد بود . و خلاصه کلام آنکه: خطر غیرت حبیب و آسودگی از خطر آن در هر دو طریق متصور است:

سوم ، آیه شریفه *إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ* (سوره اعراف آیه ۲۱۰) به طور صریح دلالت دارد بر آنکه باید به طریق ذکر خاطرات شیطانیه را دور کرد .

[۱۴۵] - این دو بیت شعر از عاشق محب ، قیس بن ملوح عامری مشهور به مجنون لیلای عامریه است . در دیوان او طبع

بمبئی ص ۱۰۹ وارد شده است و مجموعاً چهار بیت شعر است بدین ترتیب:

تَمَّيْتُ مِنْ لَيْلَى عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً لِيُطْفَى جَوَى بَيْنَ الْحَشَا وَالْأَضَالِحِ

فَقَالَتْ نِسَاءُ الْحَى تَطْمَعُ أَنْ تَرَى بَعَيْنَيْكَ لَيْلَى مَتَّ بَدَاءِ الْمَطَامِعِ

وَ كَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعَيْنٍ تَرَى بِهَا سِوَاهَا وَ مَا طَهَّرْتَهَا بِالْمَدَامِعِ

وَ تَلْتَدُ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَ قَدْ جَرَى حَدِيثُ سِوَاهَا فِي خُرُوقِ الْمَسَامِعِ

[۱۴۶] - شاید مراد مصنف (ره) از تزیین و تطیب منزل ذهن بعد از پاک کردن آن به نفي خاطر و قبل از آمدن میهمان ذکر ، توجه به مقام استاد خاص بوده باشد که آن مُعِدِّ و مُمِدِّ ذکر خواهد بود .

[۱۴۷] - مرحوم نراقی نیز در «خزائن» ص ۱۳۰ این چهار بیت شعر را از مجنون عامری نقل کرده است ولی دو بیت اول آنرا بدین گونه نقل کرده است:

وَ إِذْ رُمْتُ مِنْ لَيْلَى عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً لِأُطْفَى بِهَا نَارَ الْحَشَاءِ وَالْإِضَالِجِ
تَقُولُ نِسَاءُ الْحَى تَطْمَعُ أَنْ تُرَى مَحَاسِنَ لَيْلَى مُتْ بِدَاءِ الْمَطَامِجِ
وَ كَيْفَ تُرَى...

[۱۴۸] - بدانکه هر خاطری به انسان خطور کند جز خاطرات رحمانیه و ذکر خدا همه شیطانی است و باید آنرا با شمشیر ذکر دفع کرد . بنابراین آیه مبارکه إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ بهترین دلیل و شاهدی است برای مدعای ما . و آن اینکه باید هر خاطره‌ای را با ذکر دفع نمود یعنی باید با نور خدا شیطان را دفع کرد ، و با تأییدات او دفع معاصی نمود . إلهی إن لم تبتدئنی الرحمة منک بحسن التوفیق فمن السالک بی إلیک فی واضح الطریق .

علاوه بر این اصولاً برای انسان هنگامی نفي خاطر مطلق ممکن است که از جمیع درجات ذکر تعینی گذشته باشد . آن وقت می‌تواند ذهن خود را بدون هیچ ذاکره‌ای نگاه دارد . و معلوم است که چنین ذهنی ذاکر خدا است بدون لباس تعین و عاری از جمیع ملابسات و شئونات تقییدیّه و اسماء و صفات معینّه . و البته ذکر بر این مقام تقدّم رتبی دارد .

[۱۴۹] - فیه إشکالٌ ... کما تقدّم سابقاً و آنفاً . و لنا ادلّةٌ آخری لیس ههنا مجال ذکرها .

[۱۵۰] - مراد از صُور رقمیه مجسمه اسماء حُسنی آنست که مثلاً از لفظ الله یا عالم یا رحمن و امثال اینها چوبی یا سنگی را بتراشند به طوری که جسمیت داشته باشد .

[۱۵۱] - این طریق توجه به سنگی یا یکی از محسوسات را مصنف (ره) از جامی در شرح رباعیات خود اخذ و اقتباس فرموده است و جامی در ص ۷۱ و ۷۲ این طریق را از بعضی اهل طریق که منسوبند به سلطان ابراهیم اذهم داند.

[۱۵۲] - منظور آنست که اسعاده عدد خاصی ندارد بلکه اطلاقی است ، لکن ذاکر باید به مقتضای حال خود به مقدار معین که خود تعیین می‌کند و در وقت معینی که خود صلاح میداند آنرا به جای آورد .

[۱۵۳] - حساب ابجد و روش‌های مختلف محاسبه کلمات بر طبق آن

برای توضیح عبارت مصنّف ناچار از بیان مقدّمه‌ای هستیم و آن اینکه به حساب ابجد هر حرفی از حروفات بیست و هشتگانه

عرب دارای عدد مخصوصی است بدین ترتیب: أَبْجَد ، هَوَّزٌ ، حُطِّيٌّ ، كَلِمَنٌ ، سَعْفَصٌ ، قَرِشَتْ ، ثَخَذٌ ، ضَطَّغٌ لا:

أ ۱، ب ۲، ج ۳، د ۴، ه ۵، و ۶، ز ۷، ح ۸، ط ۹، ی ۱۰، ک ۲۰، ل ۳۰، م ۴۰، ن ۵۰، س ۶۰، ع ۷۰، ف ۸۰،

ص ۹۰، ق ۱۰۰، ر ۲۰۰، ش ۳۰۰، ت ۴۰۰، ث ۵۰۰، خ ۶۰۰، ذ ۷۰۰، ض ۸۰۰، ظ ۹۰۰، غ ۱۰۰۰، آ ۱

البته همزه و الف، هر یک را به عدد «۱» حساب می‌کنند و حروفاتی را که به واسطه تشدید مکرر است یک حرف

محاسبه می‌نمایند مثلاً لفظ علیّ را ۱۱۰ می‌گیرند. چون ع ۷۰ و ل ۳۰ و ی ۱۰ است و مجموعاً ۱۱۰ می‌شود و تشدید یاء

را حساب نکرده‌اند.

و کلمه قدّوس را ۱۷۰ می‌گیرند چون ق ۱۰۰ و د ۴ و و ۶ و س ۶۰ است و دال مکرر در تلفظ، یک دال نوشته می‌شود و

مناطق نوشته را قرار می‌دهند.

و کلمه فَعَال را ۱۸۱ می‌گیرند چون ف ۸۰ و ع ۷۰ و ا ۱ و ل ۳۰ است، لکن استثناء کلمه جلاله: لفظ الله را با آنکه لام

تشدید دارد دو حرف حساب میکنند و الف الله را حساب نمی‌کنند بنابراین الله ۶۶ می‌شود چون همزه ۱ و ل ۳۰ و ه ۵ است

و به همین جهت الله را با تشدید نمی‌نویسند بلکه در کتابت لازم را مکرر می‌نویسند و الف را نیز نمی‌نویسند و در کتابت

اینطور می‌نویسند: الله در حالی که طبق قواعد معمولی رسم الخطّ باید اینطور نوشته شود: أَلَا ه ؛ لیکن چون رسم الخطّ

عربی طبق حساب ابجد است لذا أَلَا ه را به صورت الله باید نوشت و تشدید هم بر روی آن نباید گذارد و بر همین اساس

چون حروف مشدّد در کتابت یک حرف نوشته می‌شود یک حرف محاسبه می‌شود و طبق آنچه گفته شد الف‌الاه را نیز

حساب نمی‌کنند و مجموع آنرا ۳۷ می‌دانند چون در کتابت إله بدون الف نوشته می‌شود.

و الف رحمن را نیز حساب نمی‌کنند و مجموع آنرا ۲۹۸ می‌دانند چون در کتابت رحمن بدون الف نوشته می‌گردد.

چون این مقدّمه را دانستی حال بدانکه هر کلمه را به حروف ابجد، یا به حساب مُجْمَل محاسبه می‌کنند یا به حساب

مفصّل.

مُجْمَل آنست که تعداد حروف کلمه را همچنان که نوشته می‌شود باید حساب کرد مثلاً قدّوس چهار حرف دارد: ق ۱۰۰ و د

۴، و ۶، و س ۶۰ و فَعَال چهار حرف دارد. ف ۸۰ و ع ۷۰ و ا ۱، و ل ۳۰ و یا أَحَدٌ یا صَمَدٌ ده حرف دارد: ی ۱۰ و ا ۱ و ا

۱، و ح ۸ و د ۴، ی ۱۰، ا ۱ ص ۹۰، و م ۴۰، د ۴، بنابراین قدّوس ۱۷۰ و فَعَال ۱۸۱ و یا احد یا صَمَد ۱۶۹ خواهد بود.

و مفصل آنست که تعداد حروف کلمه را همچنان که تلفظ می‌شود باید حساب کرد ، بنابراین هر حرفی چون در تلفظ به چند حرف تلفظ می‌شود باید تمام حروف تلفظ شده در حساب آید ؛ مثلاً قدّوس چهار حرف دارد ق د و س ؛ «ق» این طور تلفظ میشود: قاف لذا باید آنرا سه حرف به حساب آورد: ق ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۸۰ و «د» این طور تلفظ می‌شود: دال لذا باید آنرا نیز سه حرف به حساب آورد: د ، ۱۱ ، ۴ ، ۱۱ ، ل ، ۳۰ ، و «و» این طور تلفظ می‌شود: واو و آنرا نیز باید سه حرف به حساب آورد ، و ۶ ، ۱۱ ، و ۶ «س» این طور تلفظ می‌شود: سین و باید آنرا نیز سه حرف محاسبه کرد: س ۶۰ ، ی ۱۰ ، ن ۵۰ بنابراین کلمه قدّوس به حساب مفصل ۳۴۹ خواهد بود ؛ در حالی که به حساب مجمل ۱۷۰ محاسبه شد .

مثال دیگر یا اُحدُ یا صَمَد یکایک از حروفش اینطور تلفظ می‌شود: یا الف الف حا دال یا الف صاد میم دال . بنابراین به حساب مفصل باید هر یک از این حروف را مفصلاً به حساب آورد بدین ترتیب: ی ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۱ ، ل ۳۰ ف ۳۰ ل ۳۰ ف ۸۰ ح ۱۸ ، د ۴ ال ۳۰ ی ۱۱۱۱۱۰ ل ۳۰ ف ۸۰ ص ۱۱۹۰ د ۴ م ۴۰ ی ۱۰ م ۱۱۴ د ۴۰ ل ۳۰ و بنا براین مجموعاً ۶۱۹ خواهد بود در حالی که همین کلمه مبارکه بحساب مجمل ۱۶۹ می‌باشد .

[۱۵۴] - بیان مصنف رحمه‌الله‌علیه در نفی خواطر ماخوذ از طریقه نقشبندیه است

بدانکه این طریقی را که مصنّف (ره) برای نفی خواطر ذکر فرموده است بعینه همان طریقه نقشبندیه در نفی خواطر است ؛ و غالب عبارات و جملاتی را که مصنّف در این باب آورده است از گفتار او: «توجه به یکی از محسوسات» تا گفتار او: «ملول نشود و به آثار ملالت ترک کند» از کتاب «شرح رباعیات» عبدالرحمن جامی که از نقشبندیه و تابع طریقه خواجه محمّد نقشبندیه بوده اتخاذ و اقتباس شده است . حتی در غالب عبارات عین عبارات کتاب مزبور بدون کم و زیاد اخذ و حکایت شده است . و از آنجا که جامی در شرح رباعی خود: «وصل اعداد اگر توانی کرده ... کار مردان مرد دانی کرد» گوید: حضرت خواجه قدّس الله روحه می‌فرمودند: اگر خواطر تشویش دهد ... إلى آخر ما قال ... و این مطالب در ص ۶۶ و ص ۶۷ شرح رباعیات جامی مذکور است .

[۱۵۵] - مراد مصنّف (ره) شاید آن باشد که چون سالک در ابتدای امر برای دفع خواطر شیطانیه اگر احضار خیال استاد خاص نماید ، چون این خیال بسیار قوی است و سالک طاقت آنرا ندارد ممکن است به او تشویش دست داده و به طور استقلال به آن صورت بنگرد در این حال ، به شرک و صورت پرستی مبتلا می‌شود ، و لیکن احضار خیال صورت استاد عامّ چون مصدر ذکر و مناسب با ذاکر است و آن قدر قوی نیست که ذاکر را به صورت پرستی مبتلا کند این خطر در او نبوده و از این جهت اولی و آنسب است .

[۱۵۶] - از این یَشَأُ يُذْهِبْكُمْ تا آخر آیه قرآن کریم است: (سوره فاطر آیه ۱۶ و ۱۷) .

[۱۵۷] - بیان عدد کبیر و صغیر و وسیط و اکبر

بدانکه علماء علم اعداد عدد «کبیر» را اطلاق کنند بر عدد حروف ابجدی از یک تا هزار و عدد «صغیر» را اطلاق کنند بر عدد حروف ابجدی با طرح نه از آنها . مثلاً حرف «ی» به حساب ابجد صغیر عددش یک است چون از ده نه طرح شود یک می ماند و حرف «نون» عددش پنج است چون پنج نه تا از پنجاه کم شود پنج می ماند . و بنابراین حرف «ط» و حرف «ظ» و حرف «ص» اصلاً عدد ندارد ، چون نه نه طرح شود هیچ نمی ماند .

و عدد «وسیط» را اطلاق کنند بر حروف ابجدی با طرح ۱۲ ، ۱۲ از آن .

و عدد «اکبر» را اطلاق کنند بر حروف ابجدی با تضعیف ده برابر . مثلاً حرف «ی» بعد اکبر عدد صد خواهد بود .

و شاید مراد مصنف (ره) از عدد کبیر همان حروف ابجدی از ۱ تا ۱۰۰۰ است و چون قسیم با عدد مفصل ذکر کرده است ، همان عدد مجمل خواهد بود که شرح آنرا اخیراً بیان کردیم .

[۱۵۸] - مراد آنست که در خیال خود صوری را از اسماء الله مناسب حال خود به طور کتابت تصوّر کند و توجه به آنها نماید

فقط ، بدون ملاحظه معانی آنها ، و اینست مراد از لفظ قالبیه که مصنف (ره) آورده است . و مراد از سه حال همان حالی است که برای سالک در اثر «استغفار» و ذکر «یا فعّال» و ذکر «یا باسط» پیدا می شود .

[۱۵۹] - منظور از ذکر خیالی نفسی ، آنست که ذکر را با زبان بگوید و توجه به معنای آن نیز داشته باشد .

[۱۶۰] - مبادی شیء چیزی را گویند که علاوه بر اینکه در ابتدای آن شیء باشد جنبه علیّت و مسببیت برای آن شیء را نیز داشته باشد .

و شاید مراد از مصنف (ره) از مبادی تصوّر خیالی ، صورت استاد عامّ و عمل در اسم و مسمّای ولیّ باشد که آنها مورث ذکر و به عبارت دیگر نیز می توان گفت که حقیقت ذکر است ، چون مراد که همان مذکور باشد در ذکر و اسم و مسمّای ولیّ مختفی است . و غرض کلی از این عمل در اسم و مسمّی بعد از نفی خاطر ، آماده کردن ذهن برای ذکر و تزیین خانه برای نزول مذکور است .

بنابراین استاد باید همیشه طالب را پس از طیّ مبادی ذکر به ذکر امر فرماید ، و در درجات ذکر ترتیب را مراعات کند . و

طالب نیز باید پیوسته امر استاد را در ترتیب ملاحظه نموده و پیوسته مرعی دارد تا از خطرات محفوظ بماند.

[۱۶۱] - فرق میان ذکر و ورد

بدانکه در اصطلاح عرفا ذکر غیر از ورد است:

ورد عبارت است از ذکر لفظی که بر زبان جاری می‌شود.

و ذکر عبارت از توجّه به معنی با مرور به قلب یا بدون آن .

و این بدین جهت است که اصل معنای ذکر در لغت به معنای یاد بودن و یاد کردن است . و اگر به پاره‌ای از اوراد لفظیّه

ذکر اطلاق شود به جهت آنست که لفظ موجب یادآوری معنی می‌شود و اطلاق لفظ مسبّب را بر سبب کنند . و بر همین

اساس مصنّف (ره) در اینجا ذکر را بر اوراد لفظیّه اطلاق نموده است و هر جا که سخن از ذکر به میان آید منظور اوراد لفظیّه

است که به اقسامی منقسم می‌گردد .

مصنّف «ره» فرماید: برای اهل سلوک بعد از طی درجاتی به ذکر قالبی اعتنائی نیست . اما در بدو سلوک ذکر قالبی از جمله

اذکاری است که برای سالک ضروری است ، و چهار مرتبه از ذکر را که سالک به ترتیب از ابتداء باید شروع کند همه آنها

اذکار قالبیّه هستند .

و ذکر خفیّ قالبی گرچه از همه اذکار خیالیّه قالبیّه قوی‌تر است ، لکن بعد از طیّ مراحل هشتگانه ذکر خیالیّ قالبی و نفسی و

طیّ مرحله خفیّ نفسی ، دیگر نیازی به ذکر خفیّ قالبی نیست ، و بعد از صعود از درجات سابقه لزومی ندارد ، چنانکه بعداً

خواهد آمد .

و همچنین بعد از طیّ مراحل نه گانه فوق و طیّ مرحله ذکر ذاتی چون سالک وارد ذکر کبیر و اکبر و اعظم گردد ، باید همه

را به طور نفسی به جای آورد ، و به قالبی آنها مطلقاً اعتنائی نیست ، چنانکه ذکر خواهد شد .

[۱۶۲] - مراد از ذکر خیالیّ قالبی آنست که ذکر را بر زبان جاری نموده و توجّه به معنای آن نداشته باشد .

[۱۶۳] - مراد از اباحت ، اباحت در اکل و شرب است . و مراد از تعطیل نفی کلیه احکام بالمرّه و عبارّه اُخرای عدم تکلیف

است .

و مراد از اذاعه ، نشر و اشاعه اسرار الهی در بین نامحرمان است .

خطرات ناشی از طی راه بدون استاد کامل

خطراتی را که مصنّف (ره) ذکر نموده است از مهمترین خطرات سلوک است که بدون اشراف و تربیت استاد کامل و عالم

عامل راه رفته دست بردن به این اذکار و مشابه آن ممنوع است . گویند علّت انحراف حسین بن منصور حلاج در اذاعه و

اشاعه مطالب ممنوعه و اسرار الهیّه ، فقدان تعلّم و شاگردی او در دست استاد ماهر و کامل و راهبر راهرو و به مقصد رسیده

بوده است . او از نزد خود به راه و سلوک افتاد ، و بدین مخاطر مواجه شد . و لذا بزرگان از ارباب سلوک و عرفان او را قبول ننموده و ردّ کرده‌اند . و در مکتب معرفت دارای وزنی به شما نیاورده‌اند ، و مانند شیخ احمد احسائی که از نزد خود خواست به مقام حکمت و عرفان برسد ، و با صرف مطالعه کتب فلسفیّه خود را صاحب نظر دانست ، و اشتباهات فراوانی مانند التزام به تعطیل و انزال ذات مقدّس الهی از اسماء و صفات ، و مانند التزام به اصالة الوجود والماهیه معاً به بار آورد ، که موقعیت او را در نزد ارباب علم و نقّادان بصیر و خبیر شکست و تألیفات او را در بوته نسیان و عدم اعتناء قرار داد .

مکتوب تربیتی مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی رضوان الله علیه و بیان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی در اهمیت استاد در سلوک

در مکتب تربیتی آیه الحق مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی رضوان الله علیه هیچیک از این خطرات در هیچ یک از شاگردان او دیده نشده است ، با اینکه هر یک از آنها در آسمان فضیلت و کمال چنان درخشیدند که تا زمانهائی را بعد از خود روشن نموده ، و در شعاع وسیعی اطراف محور و مرکز وجود مثالی و نفسی خود را نور و گرمی بخشیده و می‌بخشند . معارف الهیه و سلوک علمی و عملی آیاتی از شاگردان او را مانند سید احمد کربلائی طهرانی و حاج شیخ محمد بهاری و حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و سید محمد سعید حبّوبی کجا تاریخ می‌تواند به دست محو و نابودی سپرده و در محلّ انزوا بایگانی کند ! از اینجا است که مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه می‌فرموده است: اهمّ از آنچه در این راه لازم است ، استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است ، که علاوه بر سیر الی الله سه سفر دیگر را طیّ نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق بالحقّ بوده باشد .

مرحوم قاضی می‌فرموده است: چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذراند تا پیدا نماید ارزش دارد .
و می‌فرموده است: کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است .

رحمة الله عليهم أجمعين رحمةً واسعةً . اللهمّ أعلِ درجاتهم و اجعلهم مع محمد و آله الطاهرين .

[۱۶۴] - باید دانست که در اثر توجّه به اسماء مؤثّره در حبّ و رجاء ، ممکنست آثار رفع تکلیف پیدا شود . و در اثر توجّه به

اسماء مظاهر کبریاء چون شدید العقاب و العظیم ، و الکبیر ، و المنتقم ، و امثالها حالت غلوّ و فرعونیت پیدا شود ، و یا خوف یأس از رحمت خدا و رفع تکلیف حاصل شود . و اینها همه محالّ خطرند .

بنابراین استاد باید طوری سالک را سیر دهد که اثر بعضی از اسماء نسبت به اسماء دیگر غلبه نکند و احیاناً اگر مداومت بر اسمی موجب غلبه شد با تعلیم اسمی که آن را معتدل کند سالک را به حدّ اعتدال در آورد .

[۱۶۵] - مراد از ذکر کبیر لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ است . و از ذکر اکبر الله و از ذکر اعظم لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ است چنانکه خواهد آمد .

[۱۶۶] - یعنی پس از آنکه مقدمات ذکر را طی نمود و محلّ بروز و اولین مرتبه ظهور ذکر خود را پیدا نمود .

و مراد از اذکار صغیره ، ذکر الحیّ و یا نور و یا قدّوس و محیط و علیم و امثالهاست در مقابل ذکر «کبیر» و «اکبر» و «اعظم» که خواهد آمد .

[۱۶۷] - حاشیه علامه طباطبایی در بیان اقسام ذکر

به نحوی که از تضاعیف کلمات بعدی از این رساله دستگیر می‌شود مراد از ذکر اثباتی آنست که ذاکر در مقام دعوی و اثبات مضمون ذکر باشد .

و مراد از ذکر ثبّتی آنست که مقصود ثبوت خود معنی باشد در خارج و حقیقت و از این جهت اثبات بر ثبّت مقدّم است که اقرب است به اوّل حال سالک و متضمّن کثرت و از وحدت ابعَد و دورتر است .

و مراد از ذکر جمعی آنست که توجّه ذاکر در حین ذکر به قلب بوده باشد .

و مراد از ذکر بسطی آنکه توجه ذاکر به خارج بوده ، ذکر را منبسط نماید بر خارج قلب ، چنانکه از عبارات بعدی رساله و در اوّل شرایط خمسّه که خواهد آمد به دست می‌آید . والله العالم . (این حاشیه در هامش رساله به خطّ علّامه طباطبائی مدظله

بود و چون این حقیر از ایشان سؤال نمودم که این حاشیه انشاء شما است ؟ فرمودند: بلی . و آنرا از «طرائق» استفاده نموده‌ام) .

[۱۶۸] - اقسام ذکر نزد عرفاء بنقل از خزائن نراقی

در «خزائن» نراقی (ره) ص ۳۳۵ فرماید: فائدهُ . در بعضی از رسائل عرفا ذکر را هفت مرتبه ذکر کرده‌اند: قالبی ، نفسی ، قلبی ، و سرّی ، و روحی ، و عیونی و غیب الغیوب .

تفصیل آن آنست که:

ذاکر در ابتدای انابت که هنوز ذکر در باطن او سرایت نکرده باشد و سیر او در سلوک از محسوسات جزئیّه نگذشته مداومت او را بر ذکر زبان ، قالبی گویند .

و چون او را به سبب تکرار و مواظبت ، تبدیل بعضی از اخلاق ذمیمه حاصل شود ، و اثر ذکر را در نفس خود ادراک نماید و به تعقل معنی ذکر مسرور شود آن را ذکر نفسی گویند .

و چون سیر او به نهایت عالم عنصر رسد و به واسطه تبدیل بعضی اخلاق ذمیمه فی الجمله نفس را صفائی حاصل شود و گرد کدورات صفات نفسانی ، و بشری فرو نشیند حلاوت ذکر در وی اثر کند و شوق مذکور بر وی غالب شود ، بی تحریک زبان ، ذاکر گردد و گاه باشد که آواز ذکر دل مانند صدای کیوتر و قمری بشنود و او را ذکر قلبی گویند .

و در این مرتبه سیر او در باطن تا بدایت افلاک رسد . و چون صفای قلب بیشتر شود اثر نورانیّت ذکر قلبی در وی تصرف نماید و سرّ او از التفات به غیر فی الجمله فارغ شود و او را ذکر سرّی گویند .

و گاه باشد که اثر تحریک دل در این ذکر نیز مثل صدائی که از انداختن مهره در طاسی پیچیده مسموع شود ، و سیر سالک در این مرتبه به واسطه عالم افلاک رسد . و چون سرّ ذاکر از تشتّت به آراء فاسده و عقاید مشوّشه به کلّی پاک شود ، و دل را به غیر مذکور التفاتی باقی نماند ، از نهایت مراتب افلاک در گذرد و به اوائل عالم جبروت رسد و حکم روح گیرد و آن را ذکر خفیّ گویند .

و احیاناً از آن نیز همهمه‌ای در باطن به واسطه غلبه توجّه ذاکر حاصل شود ، و صوتی شبیه به نشستن مگس بر تار ابریشم مدرک شود . چون مراتب هستی مستعار به کلّی در جذبات نور الانوار مستور و منتفی گردد و به مقام فناء از خویش و ما سوی متحقّق شود سیر او به سیر عالم لاهوت مرتقی گردد ؛ ذکر و ذاکر را در جنب تجلّی مذکور وجودی نماند ، ذکر خود به خود می‌گوید و از من و مائی جز نام و از ذکر و ذاکر جز معاوضات اوهام باقی نماند غیب الغیوب نامند .

[۱۶۹] - چون ذکر جمعی فقط جمع نمودن ذکر در قلب است ، و بسطی سرایت دادن آن را از قلب به خارج و اجرای توحید در سائر مظاهر ؛ لذا جمعی بر بسطی مقدّم است ، چون غیوریت آن منحصر به قلب است . و بسطی راجع به قلب و غیر آن . [۱۷۰] - همانطور که سابقاً در مقام بیان اقسام ورد توضیح دادیم ، در اینجا نیز متذکر می‌شویم که:

مراد از ذکر قالبی آنست که فقط ذکر به زبان یا به قلب جاری شود بدون توجّه به معنای آن

و مراد از ذکر نفسی آنست که علاوه بر آن ذاکر توجّه به معنی نیز داشته باشد .

و مراد از ذکر خیالی ، ذکر لفظی است . و مراد از ذکر خفیّ آنست که ذاکر ذکر را اصلاً بر زبان نیاورد ، بلکه فقط بر قلب مرور دهد و فقط قلب گوینده ذکر باشد .

و مراد از ذکر سرّی آنست که ذاکر ذکر را بر قلب نیز مرور ندهد بلکه در قلب خود ناظر و متوجّه به ذکر باشد .

مثلاً در ذکر الله اگر او را بر قلب مرور دهد آن خفی خواهد بود اگر متوجه لفظ الله در قلب باشد بدون مرور آن ذکر سری است .

و مراد از ذکر ذاتی آنست که ذاکر متوجه حضرت ربّ العزّه گردد بدون تعین اسم خاصّ بلکه مجرد از جمیع آثار و لوایس و مجرد از هر اسم و صفت از هر قید و تعین ، چنانکه مصنف (ره) خود نیز توضیح خواهد داد .

[۱۷۱] - این عبارت را مصنف (ره) بعینه از عبارت جامی در شرح رباعیات خود:

از درون سر آشنا و از برون بیگانه‌وش این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان

اقتباس و اخذ کرده است . چون جامی در ص ۷۲ این مطلب را الی قوله: «بر صفت نوری نامتناهی برابر بصیرت دارد» از بعضی عرفاء قدّس الله اسرارهم نقل کرده است ، بدون کم و زیاد .

[۱۷۲] - تحقیق در روایت "رایت ربی نورائیا"

این روایت را بدین عبارت در هیچیک از مجامع حدیث شیعه و عامّه نیافتم بلی در صحیح مسلم در کتاب «ایمان» ص ۱۱۱ از ج ۱ با اسناد خود از عبدالله بن شقیق از ابی ذر روایت میکند قال سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هل رأيت ربك؟ قال نور أنى أراه

و بنا به نقل ((المعجم المفهرس)) ترمذی و احمد حنبل نیز عین این عبارت را در مجامیع خود آورده اند.

و نیز مسلم در ((صحیح)) در ج ۱ ص ۱۱۱ از کتاب ((ایمان)) با اسناد خود از عبد الله بن شقیق آورده است که قال:

قُلْتُ لَأَبِي ذَرٍّ: لَوْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَسَأَلْتُهُ . فَقَالَ: عَنْ أَيِّ شَيْءٍ كُنْتَ تَسْأَلُهُ؟ قَالَ: كُنْتُ أَسْأَلُهُ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ أَبُو ذَرٍّ: قَدْ سَأَلْتُ فَقَالَ: رَأَيْتُ نُورًا .

و نیز بنا به نقل «المعجم المفهرس» احمد حنبل و ترمذی در مجامیع خود نیز به لفظ «رأيتُ نوراً» روایت کرده‌اند .

باری گرچه ضبط حدیث اول را به طور استفهام «نورُ انی أراه» در کتب مطبوعه ضبط کرده‌اند ، ولی محتمل است که این

طرز ضبط از ناشرین باشد و اصل حدیث: «نورانیُّ أراه» با یاء نسبت و جمله خبریه باشد . چون راوی حدیث در هر دو صورت

فقط عبدالله بن شقیق از ابی ذر غفاری است ، و بسیار قریب است که بگوئیم که هر دو یک روایت است ، غایه الامر رواه

حدیث آن را نقل به معنی نموده‌اند ، و اختلاف در لفظ حدیث پیدا شده است . والله أعلم .

[۱۷۳] - مفاد کلمه لااله الاالله فقط یک جمله نفی است

باید دانست که در اصطلاح عرفاء ذکر نفی و اثبات مرکب لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. و او را نفی و اثبات گویند، چون متضمن دو جمله است: اوّل جمله لا إِلَهَ مَوْجُودٌ که نفی است. دوّم الله مَوْجُودٌ که اثبات است. و آن را مرکب گویند، چون لفظ الله اسم ذات یا ملاحظه استجماع جمیع اسماء و صفات اوست، در مقابل ذکر نفی و اثبات بسیط که لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ یا لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ است. و «هُوَ» اشاره به ذات بسیط است بدون ملاحظه اسم و صفتی.

و لکن با دقّت نظر معلوم می‌شود که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دو جمله نفی و اثبات نیست بلکه یک جمله نفی بیش نیست.

توضیح آنکه: اگر مستثنی را که لفظ «الله» باشد «منصوب» بخوانیم جمله مرکب از نفی و اثبات می‌شود، و هر یک از مستثنیی و مستثنی منه مطلبی را بیان می‌کنند.

و لیکن مستثنی در این جمله «مرفوع» است و همیشه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفته می‌شود بنابراین اعراب «الله» که همان رفع باشد به عنوان بدل از «إله» خواهد بود که محلاً مرفوع است، و طبق قواعد عربیت همیشه در استثناء به إِلاّ چنانچه متصل باشد و مستثنی منه منفی باشد بدل می‌آورند.

و با ملاحظه بدلیّت جمله، فقط یک جمله نفی بیش نخواهد بود. و معنی چنین می‌شود لا إِلَهَ إِلَّا مَوْجُودٌ یعنی خدائی غیر از خدا نیست. فتأمل جیداً.

[۱۷۴] - یعنی ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

[۱۷۵] - بیان مرحوم نراقی در خزائن راجع به ذکر خفی یا قلبی

مرحوم نراقی در «خزائن» ص ۳۳۳ فرماید: فائده در بیان طرق ذکر خفیّ که قلبی نیز گویند در کلمه توحید: بدانکه از مشایخ طریقت در این خصوص چند نوع منقول است:

اوّل، آنست که ذاکر از ناف تا حلق خود را قطرِ دائره‌ای فرض کند که دو پهلوی ذاکر از طرفین قوسین آن دائره باشد، و قصد کلمه طیبّه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کند به این نحو که از ناف شروع کرده «لا إِلَهَ» را بر قوس طرفین که تعلق به نفس او دارد منطبق گرداند، تا نفی آن به قطع تعلق ذاکر از مشتبهات و مألوفات نفس راجع شود؛ و «إِلَّا اللَّهُ» را از ابتدای حلق فرود آورده بر قوس یسار (که تعلق به قلب دارد) منطبق سازد. و باید نفس را حبس کند به قدر وسع و به قوّت ادا کند، چنانکه دل متأثر شود، و منظور اثبات وحدانیّت و انحصار مطلوبیّت در ذات احدیّت باشد. و این ذکر را بعضی با حرکت سر و بدن قرب به هیئت دائره محسوسه ادا می‌کنند و بعضی به تصور حرکت اکتفا می‌کنند، و این طریقه مشایخ نقشبندیّه است. و این ذکر را حمایلی و هیکلی گویند.

و نوع دیگر آنست که با رعایت قوت و حفظ نفس سر را برابر ناف آورده «لا» را بر قطر مذکور بالا کشد . و «اله» را بر جانب راست به قصد مذکور فرود آورد و باز «الآ» را بر همان قطر بالا کشد ، و «الله» را از جانب چپ به دل فرو برد . و این نوع را خفی و چهار ضرب نامیده‌اند .

و نوعی دیگر که آن را «مجمع البحرين» گویند آنست که جنبین که طرف ناف و حلق باشد به دو دایره کامله منقسم سازند ، یکی دایره نفی که برداشتن «لا» است به دستور مذکور ، و فرود آوردن «إله» از طرف راست که چنانکه باز به ناف متصل شود بر هیئت دایره‌ای که این دو کلمه قوسین آن باشد ؛ و آن را دایره امکان تصور کند ، چنانکه هیچ ممکنی از آن خارج نباشد ، تا همه در نفی داخل باشند . و دیگری دایره اثبات که آن برداشتن «الآ» است به همان دستور فرود آوردن «الله» از طرف چپ بر هیئت مذکوره که قوسین این دایره باشد که در تصوّر دایره وجوب است .

شیخ نجم الدین رازی در «مرصاد العباد» گفته که: این ذکر را جبرئیل امین تعلیم سید المرسلین کرد ، و آن حضرت بعد از فریضه صبح به آن اشتغال می نمود آن را به صاحب سرّ خود و ولیّ عهد خود علی مرتضی آموخت و از آن حضرت به اولاد اطهار او منتقل شد .

و اربابان عرفان آیه شریفه: **وَأذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ** را به این ذکر تفسیر نموده‌اند و عطف (دون الجهر) را غیر از اذکر فی نفسک دانسته‌اند . و (دون) را به معنی نزدیک گرفته‌اند و آن را به ذکر اخفاتی که واسطه میان جهر و اخفیات است تفسیر نموده‌اند . انتهى .

أقول: مراد آن مرحوم از نوع اول همان طریقه جزر و مدّ ، و مراد از نوع دوم که چهار ضرب است همان مرتبّی است که مصنّف (ره) بیان فرموده . بنابراین با آنچه را که نراقی (ره) ذکر کرده است مراد مصنّف از ترتیب و جزر و مدّ و مجمع البحرين واضح می‌شود .

[۱۷۶] - چون کلام در ذکر است نه ورد لذا ذاکر نباید ذکر را بر زبان جاری کند ، بلکه باید تصوّر خروج آن را بر زبان و دل بنماید .

[۱۷۷] - یعنی الله .

[۱۷۸] - مراد لا آله إلا هو ، یا لا هو الا هو است .

[۱۷۹] - این عبارت کلام أبوسعید أحمد بن عیسی الخراز است که درک صحبت ذوالنون مصری و سرّی سقّطی و بشر حافی را نموده است .

در ص ۹۲ از جلد اول «طبقات» شعرانی گوید:

و كان يقول: (أى الخراز) إذا أراد الله عزوجل أن يوالى عبداً من عبده فتح له باب ذكره ، فإذا استلذ بالذكر فتح عليه باب القرب ، ثم رفعه إلى مجلس الأنس ، ثم أجلسه على كرسي التوحيد . ثم رفع عنه الحجب ، فأدخله دار الفردانية ، و كشف له عن الجلال والعظمة . فإذا وقع بصره على الجلال والعظمة بقي بلا هو . فحينئذ صار العبد فانياً ، فوقع في حفظ الله و برئ من دعاوى نفسه .

کتاب رساله سیروسلوک بحرالعلوم / قسمت نهم: ذکر کلامی، مناجات، فکر، مداومت بر ذکر، آثار سلوک، طریقه ذکر مولف، اقسام قلوب، اس...

در لوازم ذکر:

چون مراتب ذکر را دانستی بدانکه پنج چیز در اوقات ازمنه ذکر از لوازم است.

اول: تصور خیالی اسم استاد خاص در حال ذکر

اول آنکه در حال ذکر خیالی اسم استاد خاص را که ولی ولایت کبری باشد به طریق ذکر تصور کند. [۱۸۰]

و مقام آن در جمعی ، در دل ادنی از مقام ذکر یا در اسافل صدر ادنی از محاذی ذکر ، استشفاعاً للذاکر ثبت کند. [۱۸۱]

و اگر اسم رسول در مقام اول و خلیفه در مقام ثانی قرار دهد بهتر است. [۱۸۲]

و در بسطی مقام استاد را در یمین صدر میان پستان راست و عضد قرار دهد. چون از ذکر قالبی ترقی نماید [۱۸۳] شبیح

نورانی رسول و ولی در مقام مذکور (متواضعاً للمذکور مستشفعاً للذاکر) همیشه منظورش باشد. [۱۸۴]

و اگر در این حالات تصور استاد عام نیز در خارج جسم کند در طرف یسار به فصل قلیل مواجهاً الی جهة الصورة الذکر ملتفتاً

إلیها متواضعاً مستشفعاً للذاکر أولی و أنسب است. [۱۸۵]

و این دو تصویر را [۱۸۶] مجمل ذکر کرده‌اند. [۱۸۷]

پس اگر مقصودشان اینست که در حالات ذکر به این دو تصویر بر وجه لزوم یا اولویت پردازند که آن نیز پیوسته مقارن ذکر

باشد ، با جمعیت خاطر و حفظ آن از تفرقه ، و سعی در توجه به واحد منافی است بلکه التبه ذاکر را از ذکر باز می‌دارد ، و به

این جهت استاد من از این طریق به غایت منع می‌نمود ، و می‌فرمود: باید ذاکر در مبادی روز و شب و آغاز و انجام اشتغال به

ذکر ، این تصویر را کند و بس ؛ بلی اگر قبل از قدم نهادن در درجات ذکر به بعضی از [۱۸۸] درجات ذکر ، در اسم و مسمای

ولی عمل نماید خوب است و موجب سریان محبت است.

و در این احوال حالتی است که حقیقت رسول و خلیفه معلوم می‌شود [۱۸۹] و به مثل آن امتحان استاد عامّ نیز می‌توان کرد ، ولکن شرح آن نتوان کرد. چه غیر صاحب مرتبه عظیمه از ذکر را بسا باشد که از راه افکند و حق را به صورت باطل یا عکس آن درآورد.

دوم: ذکر کلامی یا ورد

دوم ، ذکر کلامی: و اهل فن اطلاق ذکر بر آن نکنند و آن را (ورد) خوانند و به قالبی آن مطلقاً اعتنائی نیست ، بلکه هر جا ورد مذکور کنند نفسی را خواهند.

و اوراد در اوقات ذکر بسیار است و آنچه من به طریق خود ذکر رمی کنم طالب را کفایت می‌کند.

و بهترین اوقات او در وقت سحر است و بعد از فریضتین صبح و عشاء ، و در همه اوقات ذکر ، ورد کلمه نفی و اثباتِ مرکّب و بسیط و اسم محیط و یا نور و یا قدّوس هر یک هزار مرتبه بعد از فریضتین ؛ و همچنین ورد «محمّد رسول الله» و «یا علی» با حرف نداء و بدون آنها در شبها نیز شاید [۱۹۰]؛ و ورد هزار مرتبه توحید در شبها نفیس است و از مداومت بر این ورد غافل نگردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ ، الْمَخْزُونِ ، السَّلَامِ ، الْمُنْزَلِ ، الْمُقَدَّسِ ، الطَّاهِرِ ، الْمُطَهَّرِ ، يَا دَهْرُ ، يَا دَيْهَوْرُ ، يَا دَيْهَارُ [۱۹۱] ، يَا أزلُ ، يَا أَبَدُ ، يَا مَنْ لَمْ يلدَ وَ لَمْ يُولدَ ، يَا مَنْ لَمْ يَزَلْ ، يَا هُوَ ، يَا هُوَ ، يَا هُوَ ، يَا هُوَ ، يَا لَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ أَيْنَ هُوَ إِلَّا هُوَ ، يَا كَائِنُ يَا كَيْنَانُ ، يَا رُوحُ ، يَا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ كَوْنٍ ، يَا كَائِنًا بَعْدَ كُلِّ كَوْنٍ ، يَا مَكُونًا لِكُلِّ كَوْنٍ ، أَيُّهَا شَرَاهِيئًا [۱۹۲] ، يَا مُجَلِّيَ عَظَائِمِ الْأُمُورِ ، سُبْحَانَكَ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ ، سُبْحَانَكَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قَدْرَتِكَ ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

سیم: مناجات

سیم ، مناجات است: و بهترین آنها علویّه و سجّادیّه است.

چهارم: فکر

چهارم ، فکر: و این از شرایط عظیمه است. و در اوان خلوّ از ذکر - مهّمها ممکن - خود را از آن خالی نباید داشت.

و باید در مبادی حال در آثار قدرت الهیه، و رأفت، و رحمت و عظمت او، و در خاتمه امر خود و اعمال خود و ما بَعْدَ الموت و امثال آن، از آنچه در کتب اخلاق مذکور است، و در دقائق احکام رسول و رأفت و رحمت او و خلفای او و سعی ایشان در اصلاح معاد و معاش رعیت باشد.

و در اواسط و انجام کار پیوسته فکر او در ربط خویش به خالق و ملاحظه مخلوقیت و عبدیت و ذلت خود به خالق، و همچنین در نسبت خود به رسول و خلفای او، و در ارتباط و نسبت هر مخلوق به خالق واحد؛ و انتهای نسبت همه به یک منسوب الیه؛ تا موجب حصول شفقت و مهربانی به همه اشیاء گردد. و بصیر دانا مجاری فکر خود را در همه احوال می‌تواند تعیین کند و مقصود عدم خلو از آنست وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ الْفِكْرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قَدْرَتِهِ هَمَّجَانَكَهْ حَضْرَتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده اشاره به اینست. [۱۹۳]

پنجم: مداومت بر همه اذکار و اوراد

پنجم، مداومت بر همه اذکار و اوراد: تا فعلیت آنها همه به ظهور رسد. و از اربعین کمتر بسیار کم اثر است، مگر آنچه که از اوراد به قدر معین وارد شده. [۱۹۴]

و بسا باشد که در مرتبه‌ای اربعینیات در کار باشد که آن را در اصطلاح «اقامه» گویند.

و تقلیل مستلذات و اطعمه دسمیه سیما لحوم و اغذیه لذیذه در جمیع احوال به غایت مؤکد است.

اینست طریق سلوک و آداب آن.

فصل سوّم: آثار سلوک

و اما آثار و فیوضات آن را سالک خود می‌بیند.

و از جمله آثار، حصول انوار است در قلب. و ابتدا به شکل چراغی است، و بعد شعله و بعد کوکب و بعد قمر و بعد شمس و

بعد فرو می‌گیرد و از لون و شکل عاری می‌گردد، و بسیار به صورت برقی می‌باشد؛ و گاه به صورت مشکوه و قندیل

می‌شود: و این دو اکثر از فعل [۱۹۵] و معرفت حاصل می‌شود، و سوابق از ذکر. و به مرتبه اول اشاره فرموده حضرت ابی

جعفر علیه السلام چنانکه ثقّه الاسلام در «کافی» روایت کرده است، که حضرت در بیان اقسام قلوب فرموده:

وَ قَلْبٌ أَزْهَرُ أُجْرَدُ، فَقُلْتُ: وَ مَا الْأَزْهَرُ؟ فَقَالَ: فِيهِ كَهَيْئَةِ السَّرَاجِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ. [۱۹۶]

و بعضی از این مراتب را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره فرموده که:

قَدْ أَحْيَى قَلْبَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ، وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ. [۱۹۷]

و یکی از بطون کریمه الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ شرح این مراحل است ، چه در این احوال شخص انسان مشکاتی می‌گردد که در آن «زُجَاجَه» ایست که قلب باشد ، و در آن «زُجَاجَه» مصباحی است که نور مذکور باشد و دل بعد از نشر آن مانند «کوکبِ دُرّی» می‌شود ، افروخته شده است که نور شجره مبارکه کثیر النفع که نورانیت و روحانیت ذکر خداست که نه از شرق حاصل شده و نه از غرب ، بلکه از راه باطن که نه شرقی است و نه غربی هویدا گشته و لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ [۱۹۸] یعنی و اگر غافل از ذکر خدا نشود که به نصّ و مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ [۱۹۹] موجب مقارنت شیطان که مخلوق از نار است نُورٌ عَلَى نُوْرٍ بر نور آن می‌افزاید تا همه آن نور گردد. [۲۰۰]

وَ هَذِهِ الزُّجَاجَةُ (فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ) [۲۰۱]

و در بیان مثل نوره می‌فرماید: يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. [۲۰۲] و از جمله آثار به صدا آمدن قلب است. و در مبادی آوازی مانند آواز کبوتر و قمری از او ظاهر شود. و بعد از آن صدائی چون انداختن مهره در طاس که در آن پیچد مسموع شود. و بعد از آن همه‌مه در باطن شبیه به نشستن مگسی به تار ابریشم مُدْرَكٌ شود.

بعد از آن زبان قلب خاموش و قلب ذکر را به روح خود می‌سپارد.

فصل چهارم: طریق ذکر مؤلف (ره)

و این تحفه را به طریق ذکر خود اجمالاً ختم می‌کنم.

بدانکه من بعد از اراده سلوک به عزم مجاهده اکبر و اعظم و اراده قدم نهادن در وادی ذکر ، ابتدا همّتی برآوردم و توبه از آنچه می‌کردم و ترک عادات و رسوم نمودم. در اربعینات سر به جیب ذکر فرو بردم. و در اربعینی نیز اربعین قرار دادم. [۲۰۳] و در ذکر خیالی استادم مرا اسم «الحی» آموخت. و همان آن را از کریمه:

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. [۲۰۴]

فرا گرفته. چه ، خداوند آن را مقدّمه اخلاص و منهج حمد خداوند فرموده. [۲۰۵]

و با وجود این نورانیت و روحانیت ، آن با هر مزاجی سازگار و دور از همه اخطار و باعث حیات قلوب میّنه است. و اکثر روایات وارد در اسم اعظم از این اسم مکرم خالی نیست ، چنانچه در کتاب «مُهَجُّ الدَّعَوَاتِ» مذکور است. [۲۰۶]

پس به آن ماند که این اسم اعظم باشد.

با وجود اینها مرکب از «حاء» و «یاء» است. که اول حرف موجب انس و موصلت ، و ثانی حرف شکیبائی و صبر و فتح و نصرت است.

و وقوع اول در اسمی از اسمای حُسنی دافع تأثیر ناریت شیطان است ، چه آن حرف به جهت دفع حرارت است. و احتمال آن بر ثانی موجب اهتداء و کشف اسرار چنانچه در فن اعداد مبین است. [۲۰۷]

و زیادتی آلف و لام به جهت تأثر دلست در اختصاَل به خصلت انبیاء و تصاف به صفت اصفیاء و تائی در ثبوت در کار؛ و آن حرف ذات قلم است که نقاش اسرار است. [۲۰۸]

پس به طرق متعدده در اربعینات متعدده آن را بسر بردم.

پس به سایر اذکار پرداختم ، و در هر اربعینی غسل توبه کردم ، و ترک حظی و لذتی از حظوظ نفس کردم ، و آن را وداع آخرین نمودم.

و هر روز سیدی از سادات خود در نظر گرفتم ، و او را به زیارتی که خود انتخاب کردم زیارت نمودم ، و مبدأ آن را از شنبه گرفتم چون حدیثی در این باب دیدم. [۲۰۹]

و دو رکعت نماز هدیه روح مقدس او نمودم و بدان توسل جستم.

و هر جمعه دست به دامان ولی عصر زده و به او متوصل شدم ، و زیارت و ادعیه‌ای که در آن روز به جهت توسل به او رسیده خواندم.

و هر جمعه هزار دفعه صلوات ، چنانکه مأثور است فرستادم.

و اوراد من در این ایام بر دو گونه بود:

اول آنکه وظیفه هر روزه بود و آن بدین طریق بود: الحَقُّ در اسحار ، صد مرتبه بعد از دو رکعت نماز ، با برداشتن دستها به آسمان ؛ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِرَحْمَتِكَ اسْتَعِيْثُ مَا بَيْنَ سُنَّتِ وَ فِرْضِ چهل نوبت [۲۱۰] یا أَحَدُ يَا صَمَدُ بعد از

فرائض خمس به عدد مجمل ۱۶۹ یا مفصل ۶۱۹ ، «یا علی» به قصد ولی در اسحار و بعد از فریضه صبح [۲۱۱] به عدد

مجممل ۱۲۱ نوبت ، «یا قریب» هر روز به عدد مجمل ۳۲۳ ، آیه «مُلْک» بعد از فریضه صبح ۲۲ نوبت ، [۲۱۲] «الله» در

اسحار به عدد کبیر با امکان ، «یا نور یاقدوس» در اسحار بعدد مجمل ۴۴۸.

دوم آنچه در این مدت تمام شد ابتداء از مبدأ ذکر رَبِّ اِنِّیْ مَسْنِیَ الضُّرِّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ [۲۱۳] اربعینی به عدد مجمل

۲۵۰۰ ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ ؛ [۲۱۴] اربعینی به عدد مجمل ۲۳۸۶ ، «یا هادی» ؛ اربعینی هر

روز ۵۰۰۰ مرتبه ، و در آخر روز ۱۰۰ مرتبه ، یا هَادِي الْمُضْلِيْنَ ؛ یا فَتَاحُ هَيْجَدَه روز هر روز ۸۷۹۹ ؛ «یا بصیر» اربعینی هر شب ۸۸۲۵ مرتبه ؛ یا عَلِيُّ اربعینی هر روز بعد از هر فریضه ۱۳۳۰ مرتبه ، و غسل هر روز با امکان ، آیة الكرسي بعد از هر فریضه ، نفی و اثبات مرگب و بسیط و الله و هو و سوره توحید و اعلی هر یک هزار ؛ و دو اربعین در اسحار [۲۱۵] یا سُجُودُ یا قُدُوس شش اربعین هر روز ۲۶۷۰ مرتبه ؛ (شرایط: غسل هر روز با امکان و صَمْت و جوع) یا حَنَّانُ یا مَنَّانُ صد و هشت روز هر روز ۱۲۰۰ مرتبه ؛ شرط ، ترک حیوانی بلکه در چهل روز قبل از آن هم ؛ یا دَيَّانُ هفتاد روز هر روز ۵۰۰۰ مرتبه ؛ یا کبیر سه اربعین هر شبانه روزی ۱۴۶۶ ؛ و در اربعین آخر ترک حیوانی و هر روز هر قدر که ممکن باشد [۲۱۶]؛ و اگر ۷۰۰۰۰ ممکن شود بهتر ؛ یا نُورُ چهل و نه روز (بعد از خواندن هفت مرتبه سوره نور) به عدد کبیر [۲۱۷] و در شبها نیز بی سوره به این عدد ابتدا از شنبه ؛ یا حَيُّ یا قَيُّوْمُ صد و هشتاد روز از سحر تا طلوع ، یا از طلوع تا استوا هر روز ۳۷۱۶ مرتبه ؛ یا مُهَيِّمِنُ یک اربعین یا دو اربعین هر روز ۱۰۴۰ نوبت با غسل و قبل از تکلّم ؛ الله اربعینی هر روز به قدر امکان [۲۱۸] با وسعت ، (به شرط صوم و ترک نوم إلا بی اختیار) و باید همزه اظهار و به (هاء) اسکان شود [۲۱۹] و بعد به این ذکر مداومت نماید.

و من چنین تمام کردم. و لکن جمع بعضی اوراد با یکدیگر در ایام اربعین با امکان جائز و تضعیف مدّت در یکی از آنها مجوّز. و در همه این اوراد اربعینیّه خلوت و تعطیر و اجتناب از بقولات کریهه الروائح و افتتاح و اختتام به این صلوات لازم است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَالْمُرْتَضَى عَلِيٍّ وَابْتُولِ فَاطِمَةَ وَالسَّبْطَيْنِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ صَلِّ عَلَى زَيْنِ الْعِبَادِ عَلِيٍّ وَالبَاقِرِ مُحَمَّدٍ وَالصَّادِقِ جَعْفَرٍ وَالكَاظِمِ مُوسَى وَالرِّضَا عَلِيٍّ وَالتَّقِيِّ مُحَمَّدٍ وَالنَّقِيِّ عَلِيٍّ وَالزَّكِيِّ الْعَسْكَرِيِّ الْحَسَنِ وَ صَلِّ عَلَى الْمَهْدِيِّ الْهَادِي صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ وَ خَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ وَ قَاطِعِ الْبُرْهَانِ وَ سَيِّدِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

بدانکه اصل عمل مراتب ، اذکار است ، و اوراد از اعوان و متمّمات است. پس ترک بعضی از آنها محظور نه. و در این ایام در حالت فراغ به مناجات علویّه و سجّادیه اشتغال داشتیم ، و به اسامی متبرکه آل اطهار و صحابه کبار رسول مختار و ارکان اربعه ملائکه کرام و انبیاء عظام و مشایخ شریعت و استادان طریقت تبرک جستیم ، و اکثر ایام برایشان به تفصیل رحمت فرستادم و سلام کردم ، و از بواطن ایشان همّت طلبیدم.

ناسخ گوید [۲۲۰]: من نوبتی اربعینات را به طریق مذکور به قدر امکان بسر رسانیدم ، و نوبتی در آن شروع کردم ، و اوراد اربعینیّه را کلمات ادریس علیه السلام قرار دادم [۲۲۱] به ترتیب و شرائط و آداب و مقدار اوقات ، چنانچه در رساله سیّد ابن طاووس (ره) که در این خصوص [۲۲۲] نوشته مذکور است.

و در مبادی اربعینات اول به ذکر وَ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۱۰۸۰ نوبت در یک مجلس اشتغال نمودم و چند دفعه آن را به جا آوردم.

و در مدت سه اربعین ۴۰۰۰۰ مرتبه سوره مبارکه «والعادیات» را خواندم.

و در این سه اربعین عقب هر فریضه ده نوبت سوره «فاتحه» را خواندم. و فائده کلیه این سه ذکر دفع عوائق دنیویّه است.

و گاه گاه به روحانیت عطارد متوسّل و از آن استمداد همّت می‌کردم. [۲۲۳]

چه اهل اسرار را از روحانیت آن مدد می‌رسد. چنانچه بعد از غروب آفتاب یا پیش از طلوع در هنگامی که توان عطارد را دید

به آن نظر کند و پس از سلام به آن گامی پس نهد و بگوید:

عَطَارْدُ أَيُّمِ اللَّهِ طَالَ تَرْقِي صَبَاحاً مَسَاءً كَىٰ أَرَاكَ فَأَغْنِمَا

پس گامی دیگر پس نهد و بگوید:

وَ هَا أَنَا فَا مَنَحْنِي قَوِيٌّ أَدْرِكُ الْمُنَىٰ بِهَا وَ الْعُلُومُ الْغَامِضَاتِ تَكْرُمَا

پس گامی پس نهد و بگوید:

وَ هَا أَنَا جُدَلِي الْخَيْرِ وَالسَّعْدَ كُلَّهُ بِأَمْرِ مَلِكِ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

تکرار این عمل در مبادی مطلوب است. [۲۲۴]

و امکانه شریفه و مساجد کریمه و مشاهد عالیّه را در استعداد فیوضات مدخلیتی تمام است و اکثراً اهل حال را در یکی از

اماکن مکرمه باب فیض گشوده شده.

و سیّد بزرگوار گوید: مرا در «سُرِّ مَنْ رَأَىٰ» از فیض آن محلّ حالتی حاصل شد که ورای مرتبه شرح است و اکثر مقررّ او در

ایوانی بود که محاذی در سرداب مقدّس بود. و سیّد خود بعد از آن در آنجا معبدی عظیم بنا نهاد و الحال به مسجد ابن

طاووس مشهور است و حال از بنای آن بزرگوار اثری نیست.

تمام شد رساله شریفه منسوبه به بحر العلوم در دست عبد محمّد حسین طباطبائی شب یکشنبه دهم شوال سنه هزار و سیصد

و پنجاه و چهار هجری.

تمام شد استنساخ این نسخه از روی نسخه استاد وحید سیّدنا الاعظم الحاج السيّد محمّد حسین طباطبائی آدم الله ظلّه

الوارف به ید این حقیر فقیر محمّد الحسین الحسینی الطهرانی در روز اربعین بیستم شهر صفر الخیر سنه یک هزار و سیصد و

هفتاد و هفت هجریه قمریه.

[۱۸۰] - به طریق ذکر یعنی مرآتی و آلی ، نه استقلاللی چون اسم استاد خاص مرآت حق است ، بنابراین همیشه آن اسم یا اسم استاد عام و به طور کلی هر قسم از اقسام تصوّر ولیّ باید مرآتی باشد.

إِذَا تَجَلَّى حَبِيبِي فِي حَبِيبِي فَبِعَيْنِهِ أَنْظَرَ إِلَيْهِ لَا بَعِيْنِي

[۱۸۱] - یعنی از هر جای دل که ذکر را ادا می کند مقام استاد خاص را پائین تر از آن قرار دهد ؛ و یا ذکر را در دل و مقام استاد خاص را در پائین سینه قدری پائین تر از محاذات ذکر قرار دهد.

[۱۸۲] - یعنی یا اسم عنوانی رسول را که همان رسول باشد ، و اسم عنوانی خلیفه را که همان خلیفه باشد و یا اسم واقعی رسول را که محمد باشد و اسم واقعی خلیفه را که علی باشد.

و مراد از اسم استاد خاص و ولیّ نیز یا اسم عنوانی است مثل صاحب الامر و صاحب الزّمان و ولیّ ، و یا اسم واقعی است که محمد بوده باشد.

[۱۸۳] - چون ذکر قالبی یکی از دو قسم ذکر خیالی است بنابراین در حال ذکر خیالی چه جمعی و چه بسطی که برای تصوّر استاد خاصّ مقامی در دل یا در سینه پائین تر از مقام ذکر معین شده است ، دیگر نمی توان شبح نورانی رسول و ولیّ را در مقام مذکور منظور نمود ، بنابراین به قرینه آنکه فرموده است: چون از ذکر قالبی تجاوز نماید شبح نورانی رسول و ولیّ را در مقام مذکور همیشه منظور داشت ، معلوم می شود که مراد از ذکر خیالی جمعی و بسطی که باید اسم استاد خاص را تصور نمود فقط در خصوص قسم قالبی آنست. و اما در قسم نفسی و همچنین در ذکر خفیّ و سرّی و ذاتی ، پیوسته اوقات چه در حال ذکر و چه در حال غیر ذکر باید شبح نورانی رسول و ولیّ را در آن مقام منظور نمود.

[۱۸۴] - یعنی شبح نورانی رسول و ولیّ را در مقام مذکور طوری تصوّر کند که آنها در حال تواضع ، نسبت به مذکور که خداست هستند و در آن حالت نیز نسبت به ذاکر سالک ، از خدا استشفاع می کنند.

[۱۸۵] - یعنی تصور استاد عام را در خارج جسم در جانب چپ طوری بنماید که روی به سمت صورت ذکر است ، و نسبت به صورت ذکر در حال تواضع است به خلاف تصور استاد خاصّ که او نسبت به مذکور در حال تواضع است.

بنابراین تصوّر استاد خاصّ با استاد عامّ از دو جهت فرق دارند اوّل آنکه مقام استاد خاصّ در داخل است نه خارج ، دوّم از جهت حال تواضعی آنها.

[۱۸۶] - یعنی تصوّر استاد خاص و استاد عام.

[۱۸۷] - بلکه مراد قوم آنست که در حال ذکر تصوّر استاد عامّ و استاد خاصّ را به کیفیت مذکوره بنماید. و این معنی گر چه مشکل است و در ابتدای امر با توجّه به واحد و سعی در عدم تفرقه بسیار مشکل ، لکن کم کم در اثر قدرت ذاکر منافات از بین می‌رود و بسیار آسان می‌گردد ، و به خوبی هم ذاکر تصور استاد نموده و هم به ذکر اشتغال دارد ؛ و این کیفیت اثرش در پیشرفت سالک بسیار بیشتر است از تصور استاد در مبادی روز و شب ، و آغاز و انجام اشتغال به ذکر چنانچه مصنّف (ره) فرماید.

[۱۸۸] - مراد از بعضی از درجات ذکر آنست که ذاکر به نحو ذکر خیالی نفسی یا به نحو ذکر خفیّ قالبی یا خفیّ نفسی تصور استاد کند بدین معنی که قبل از آنکه در درجات ذکر وارد شود مدّتی تصور استاد خاصّ یا عامّ را با توجّه به اسم و مسّمی بدون توجه به معنی و حقیقت ، یا مرور آن به قلب با توجّه به معنا یا بدون آن بنماید خوب است و موجب سریان محبّت است.

[۱۸۹] - شناخت افراد با توجه به حقیقت آنها، تنها برای اشخاص کامل یا قریب به کمال میسر است

یعنی در اثر توجه به رسول و خلیفه و کثرت ممارست در این معنی حقیقت رسول و خلیفه برای ذاکر به نورانیت طلوع می‌کند ، و این همان مطلبی است که مصنّف سابقاً فرمود که استاد خاصّ در آخر خود را شناساند.

و اما اگر ذاکر به مقام طهارت رسیده باشد و ضمیرش از آلودگیها پاکیزه گشته باشد ، و دارای مرتبه عظیم از ذکر باشد می‌تواند با توجّه به حقیقت شخصی دریابد که آیا او استاد عامّ و قابل دستگیری است یا نه ، زیرا با توجّه به حقیقت ، درجه و میزان آن شخص برای شخص متوجّه معلوم می‌گردد.

و اما اگر ذاکر به مرتبه طهارت نرسیده و صاحب مرتبه ذکر عظیم نشده است چون با نظر آلوده خود توجّه به شخصی کند در اثر ممارست صورت آن شخص در ذهن ذاکر نقش بندد و در اثر محبت و انتقاش صورت مذکوره او را شخص کامل تلقی می‌کند و می‌پندارد ، در حالی که ممکن است شخص مذکور کامل نباشد ، بلکه از ابالسه و قطع طریق راه خدا باشد. یا مثلاً این ذاکر آلوده ذهن به یکی از اولیای حقّه خدا نظر و توجّه کرده و او را در دل آلوده خود آلوده و باطل پندارد.

و از آنچه ذکر شد به دست می‌آید که از راه توجّه به حقیقت و معنی برای غیر اشخاص کامل یا قریب به کمال ممکن نیست ادراک نورانیت اشخاص و امتحان استاد عام.

[۱۹۰] - یعنی این دو ورد شایسته است ولی مصنف (ره) عدد آنها را معین نفرموده است. و ممکن است «محمّد رسول الله» را به عدد کبیر که ۲۵۴ می‌شود، و «یا علی» را با حرف ندا و بدون آن که ۱۲۱ و (۱۱۰) می‌شود ادا نمود. و مراد از توحید سوره مبارکه توحید است.

[۱۹۱] - ذیهار و ذیهور مبالغه دهر است و مراد از دهر خدا است، كما ورد فی الروایة: لا تَسْبُوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللهُ.
[۱۹۲] - حضرت استاد علاّمه طباطبائی مدّ ظلّه فرمودند که: مرحوم آیة الحقّ حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه فرمودند که: این عبارت باید این طور تلفظ شود: اَهِياً شَرَّ اَهِياً و علاّمه طباطبائی فرمودند که این دو کلمه عبری است و عربی آن یا حنان یا منان است.

[۱۹۳] - در ج ۲ «اصول کافی» ص ۵۵ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء اخلاق ص ۱۹۴ از «کافی» با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قَدْرَتِهِ.

و نیز در ص ۵۴ از «کافی» و ص ۱۹۳ از «بحار» از «کافی» روایتست که أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَ جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جَنَبَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ.

و در ص ۱۹۵ «بحار» از «جامع الاخبار» همین روایت را نیز آورده است ولی به جای «جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ» «جَافٍ عَنِ النَّوْمِ» ذکر کرده است و نیز در ص ۵۵ «کافی» و در ص ۱۹۴ «بحار» از «کافی» از معمر بن خلّاد حدیث کرده است که قال: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

[۱۹۴] - مانند اِنَّا أَنْزَلْنَا که در شبهای ماه رمضان هر شب هزار مرتبه وارد شده و مانند سوره دخان که در شبهای رمضان هر شب صد مرتبه وارد شده است، و امثال آن.

[۱۹۵] - غالباً مشکوه و قندیل با وجود سوابق ذکر بی مقدمه پیدا نمی‌شود بلکه در حال فعل چون نماز و ورد پیدا می‌شود.

[۱۹۶] - ذکر روایات در بیان اقسام قلوب

این روایت را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۴۲۲ با اسناد متصل خود از سعد از حضرت اَبی جعفر علیه السلام بدین کیفیت آورده است قال علیه السلام:

إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَ إِيْمَانٌ ، وَ قَلْبٌ فِيهِ مَنكُوسٌ وَ قَلْبٌ مَطْبُوعٌ وَ قَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدٌ. فَقُلْتُ: وَ مَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: فِيهِ كَهَيْئَةِ السَّرَاجِ. فَأَمَّا الْمَطْبُوعُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ. وَ أَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ؛ إِنْ أَعْطَاهُ شَكَرَ، وَ إِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ. وَ أَمَّا الْمَنكُوسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ؛ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيْمَانٌ وَ نِفَاقٌ فَهُمْ قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ، فَإِنْ أَدْرَكَ أَحَدَهُمْ أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ، وَ إِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيْمَانِهِ نَجَا. وَ عَيْنِ هَمِينَ رَوَايَتِ رَا دِر «بِحَارِ الْانْوَارِ» ج ١٥ جِزْء ٢ ص ٣٧ از «معانی الاخبار» رَوَايَتِ كَرْدِه اسْت، وَ لِي بِه جَاي لَفْظِ «أَزْهَرُ أَجْرَدٌ» لَفْظِ «أَزْهَرُ أَنْوَرٌ» أَوْرَدِه اسْت.

وَ نِيرِ رَوَايَتِ دِيْگَرِي دَر ص ٤٢٣ ج ٢ «اصول کافی» وَارِدِ شْدِه كِه أَنْرَا نِيْزِ دَر «بِحَارِ الْانْوَارِ» ج ١٥ ص ٣٧ از «معانی الاخبار» رَوَايَتِ كَرْدِه اسْت، از أَبُوْحَمَزَه ثَمَالِي از حَضْرَتِ أَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَنكُوسٌ لَا يَعْى شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ، وَ هُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَ قَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَالْخَيْرُ وَالشَّرْفُ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ، فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ. وَ قَلْبٌ مِفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحُ تَزْهَرُ، وَ لَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ. وَ نِيْزِ دَر ص ٤٢٢ از ج ٢ «اصول کافی» از حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْرَدِه اسْت: كِه:

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُحْطِي بِلَامٍ وَ لَا وَاوٍ خَطِيْبًا مِصْقَعًا، وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ. وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعْبِرَ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.

وَ دَر ص ٣٥ از ج ١٥ جِزْء ٢ «بِحَارِ» از «اسرار الصلاة» أَوْرَدِه اسْت كِه قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدٌ وَ فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ...

[١٩٧] - خُطْبَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه دَر «شرح نهج» مَوْلَى فَتْحِ اللهِ صَفْحَه ٣٥٦ وَ دَر «شرح نهج» مُحَمَّدِ عَبْدِهِ ص ٣٤٩ أَوْرَدِه اسْت:

قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ. وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ، فَابَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ، وَ ثَبَّتَتْ رِجْلَاهُ بِطَمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ.

[١٩٨] - سُورَةُ نُورِ، آيَةُ ٣٥.

[١٩٩] - سُورَةُ زُخْرَفِ، آيَةُ ٣٦.

[۲۰۰] - مصنف (ره) آیه را چنین تفسیر فرموده که آن شجره مبارکه کثیر النفع از باطن دل که نه شرقی است و نه غربی

دائماً مستفیض می‌گردد اگر به آن شجره آتش غفلت برخورد نکند و شیطان که مخلوق از نار است قرین او نگردد.

و این تفسیر در صورتی تمام است که کلمه «واو» نباشد ، بلکه فقط لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ بوده باشد ، و اما با وجود «واو» این

معنی تمام نیست. بلکه مراد اینست که دائماً زیت نور می‌دهد اگر چه به نار هم که مفیض نور است نرسد ، بلکه خود به خود

از ذاتِ دل تشعشع دارد.

[۲۰۱] - چون مصنف (ره) مشکوه را شخص انسان و زجاجه را قلب انسان فرض فرموده است ، بنابراین چون شخص انسان

نورانی القلب در مقام خلوت و ذکر است ، لذا مبتدای محذوفی را که «فی بیوت» خبر آنست ، اگر «هذه الزجاجة» بگیریم

مراد از بیوت بدن انسان می‌شود ؛ چون آن قلب نورانی - که همان عالم مثال است - در خانه بدن است.

و اگر مبتدای محذوف را «هذه المشکوة» بگیریم ؛ مراد از بیوت مقام خلوت و ذکر است. یعنی این انسان نورانی القلب در

بیت خلوت و ذکر است.

ولیکن اگر مبتدای محذوف را «هذه الزجاجة» بگیریم باز ممکن است مراد از بیوت را مقام خلوت گرفت. یعنی آن دل

نورانی که از باطن آن نور طلوع می‌کند ، همان مقام ذکر و خلوت دل است. و این معنی انطباق است از آنکه مراد از بیوت را

در این فرض نیز خانه بدن بگیریم ، کما لا یخفی علی المتأمل.

[۲۰۲] - یعنی در بیان تحقق و مصداق این نور می‌فرماید که: رجالی هستند که در آن بیوت هر صبح و شب خدا را تسبیح

می‌کنند.

[۲۰۳] - مراد از «اربعین در اربعین» چهل اربعین است یعنی یک اربعین ذکر خاصی را که به جا می‌آوردم آن را به طور

اربعین تضاعف دادم و چهل بار تکرار نمودم.

و یا اصل ذکر را که در اربعین به جا می‌آوردم در اربعین تضاعف دادم نه آن ذکر خاص در اربعین اول را ، و اهل سلوک

اربعین در اربعین را به هر دو طریق که ذکر شد به جای می‌آورند.

[۲۰۴] - سوره ۴۰ ، غافر ، آیه ۶۵.

[۲۰۵] - تعبیر به مقدمه نمودن «الحی» را برای اخلاص تمام نیست ، بلکه تحقق و ثبوت حیات انحصاری را برای خدا سبب

و لزوم اخلاص شمرده است. و چون حیات منحصر به خداست مظاهر جمال نیز در جمیع موجودات منحصر به اوست ؛ و

بنابراین تمام مراتب حمد و سپس اختصاص به ذات مقدّس او خواهد داشت. بنابراین انحصار حیات در خدا که به اسم

«الحی» تعبیر شده منهج انحصار حمد نسبت به ذات مقدّس اوست.

[۲۰۶] - روایات "مهج الدعوات" در تعیین اسم اعظم الهی

در «مهج الدعوات» از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۹ روایاتی را در تعیین اسم اعظم ذکر کرده است که از بسیاری از آنها استفاده می‌شود که اسم «حی» همان اسم اعظم باشد، مثل آنکه در ص ۴۳۲ می‌فرماید که: از امام رضا علیه السّلام مروی است که «یا حی و یا قیوم» اسم اعظم است. و در ص ۳۴۳ فرموده است که بعضی از پیغمبر روایت کرده‌اند که اسم اعظم که دعا بدان مستجاب شود در سه سوره است: در سوره بقره «آیة الكرسی» اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در سوره آل عمران الم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومَ و در سوره طه وَ عَنَتِ أَلْوَجُوهُ لِحَيِّ الْقَيُّومِ. و در ص ۴۳۹ فرموده است که: از سکّین بن عمّار مروی است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام اسم اعظم خدا را در سجده در زیر میزاب می‌خواندند و آن این بود: يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ ، يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ ، يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومَ ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومَ ، يَا حَيُّ لَا يَمُوتُ ، يَا حَيُّ لَا يَمُوتُ ، يَا حَيُّ لَا يَمُوتُ ، يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيُّ ، يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيُّ ، يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيُّ ، يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (سه مرتبه) وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْعَزِيزِ الْمُبِينِ (سه مرتبه).

[۲۰۷] - علم «اعداد» علمی است مستقل و مقداری از آن در علم «جفر» بیان شده است، و آن غیر علم «حروف» است.

[۲۰۸] - یعنی خصوص حرف «لام» ذاتِ قلم است؛ چون لفظ قلم از سه حرف «قاف» و «لام» و «میم» ترکیب شده و یکی از حروف ذاتیه او «لام» است. و چون قلم نقاش اسرار است و هر مطلبی را با قلم نقش می‌کنند بنابراین حرف «ل» که از ذاتیات قلم است موجب نقش اسرار در دل و کشف حقائق برای ذاکر خواهد بود.

[۲۰۹] - این حدیث را سیّد ابن طاووس رضوان الله علیه در «جمال الاسبوع» ص ۲۵ از ابن بابویه نقل کرده است، و او از صقر بن ابی دلف از حضرت امام علی النقی علیه السّلام.

این حدیث مفصّل است، و اجمال آن اینکه: «صقر» گوید از آن حضرت سؤال کردم که حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده: لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيكُمْ و من معنای آن را نفهمیده‌ام. حضرت فرمود: مراد از ایام ما هستیم، مادامی که آسمانها و زمین برپاست. شنبه اسم رسول خداست. و یکشنبه اسم امیرالمؤمنین، و دوشنبه اسم حسن و حسین، و سه شنبه اسم علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، و چهارشنبه اسم موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد

بن علی و منم ، و پنجشنبه اسم فرزندانم حسن ، و جمعه اسم فرزندانم است که اهل حق به سوی او گرد آیند. و سپس حضرت به من فرمود: بیرون رو که من بر تو ایمن نیستم.

و بعد از این حدیث ، مرحوم سید حدیثی از «قطب راوندی» نقل کرده و در آن یکایک از ادعیه‌ای که برای امامان در روزهای هفته باید خواند را روایت کرده است به «جمال الأسبوع» مراجعه شود.

[۲۱۰] - مراد ما بین نمازها نافله و فرائض آنهاست.

[۲۱۱] - مراد آنست که «علی» گوید ولی مقصودش از علی والی ولایت کبری باشد.

[۲۱۲] - مراد از آیه مُلْکِ دُو آیه از سوره آل عمران است. (آیه ۲۶ و ۲۷)

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تَوَلِّجُ الْأَيْلِ... تا بغير حساب.

[۲۱۳] - این ذکر از آیه قرآن متخذ است و آن دعای حضرت ایوب است که عرض کرد: اُنِّي مَسْنِيَ الضُّرِّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ

الرَّاحِمِينَ (سوره ۲۱: انبیاء ، آیه ۸۳) و در آیه لفظ «رَبِّ» که منادی است نیامده است.

[۲۱۴] - این ذکر متخذ از دعای یونس است که در قرآن مجید (سوره ۲۱: انبیاء ، آیه ۸۷) وارد شده است و آن چنین است:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و در آیه با حرف ندا نیامده است.

[۲۱۵] - مراد آنست که هر یک از اذکار مذکوره را هزار مرتبه و به مدت دو اربعین در اسحار به جای آوردم. یعنی مثلاً ذکر

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را هزار مرتبه در دو اربعین به جای آوردم ، و سپس ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ را بدین صورت ، و سپس ذکر «الله» و

سپس ذکر «هو» و سپس سوره «توحید» و سپس سوره «اعلی» را هزار مرتبه و هر یک را جداگانه در دو اربعین به جا

آوردم. و در تمام این اربعین‌ها بعد از فریضه آیه الکرسی را خواندم. بنابراین کلمه واو عطف در قول مصنف (ه): و دو اربعین

عطف بر کلمه هزار خواهد بود. یعنی هر یک را هزار مرتبه و هر یک را در دو اربعین خواندم ، زیرا جمع همه آنها با یکدیگر

در اسحار غیر ممکن است ، بلکه خواندن هزار مرتبه سوره اعلی تنها در اسحار غیر ممکن است.

[۲۱۶] - مراد آنست که در اربعین آخر علاوه بر آنکه در هر شبانه‌روزی ۱۴۶۶ مرتبه ذکر را گفتم هر قدر علاوه که ممکن

باشد این ذکر را گفتم و اگر ۷۰۰۰۰ مرتبه باشد بهتر است.

[۲۱۷] - یعنی ۲۵۶ مرتبه.

[۲۱۸] - مراد آنست که ذکر «الله» از نقطه نظر عدد به قدر امکان در سعه وقت به جای آورده شود ، نه در حال ضیق و عدم مجال.

[۲۱۹] - چون بعضی از فرّق ، «الله» را در تلفظ به هُو متصل نموده و به طریق جزر و مدّ به جای می آورند و هنگامی که سر خود را به گفتن الله بالا می برند بدون وقفه «های» الله را «های» هُو قرار داده و با گفتن آن سر خود را پائین می آورند و بنابراین هر دو کلمه با یک «هو» فقط تلفظ می شود و اللهم گفته می شود ، و این غلط واضحی است. لذا مصنّف (ره) مخصوصاً تصریح فرموده که در تکلم به لفظ جلاله باید هاء را اشکال نمود.

ولی این اسکان از این جهت هنگامی لازم است که لفظ جلاله را با کلمه مبارکه هُو با هم گویند. و اما چون الله را تنها گویند این غلط پیدا نمی شود. بلکه اگر «هاء» را مرفوع بخوانیم چون همزه الله همزه وصل است و در درج کلام ساقط می شود لذا در حال وصل و تکرار الله گوئی ماهیّت خود را تغییر داده و لفظ دیگری شنیده می شود ، به خلاف آنکه اگر ها ، را اشکال کنیم ، مجبوریم همزه را به صورت قطع بیاوریم. و در این صورت لفظ جلاله بدون تغییر کیفیت استماع می شود.

[۲۲۰] - در بیان اینکه از این موضع تا انتهای رساله از ناسخ مجهولی است که به سخنان او اعتنایی نیست

ناسخ خود را معرفی نموده است و در بعضی از نسخ در حاشیه آن نوشته بود: هُو والد السیّد المصطفی الخوانساری به هر حال این مطالبی را که ناسخ می گوید جزء رساله نیست ، و ابدأً به آن ربطی ندارد ، و چون فائده نیز ندارد بهتر آن بود که حذف گردد.

[۲۲۱] - مراد از کلمات ادریس علیه السلام

مراد از کلمات ادریس علیه السلام چهل اسم از اسماء الله است که حضرت ادریس خدا را به آن اسماء خوانده است و دنبال هر اسم جمله ای را بر آن متفرع ساخته مانند:

يَا دَيَّانَ الْعِبَادِ فَكُلُّ يَقُومُ خَاضِعاً لِرَهْبَتِهِ ، وَ يَا خَالِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ فَكُلُّ إِلَيْهِ مَعَادُهُ.

باری این اسماء و کلمات به صورت دعائی است که مستحب است در سحرهای رمضان خوانده شود. و شیخ طوسی در

«مصباح المتهدّد» و نیز سیّد ابن طاووس در «اقبال» در ص ۸۰ و ص ۸۱ آن را ذکر کرده اند.

و در بحار ج ۲۰ ص ۲۵۱ آورده است و اوّلش اینست

سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ وَارِثُهُ. يَا إِلَهَ الْأَلِهَةِ الرَّفِيعِ جَلَالُهُ ، يَا اللَّهُ الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ فِعَالِهِ.

و مرحوم سید فرموده است که در اسناد این دعا دیدم که ذکر شده است که این همان کلماتی است که ادریس خدا را به آن کلمات خواند ، و خداوند او را به آسمان بالا برد ، و این دعا از افضل ادعیه است. انتهی.

أقول: و برای این دعا اصحاب دعوت خواصّ و عجائب و غرائبی قائلند و به خواندن آن سعی بلیغ و اهتمامی شدید دارند. و برای جمیع حوائج دنیویّه و اخرویّه مؤثر می‌دانند ، و برای دفع امراض و شرّ ستمکار ، و حسن عاقبت دارین ، و آمرزش گناهان ، و نورانیت قلب ، و بسیاری از امور دیگر بر آن مواظبت می‌نمایند.

[۲۲۲] - یعنی سید ابن طاووس رساله‌ای عربی در این باب نوشته و آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند. و در ترجمه آن کیفیت اربعینات طبق چهل اسم از اسمای خداوند با شرایط و ترتیب و سائر آداب و خصوصیات مذکور است.

[۲۲۳] - توجه به جمادات و ارواح کواکب و غیره با روح دین سازش ندارد

توجه به هر موجودی از موجودات اگر به عنوان استقلال باشد ممنوع است و اگر به عنوان مظهریت و مراتب برای خدا و به عنوان اسمی از أسماء خدا باشد عقلاً اشکالی ندارد ، خواه توجه به عطارد باشد یا سائر کواکب یا نفوس قدسیّه و انبیاء و ائمه طاهرین.

إِذَا تَجَلَّى حَبِيبِي فِي حَبِيبِي فَبِعَيْنِهِ أَنْظُرُ إِلَيْهِ لَا بَعِينِي

و در این صورت حتی استمداد از یک پر کاه مستقلاً غلط و ممنوع است ، و لکن استمداد از خدا از دریچه این اسم و صفت همیشه ممدوح است.

و در شرع مقدّس استمداد از ارواح اولیاء خدا و انبیاء و ائمه و علماء بالله و مؤمنین به عنوان آلیت و مظهریت خدا ترغیب شده ، و لیکن استمداد از ارواح کواکب و اجانبین و سایر جمادات چون سنگ و چوب و لو به عنوان مظهریت خدا نه تنها ترغیب نشده ، بلکه می‌توان گفت که با روح دین سازش ندارد و شاید سرّش این باشد که اولاً شرع مقدّس خواسته است افراد بشر در سیر تکاملی خود با موجودات زنده و روحانی سر و کار داشته باشند ، نه موجوداتی که به حسب ظاهر فاقد حیات و روحند ، یا ارواح آنها مانند آنچه که ضعیف و پست‌اند ، و ثانیاً توجه به ستاره و سنگ ممکن است کم کم آنها را به وثنیت بکشاند ؛ لذا از اصل این طریق را مسدود فرموده است.

[۲۲۴] - مرحوم حاج مولی احمد نراقی (ره) در «خزائن» ص ۱۱۴ فرماید:

فائدة: مشهور است که هر که عطارد را ببیند و این اشعار را که منسوب است به أمير المؤمنين عليه السلام بخواند نیکی و توانگری بسیار به روزگار او عاید گردد:

عَطَارِدُ أَيُّمِ اللَّهِ طَال تَرْقِي
صَبَاحاً مَسَاءً كِي أَرَاكَ فَأَعْنَمَا
فَهَا أَنَا فَا مَنَحْنِي قُوَى أَبْلُغُ الْمُنَى
وَ دَرَكَ الْعُلُومِ الْغَامِضَاتِ تَكْرُمًا
وَ إِن تَكْفِنِي الْمَحْدُورَ وَالشَّرَّ كُلَّهُ
بِأَمْرِ مَلِيكَ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

در تعلیقه آن دانشمند محترم حسن زاده آملی گوید: در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام این ابیات مسطور نیست. و میبیدی در شرح دیوان ضمن بیان اشعار:

خَوْفَنِي مُنَجِّمُ أَخُو خَبَلٍ
تُرَاجِعُ الْمَرِيخَ فِي بَيْتِ الْحَمَلِ

گوید که: از این قطعه روشن می‌شود که نسبت این ابیات عطارد ایّم الله طال ترقی الخ به حضرت امیر علیه السلام مطابق واقع نیست. و ملاً مظفر در تنبیّهات گوید: بعضی این اشعار را به مولی علیه السلام نسبت داده‌اند. و این دو بیت را اختلاف نسخ بسیار است. انتهی.

و از بیاناتی که ما در حاشیه قبل نمودیم روشن می‌شود که مسلماً این اشعار از امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و توجه به کواکب و توسل به آنها خلاف ضرورت اسلام است.

لله الحمد و له الشکر که حضرت ایزد منان توفیق عنایت فرمود تا بر این رساله نفیسه شرح مختصری که مبین مشکلات و معین مصادر احادیث و اخبار و اشعار بود نوشته گردد.

وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.

خداوندا با نیاز به درگاه عظمت و جلالت از تو تقاضا داریم: به حق پیشتازان صحنه عشق و دلسوختگان وادی محبت و شوریدگان عالم تحیر و ربوده شدگان مقام جذبه به حریم قدست که این خدمت ناقابل را از این حقیر فقیر به عالم اخلاق و ولایت و عرفان ذات سُبُوح و قُدُوس قبول فرمائی. و مورد نظر لطف و رحمت محور عالم قضاء و تقدیر و قطب دائره نزول و صعود: حضرت حجّه ابن الحسن العسکری ارواحنا له الفداء قرار دهی،

وَ أَنْ تُدْخِلَنَا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُخْرِجَنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ عِبَادِكَ الْمُخْلِصُونَ.

تمّ بالخیر و السعادة، در عید فطر سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج هجریه قمریه بیّد الرّاجی عفو ربّه الغنی سیّد محمد حسین حسینی طهرانی عفی الله عن جرائمه. و آخر دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.